

S. No. - 5500

PL

Li-

Date...

Call No.....

Account No.....

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last date.  
An overdue charge of 6 nP. will be levied for each day kept beyond that day.



[illegible]

Call No. \_\_\_\_\_  
Acc. No. \_\_\_\_\_

CENTRAL LIBRARY  
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

Date \_\_\_\_\_

This book should be returned on or before the last date  
stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be  
levied for each day, if the book is kept beyond that date.

THE UNIVERSITY OF KASHMIR  
CENTRAL LIBRARY

No. 222.

Call No.

Date \_\_\_\_\_



[illegible]

THE UNIVERSITY OF KASHMIR  
CENTRAL LIBRARY

Call No.

Date \_\_\_\_\_



به فرمان  
شاهنشاه آریامهر

Call No.....

Account No.....

Date...

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last day of the month.  
An overdue charge of 6 nP. will be levied for each day kept beyond that day.



[illegible]

Call No. \_\_\_\_\_  
Acc. No. \_\_\_\_\_

THE UNIVERSITY OF KASHMIR

Date \_\_\_\_\_

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

THE UNIVERSITY OF KASHMIR  
CENTRAL LIBRARY

Call No. Acc. No.

Exc. No.

Date \_\_\_\_\_



اصدائی

سلسله عکس نسخه های خطی «۲»

با احترامات قایقه

دکتر شمس الدین احمد  
رئیس بخش فارسی دانشگاه تهران  
سری ناگاز کثیررهند

الایمیه

# عمن حقایق الادویه

از

موفق الدین ابومنصور علی المروی

به خط

اسدی طوسی

در سال ۴۴۷ هجری قمری



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

RR

Not to be  
issued



از این کتاب یک هزار و یکصد نسخه

در اسفند ماه ۱۳۴۴

در شرکت سهامی افست

چاپ شد

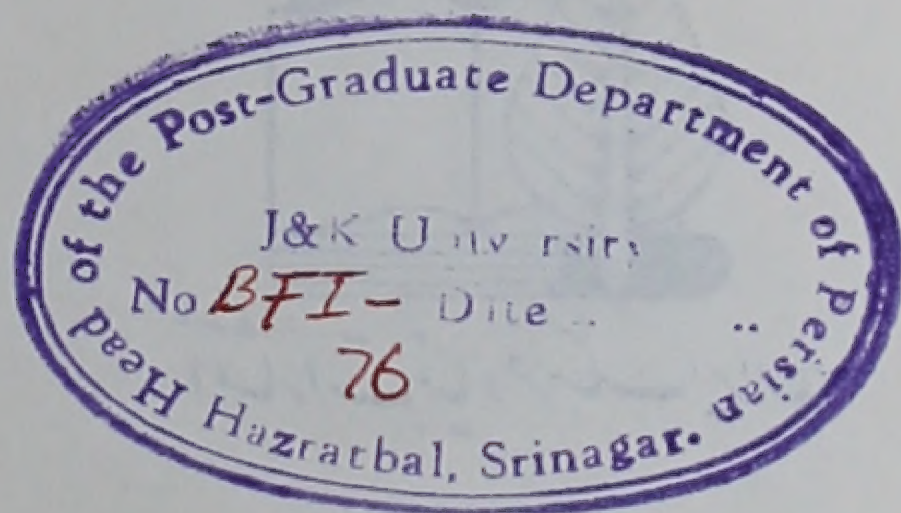
KASHMIR UNIVERSITY

Iqbal Library

Acc. No ..... 178976

Dated ..... 30.5.83

*[Handwritten signature]*





نسخه های خطی کیاب یا منحصربه فیه فارسی که در کتابخانه های عمومی یا خصوصی وجود دارد و دسترس غالب محققان زبان و تاریخ و ادبیات دور است. بعضی از این نسخه ها مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته و در متون چاپی خصوصیات آنها و اختلافاتی که با نسخه های دیگر دارد ذکر شده است. اما متن اصلی در دست دیگران نیست تا اگر به مطالعه دقیق نیازمند و محقق بخواند در باره نکته های مهم یا دشوار یا از جهت دیگر مطالعه و تحقیق کند وسیله کار را اختیار داشته باشد، و با که محقق ناگزیر باید رنج و دشواری سفری دراز را تحمل کند تا در کتابخانه ای عمومی در شهری از اروپا یا آمریکا اصل نسخه را بباید و نکته مورد نظر را در آن ببیند و مورد مطالعه قرار دهد.

از جانب دیگر دانشجویان رشته های ادبیات فارسی غالباً متن این نسخه ها را در دسترس ندارند و از روی آنها با شیوه کتابت و خصوصیات پرداختن کتاب در دوره های متوالی تاریخ ایران آشنا شوند و هرگاه نسخه ای خطی به دست آنها افتاد از روی معلومات و اطلاعاتی که کسب کرده اند بتوانند آنرا بخوانند و درباره آن تحقیقی بکنند که ارزش و اعتباری داشته باشد.

با توجه به این گونه احتیاجات است که بنیاد فرهنگ ایران، چاپ یک سلسله کتابهای عکسی کیاب یا منحصربه فیه را برنامہ قرار داده است در این سلسله کوشش می شود که اصل ترین و کیاب ترین نسخه های خطی فارسی از قدیمترین زمان تا دورانی که کتاب فارسی به وسیله چاپ و دسترس خوانندگان قرار گرفت بشیوه افست دست مانند اصل تکثیر شود. مجموعه کتابهای این سلسله که شاید شماره آنها به پنجاه برسد شامل نمونه های برجسته از شیوه های اصیل خط و کتابت در ادوار مختلف خواهد بود و ضمناً کوشش می شود تا نسخه های انتخاب شده که یا اکنون منتشر نشده و یا آثار آنها به صورت چاپی به علتی متغیر است.

امید داریم که این سلسله کتابهای عکسی از نسخه های اصیل و معتبر فارسی مورد توجه و استفاده همه محققان و دانشمندان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی واقع شود.



37,147,341



## الأبنيه در مفرداتِ طبّی

در این مجلّد چاپ مصوّری از نسخه‌ی الأبنيه عن حقائق الأدویه تقدیم خوانندگان می‌شود.

این نسخه بالفعل قدیمترین نسخه‌ی خطی تاریخ‌دارِ فارسی است که بدست ما رسیده است. تاریخ آن سنه ۴۴۷ هجری قمری است و کاتب آن اَسَدی طوسی شاعر (ابونصر علی بن احمد) بوده است. نسخه‌ی اصل در کتابخانه‌ی عمومی وین به نشان A. F. 340 محفوظ است (فهرست فلوگل ج ۲ ص ۵۳۴ تا ۵۳۶) و دارای ۲۱۹ ورق است. عکس تمام آن به سفارش مرحوم میرزا محمدخان قزوینی برای وزارت معارف (وزارت فرهنگ سابق و وزارت آموزش و پرورش امروزی) برداشته شد و در کتابخانه‌ی ملّی در طهران محفوظ است. در قدیم از روی آن نسخه چاپی به حروف سربی به اهتمام زلیگمان مستشرق منتشر شده است (وین ۱۸۵۹) که طابق النّعل بالنّعل با نسخه‌ی خطّی موافق است، و بناست که در طهران نیز چاپی از آن به تصحیح و تحشیّه مرحوم بهمنیار نشر شود.



به آلمانی هم دو تحقیق در باره همین کتاب در قرن نوزدهم میلادی کرده‌اند که چاپ شده است.

بنیاد فرهنگ ایران، بدین سبب، مصمم گردید که فقط دویست و پنجاه صفحه‌ای از تمام کتاب را، یعنی مبلغی از اوایل و مقداری از اواخر کتاب را بصورت چاپ عکسی منتشر کند.

کاتب نسخه مشهورتر از آنست که محتاج به تعریف باشد؛ لغت فرس او، و گرشاسپ نامه او، هر یک چندین بار چاپ شده است، و در این امر که این نسخه بخط اوست هم عقلاً نمی‌توان تردید کرد؛ ولی نسخه اصل را بنده در وین در ۱۹۳۶ میلادی دیدم و بنظرم رسید که ورق پنجم آن از حیث خط با اوراق دیگر فرق دارد و شاید بتوان حدس زد که از نسخه خط اسدی ورقی ساقط شده بوده است و شخص دیگری مدتی بعد این ورق را با قید به تقلید خط اصل کتابت کرده و بجای ورق مفقود گذاشته است.

مؤلف کتاب ابو منصور موقق بن علی الهروی ظاهراً در زمان کتابت نسخه (۴۴۷) در حیات بوده است زیرا که اسدی در حق او دعای حَرَّسَهُ اللهُ نوشته است؛ بنابراین ملکی هم که مؤلف او را بدون ذکر نام به الفاظ «مولانا الامیر المسدد المؤید المنصور» در مقدمه کتاب یاد کرده است بایست پادشاهی بوده باشد که در آن زمان می‌زیسته است. پس اینکه فلوگل و زلیگمان و دیگران گمان کرده‌اند که مراد از این ملک منصور بن نوح بن نصر بن اسمعیل سامانی باشد که از ۳۵۰ تا ۳۶۵ امیر خراسان بود نباید صحیح باشد، و مرحوم قزوینی هم که سابقاً به اقتفای آن علما همین تصور را کرده بود بعدها این گفته خویش را اصلاح کرد، و بنده این مطلب را از نوشته آن علامه بزرگوار اقتباس کرده‌ام.



نسخه را اسدی از برای الرّئیس الجلیل الأمجد ابوالقسم کتابت کرده است، و بر ورق اوّل نسخه هم نام یک ابوالقسم احمدابن الشیخ ابی بکر بعنوان مالک نسخه دیده می‌شود، و هیچ بعید نیست که این دو ابوالقاسم راجع به یک شخص باشد و او در دربار پادشاه مذکور وزارتی داشته بوده باشد — اگر چه جز کنیه ابوالقاسم و عنوان الرّئیس مؤیدی برای چنین حدسی نیست.

موفق هروی در این کتاب در باب ۵۸۴ کلمه و ماده از موادّی که در مداوا بکار تواند رفت بحث کرده است و خواصّ طبّی هر یک را بیان نموده. مؤلف در دو مورد (ص ۵ تا ۶ و ص ۱۵ چاپ زلیگمان) گفته است که من در مداوا راه حکیمان هند گرفته‌ام (پس طبیب بوده است) و در هند بوده‌ام. آیا این طبیب که در هند هم بوده بوده است همان موفق هروی است؟ سبب این شکی که به دل اینجانب راه یافته است اینست که در ذیل لفظ ودع این جمله آمده است: ودع را هیچ نگفت. آیا این را اسدی بر کتاب افزوده؟ آیا موفق هروی این را نوشته؟ و اگر این وجه دوم درست باشد آیا دلیل بر این می‌شود که او از روی یک متن عربی ترجمه می‌کرده و مرادش اینست که مصنّف اصل در باب ودع چیزی نگفته بوده؟

بر خلاف سایر تحریر کنندگان نسخ قدیم که از درجه علم و سواد آنها اطلاعی نداریم در مورد این کتاب این امر مسلم است که کاتب و محرّر مردی شاعر و ادیب و مطلع و دانشمند بوده است و حتّی کتاب لغت فارسی تألیف کرده بوده، و بنابراین رسم الخطّ و خصوصیات دیگری که در این نسخه در پیش نظر داریم راهنمایی است به شیوه مردم مهذب و صاحب رای؛ و چون تاریخ کتابت نسخه هم معلوم است این گونه خصوصیات (مثلاً سه نقطه گذاشتن بر پ و چ و ژ و



گ) هم مورّخ است و از اینجا می دانیم که این طرز تمییز بین حروف  
دیرتر از قرن پنجم هجری بمورد عمل گذاشته نشده است، ولو اینکه  
اندکی بعد متروک شده باشد.

شما را نمی دانم، ولی بنده همیشه آرزو داشتم که دسترس به  
عکسی از این نسخه داشته باشم، و اکنون بهمتّ اولیای بنیاد فرهنگ  
ایران جمعی به آرزوی خود رسیده اند.

دی ماه ۱۳۴۴

مجتبی مینوی



بخشی از قسمت اول کتاب



This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.

CENTRAL LIBRARY  
THE UNIVERSITY OF KASHMIR

Acc. No. \_\_\_\_\_

Call No. \_\_\_\_\_

37,147,341



عديده بنياد فرهنگ ايران



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لاه  
الذي كنا لنهتدي لاه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لاه  
الذي كنا لنهتدي لاه







و افر بر هر سه مکه کار ازانکه از هواي اين جهان بر هر كس نرسد  
و توفيقه را در چهار بر داشتند و غير اين در جهان ايردي كه الله تعالى

وَاللَّهُمَّ رَاقِي وَتَامٍ وَتَوَاتُ

[illegible]



خدمت‌های بسیار و فعل‌های بسیار و بوجعی که  
 گریز از بوجعی و عظیم و خطری بسیار است. تا این روزگار  
 مرا شعله‌های مجتهدان در دور هم داشت و اتفاق بیفتاد جهان که  
 من هم خواستم از قبل که سادی علم و کتب طاعت بسیار تا از هنگامی که  
 حاصل آمدم اندر در حضور عالی مولانا الامیر المهدی السویدی  
 المصنوع را دام الله جلوه. بسیار و یادیدم یکی در کوار و دانا  
 و حکمت بسیار و خود از و دانست و جوئی و داده و بختی و دست  
 و کبر و طبع و سخن از و را بر نواز و بر دانا و دست و هنر و در  
 بسیار جمعه این فضایل شریف را خرد نیکو کردی و لیس  
 پیچاده روزگار من بود و باد شاه عالم بود کی نام این ملک عالم  
 و جاهل این کتاب تصنیف کرده که نوش و از عبادت گفتی  
 مرا که می‌خواهی جزو جلالی باشی که خواهم ملکان ایشان را  
 عبادت کنان و عالم. بهر چو من این هر دو و منوای این خدای



بافترا اندر حصه جایکی او بی جزو زیادہ گفت تا اگر کتاب  
 کہ گفت کہ ہم از بی جزو و او بی جزو و شرح تمام از بی جزو  
 اندر کتاب میں اگر ہم شرح تمام از بی جزو کے اگر کتاب  
 شریف قرار آئے کہ بی جزو و فعلها و حاکم و بی جزو  
 و قوت و قدرت و منتعصر از بی جزو و اول تا آخر در حصہ  
 ہر یک کے منتہا و ہمہ عدا و ما و دار و ما و ہر ما و ہر  
 کے چکماز ہمہ گفتہ کی ہر حصہ اندر عالمہ کہ از چہار قسم  
 باشد۔ و قسمی از و اندر در حصہ و اول بود و از عدا باشد  
 و قسمی اندر در حصہ و دوم بود و قسمی اندر در حصہ و سیم بود  
 و از قسمی کے اندر در حصہ و دوم بود ہم عدا بود و ہم دار و  
 و از قسمی کے اندر در حصہ و سیم کہ ہم جزو دار و نبود و و از  
 قسمی کے اندر در حصہ و چہارم باشد جو ز ہر ما بود و ہر  
 جزو کے اندر در حصہ و چہار گفتہ ہر چہار قسم ہست و بی جزو



آرد و ایند روز و بیروزین کار کنند منفعه جوڑ کنند  
 کی ایند رشتہ کم عداقت و جوڑ بیروزین جرات ہمارا ہزارہ  
 و جہی د کبر ایند رشتہ کم صلاح کنند و بیروزین فساد جوڑ بیروز  
 کی جوڑ خورد جرات کوی را قوی کنند و جوڑ بیروزین  
 طلاقہ جای رہا کار کنند و جہی اہانت کی جوڑ  
 بخونہ زہر لست و جوڑ بیروزین طلاقہ تریا لست جوڑ  
 مرہ استک و زنا بار و اخ بدیر ستانہ و جہی اہانت کی از بیروز  
 و آرا ایند روز زہر لست جوڑ بیروزین قتل و قتل و قتل و قتل  
 عا لک ز جہی اہانت کی از بیروزین اہانت و جہی اہانت  
 کی از بیروزین خورد و یا شاید کی بیروزین خورد و جہی اہانت  
 یونان بار کشتہ اند و جہی اہانت و از قتل از کے خورد و جہی اہانت  
 و کبر جہان بود کے اہانت کشتہ اند و جہی اہانت و جہی اہانت  
 نادفع صورت از جہان و جہی اہانت و جہی اہانت و جہی اہانت



درجه چهارم است با حر از مردم راه لاک کنند یک لطفه  
 اکثر خوردند باید آرو و بکار برده و جوی باشد گی و دفعه صورت  
 از کینه و بصر از چهار طایع هرح یا بی حالی نبود کرم و ستره  
 و تر و خشک و تر و خشک از کرم و ستره و بصر آمد و شد و بصر  
 کی باشد که فرج را فصلی باشد بر اضلاع خاک و جیمار روم  
 هم کوبیده کی بعضی دارو یا عدا کرم و ستره اندر درجه و اول  
 خشک است اندر درجه دوم و و اندر درجه سبب غلط افتاده اند  
 و جیمار سید بر صواب و و مراد جیمار سید گرفته ام از از  
 جهت کی دار و اجناس و ستره و جفا فیرا و اجناس و خوشتر  
 و هم از مردم از با سبب و صا اندر درجه سبب بالغ و ستره و و دیگر  
 هرح اندر از ستره و افلاک باشد آرد آرو و از عدا همه باز یک افلاک  
 موجود است خرسه و ستره و از ستره و ستره و ستره و ستره  
 از از یک و ستره و ستره از از با دفعه و ستره از از ستره و ستره







پیچید و سرخ اما سبک و کم و خشک است آنجا میانه درجه  
 اول: و سرخ کم و خشک است آنجا اول درجه دوم:  
 و آنجا پیچید باشد بیشتر بکار دارند زیرا که بلبلتدال  
 بود یک ترسب و معده را قوه دقت و کثافت بپندد  
 بیشتر معده را: و چون بیشتر بپزند غایب شود پس  
 میگویند بر باد می بیند شیر یا خشکی که بر باد می رود  
 و معده را که در دهان و کرم شیرین است و ریشهای زرد  
 گاهی را پسند دارند و چون کرم خرد بسیارند و باد  
 خربزه بنویسند و در زوئی مالند کاف و بر سر  
 و میان حکمای هند و از هر خلاف است و خربزه و کدو  
 حکمای هند کرم را بر کندن و تقطیع دادند بسیار  
 قطعاتی را بدیده تیکر اند در وی قیصر هندی  
 مرا به در زوئی قیصر باشد معده را قوه دقت و کثافت  
 هر دو را قوی دارند و کمال متعده است بر آنجا در کرم



قضیت و در کعبه نرغون و نرغون دهان خود کرد  
 نرغون و نرغون قوی جانند و درود نرغون و نرغون  
 کند و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 دوم کعبه قضیت و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 موافقه کند و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 از خوردن نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 سال نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 بخازن و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون  
 و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون و نرغون



در کتب  
مطبوعه

این کتاب از جنه گویند است و بهر بنفش  
میست بود و وی طبعیت را محبت کرد آید و صفا را افهم  
کند خاصه از کی نوری دارد و عادت های دل را می از خبری  
افتد بهما حر کرد آید و صفا بنفش آید و شوهر شود بپدر  
و این خاصه کی گفت آید در نورش نورانیست و او  
میبرد و بر شست آید در میار درجه دوم و بر کشد و بر شست آب  
میروی و صفا صفا کی با غیر خبره هر ماهی که منک و کلو  
و سینه می ریزد بنفشه و صفا او می شست و بر شست آب  
جوزیاد آروهای که هفتک از خایه میزد این صفا و اینست عمل  
از داروهای با قوت در صفا و این الو کالی را زمان کند و از  
زمان از کالی عذاب باز دارد و شریف از آب شریف از این بود و از  
دور و صفا در صفا است و اسفند است و اسفند است  
و قرص است اندر درجه اول و با عتدال نور است  
و شمع نرم کند و تف جگر خینه و بر قاز را شود



خورد و عیاده کرده باشند و خیر و بد صورتها باشند  
 خود کوشش و تقیر و ملخیر و کرم کنند و کرم و حق  
 اند و از ایشان بر نه اند از حال شوند و از رو هم از کرم  
 و از جگر که خزان بود خواهم بد و از آنکه عیاده کرده اند  
 و بخت مردم هند و بخت از کرم بعد از کرم اند خود را  
 و مر از هیچ چیز اختیار نکنند و بماند که مردمی سال  
 برید خورج کنند و بماند و بماند که مردم را میگویند اینست  
 که خور خام کاینده بود و هر با خوشتر است و خور در شکم  
 رسد کرم اندر شکم افتد و باد آن برود و بسیار دردها  
 و کرم از تر همه در دست و نوشت کرم خور خور  
 و بازید در آورد و باز را در درم اند و اما مستور شد  
 در ده شهره دهد و ده و ده و ده و ده و ده و ده  
 برکت در ده شهر و از آن عیاده و از آن عیاده



به و جلوه و حکم را منتهی کند ~~و منتهی~~  
 و پیرایه و سی و زمره که خوانند و وی سرد و خشک است  
 و در میان درجه دوم در دانه های جگر و معده و گرم شده را  
 و با اختلاف دم را منتهی کند و جگر و معده را قوی  
 و خوشتر کنند و طبع است بهینه و جگر و معده  
 و خوشتر و آبش را از سردی و آماش  
 و طبع هر یک است و طبع سرد و طبع است  
 و در آخر درجه دوم و بوی و از خوشتر کند  
 و معده را قوی کند و طبع سرد و طبع است  
 و خوشتر و طبع است سرد و خوشتر و اول  
 و از خوشتر و طبع است و معده را اندک است و با اندک بود  
 و قولنج آورده و مری را از و معده است و با جگر است  
 و معده اندک و از و مری که با او است و معده است

در معده  
 و از خوشتر  
 و طبع است



و از آب و روغن که چنانچه خوانند شراب طبعیت زمین و آسمان  
 و خشک اند را خرد رجه دوم، صبر را با آب کنند و خرقه از آن  
 بسازند که از آن کی از کرمی نود و طبعیت بند و از آن چنانچه  
 و کلف ببرد و مرقاز را از چشم بزداید و از آن در چشم کشند  
 و از شراب طبعیت هوا نیست کرم و نرم اند و میان درجه و خورشید  
 و از آن کی و خامت است و او را میبرد از منفعیت کنند و باز از آن  
 بگویند خاصه زخم کزدم یا منفعیت عظیم کنند و از آن روی  
 دو مثقال در مظهر و خ کنند و باز خورنج و هم جیر خور  
 بگویند و بر جای کزیده و نعلب و روغن کزیده و روغن کزیده و روغن کزیده  
 بگردانند و طبعیت را از زخم و نعلب و روغن کزیده و روغن کزیده و روغن کزیده  
 و از آن خوشتر کرد آن و روغن کزیده و روغن کزیده و روغن کزیده و روغن کزیده  
 و غزلی از نو نیست او و بیرون از آن فایده و لقوه را  
 و از آن را منفعیت کنند و زخم کزدم را میبرد از آن و روغن کزیده



رُوغن تخم هر جنین و قوچ هم جنین کسر جو زخم شکم  
 و خرد بهای و بانگ کسر بهوش و صومعه بزرگ با زهرها  
 تا برای بری کنند و زرد چا صندل اسهال صبر او و قوچ را  
 بنود دارد و نوشهوت چنانچه و زرد چا صومعه و زرد چا  
**فصل فی الفجیه** فصل فی الفجیه از انواع فصای دیوار و هر  
 صبر را از بر خاصیت جدا است و شرح از خود کرده اید اینجا  
 بنبروی و از کبر کفر بشوخی تمام و اندر سر جایگاه اندکی کفر  
 تا نامقار از باب بقیه عواصم صابر بر از کرم که اندر او میفرست  
 بیشتر است و استعجال فرها و از فرست و از جمله از الفجیه و  
 هر کوشش است یکی و از جری لطیف است کرم و حسی که اندر مزار  
 در جری دوم است صبر را منفعیت کند و جو زرد چا صبر او  
 معده بقیه جو و زرد چا و زرد چا بکشد و صبر را بکشد  
 و جو زرد چا و زرد چا از زرد چا و زرد چا و زرد چا



متعجب گشته و این حال دو صنف را برای مجاری را می شود بازده و مبر  
 و در یکی در حشر همه باز نیستند متعجب گشته و از راکو خون  
 از بر می برافتنند هر چیز موزنی را که از زمینستان بیرون آمده بود  
 خون می آید را از بر بزرگ یزد زود باز آید تر کنده و از آنجه و  
 اینست و نیزه و آه و و کوه پاله و خنجر و جامه و هر و از کاه و کوهی  
 این همه متعجب گشته کپی را که شبنم کرا از خون به بود و نه هراز  
 جیر را که آنجه و خور کوه می شود گشته این همه به نرسیده گشته  
 و آنجه و حیوری که جز اینست کی کفیر را یک کار نیست و نه متعجب  
 و اینها که از هر پیراه که کثیر از دل به کوه انداخته اند  
 اینست قنور است خورد ما می آید به نصبت ما که  
 و علامت و اینست کی او را دود کبروت و بود متعجب کوه  
 بود بصره بود ما به معنی شب می آید به نصبت از کوه ما و  
 بود بر بود وی را به نصبت بود و کرب و وی را به نصبت



اوید مشرب باشد و از جبهه از کف کلی و روانه در میان دم آلود است  
 و ما از خطی را به سوره خوانیم و آنکو کسی از آن مردان که نادانگی  
 و نیران در مشرب آب آمیزد و خورد و مادی بی عظمی از آن شهوت  
 با او روی کرم و فرمیت آن در ده ده و دوم و سوم بسیار حیوان است  
 که ضربه او نیست و خاصه که کفر و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی  
 که از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 خاصه که از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 و کل و کسر و خر و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 آنکی از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 قوی کند و در ده ده و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 دارد و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر  
 و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر کاهور و سیاهی که از هر دو و فیه و بی باختر



قوی باشد و شیرد زخمی ترند و پخته تر و جویا پس و جگر  
 پلور و ریه مجده را قوی است و کرم اند و طبع عام بکوار بر نه  
 و شش هفت بکشاید مجده را مالک کند و جرمش سرد  
 گوارنده بهشت و مجده را بد بهشت و آنجا از توپست و آنجا  
 هر سه کرم و خشت کشت اند و در رحم و جویا و جگر و شش  
 به نوبت و و هر جگ کوچک تر و پیچیده تر و و خوک را بکشاید  
 جویا بکشد و با هم روغن را و طلی کند و هم جویا ترهای  
 کی بر روغن بود بر و جویا و آنجا را بکشد و جویا  
 زیت بر او طلی یا با روغن و جویا و جویا و جویا  
 زود بکوار بر و و لیکن جگر کند و با دشت را با توپست  
 و با لوی و جویا و جویا و جویا و جویا و جویا  
 میازد و جویا و جویا و جویا و جویا و جویا و جویا  
 و آنجا بکشد و جویا و جویا و جویا و جویا و جویا



طعام بخور و آب ناختن بسیار آنک بفرماید  
 این مورد رومی باشد و نبطی و اوجیه ایست از جنه هور از نیانه  
 و نیکو خواند ریاض را خود کرده اند اما یقین مؤثره خود  
 بجهت بدشتی و بیستانی بدشتی با نام مؤرخان مغرب خوانده و بر کثر  
 بر یک تر بودگی ایند بکریا و دانه اش سبزه بود و او حکم  
 و خشک است اندر درجه اول و لطیف است صرخ را منجعت  
 گند و هر عالی را که اندر مغز بود از رطوبت و جگر و معدده  
 قوی کرده اند و بادها را براند و مورد بهستانی این مورد بهشت  
 خودگی معروفت است و آب بر یک این بهستانی را جو زردی اند روی  
 اخباری و بر جای معدده نهی معدده را قوی کرده اند و طبعیت باز  
 گیرد و کبر فیل می اند را و اخباری و آنه را می نهی ز کاف ببرد  
 و جو زردی و بر آن بترها باشد که از آنه ام خود کاز بر جعد آن را  
 خشک کرده اند و حکایت کرده اند بر قسطی گفته عرق را



مع کینه و وجوه و عیال و خلق و الم و تر باشد و بود اندک اثر عیال و عیال  
 هیچ را مدح و محبت کند و او ایستاد و خون را اگر از زهر زد و در زهر بود  
 در شب عار را اگر اندر در روز تر باشد به تر کند و در شب عار پاک بود  
 و معده قوی کرد و کینه را مدح و محبت دارد که هر امهال باشد تر  
 و هم به عیال و او را اگر از زهر و شتر خورد و یکا و هم را افتد و بود  
 کند و خون را شربان بخوری و شتر مثانه را نیک بود و کشتن  
 ریش را پس و در دانه و غر و جری پس را نیک بود و موی را  
 قوی کرد و اندوید و باند و پیرایه کند و اندوید و باند و پیرایه کند  
 بیا میوز و مرا ز شکر افشای نهی که بر از اندر بود و نیک باشد  
 و مضر است دانه و در مضر است که اندک صندل و او برد و مضر است  
 و او اندک از صندل و بیا در اصلاح از آن پس و نیک و نیک شربت  
 از ریش و در مضر است که بیا در اصلاح از آن پس و نیک و نیک شربت  
 جنس است یکو زرد و از مضر است که بیا در اصلاح از آن پس و نیک و نیک شربت



واندراو تلخ است چنانکه از طایفه اندکی چهارت دارد و صفتها  
 آنطور که ضرر میوراند. و دوم هلیله یکا بلبل است و راجع  
 بهر دو و خشت است اندر میان درجه دوم و اول و اول و دوم  
 و این کرمی او کمتر است از آن زرد. و خاصیت آن است که سودا  
 و غلبه است و در طوین از معده بخشد و نیز صفت آن است که  
 و این صفت که از آن است. و نیز هلیله و سیاه است و او نیز  
 و گونه است یکی را آفته بود و یکی را نبود. و او را هندی  
 خوانند و قوتش در کمالی نزد یک است و معالجش هر جنار را که در فعل  
 بر میورد آبلش ترک کند و هر از کفر که خواهد که هلیله خورده  
 از جبهه این جمله ها که کمتر بر کور باید خورده. یکی گونه  
 است که معده ها با شکر و تر خیر باید خورد و در  
 و جوز را که در معده خورده یلوزا شد که در معده باید  
 خورده باد و چند از شرک و ارمیرا را که کرم باید خورده



و بافتند که اندراب کرم آغشته خورند و مقدار شربتی  
 از هلیله و زرد به مرصفت کی کمتر از سه درم پس است تا  
 هفت و از کابل و سیاه از سه درم پس یک تا پنج درم پس یک  
 و در کونیه است کی اندراب آغازند بهرازان که بهر وقت  
 بافتند و اندراب کرم آغشته باشد و مقدار شربتی  
 زرد به مرصفت کی کمتر از سه درم پس است تا پانزده یا بیست  
 درم پس یک و از کابل و هندی و از هفت درم پس یک  
 تا ده یا بیست و یا بیست که مردم دانند که هلیله جوز خورند  
 بافتند به مرصفت از پیرایه که افعل کرد بافتند خشک آوند  
 طبعیت را بهوار کند خوابد کی اندر مظهر و خفته به هلیله و زرد  
 از ده تا پانزده درم پس یک و از کابل و سیاه از پنج تا  
 هفت درم پس یک و این فضل زیاده و نقصان مر از کرد  
 کی که بی را علف قوی تر باشد و هر مقدار از علف پس زیاده



و نقصان هم افتد. امشاج امله در وجه است  
 بالشته و ریاسه و بوی عقیق راوی استخوان است و فاضل  
 قوی است و شایسته کی است و کبر از سنگ و سخت و او  
 سیرد و خشک است اند را خرد رجه اول و فلفل قرمز و کبابی  
 و سبزه نرد یک است هم جدا را قوی کرد اند و رود کاری را باک  
 کند و معده و ریاست شده را قوی دهد و بواسیر را بسوزد  
 دارد و نرموی را سخت کرد اند و او را از وی دور کند  
 و جوز یا ملیل و بلیله از وی محجور کند که معروف  
 اطریاق است منفعتی عظیم دهد بیمارهای سودا و بلغم را  
 و ضعیفی تر را و چگونه می کرد اند و موی سبزه کند  
 و بعضی طبیبان اندر در فترها خوانده اند چندی از امله را  
 که سیرا امشاج بنام شده بود ایشان گفته اند شیرا امشاج خوانده  
 و مد اشقه که از شیرا امشاج است که اندر شیرا عشته بود



وایران سار د طالبوڈ کی نام از خود سپروا ملچیت پسین  
 وایرین یار ہندی کفتہ است و معنی ایران است کی اصل و استخوان  
 و مرالحای کے از رویہ جاسرآمد و دیدم افسیت تین  
 افسیت رومی و نبطیت و ہندی و بہتر و شور و میست  
 افریطی و کی رام صورت کند و اصل چشماندیس و نہت و او  
 گرم و خشک است اندر خورد بر مردوم و صفا را بر فو یواند  
 و از دارالبول از دھ و جگر را قوی کرد اتد و بعد نکشاید  
 و تبہای دیر نہ و منفعت کثہ ہوا از برقاز بر ماند و عصار تر  
 قوی قرا از ترچہ شربا مال کرد ز و ہمہ تبہا را منفعت کثہ  
 و ہر فضلی کے از صبرا و ہوا خورد از مہد و زکھا بروز  
 کند و جوز از فیما بعد بدل از چہدہ بود و ہر خلط مری  
 کی اندر مہد و ورود کانی ہا بود با پیٹ ہا براند و زنا ہر را  
 حیض و قرایت ہوا از خلط ہا کے اندر زری ہا بود باب ناختر



بر انداخته و اما این و آن یکی را منفعه ندهد و از این است  
و نیز این است که اگر در سبزه آغازند و بطایر جای او باشد  
و هم چنین یکی را منفعه ندهد و از این است که اگر در سبزه  
مهره بدهد و یکی را منفعه ندهد و از این است که اگر در سبزه  
چند یک هم بپزند و نیز وی را بسیار نیست و یک سنگ هلاله  
سپاه جو شربتی از او اندر مطبوخ بپزد و منفعه است و از  
عصاره شربتی که در روغن شکر و عصاره شکر است اندر  
میانند و در حبه و در روغن و از این است که اگر در سبزه  
و قوه دهد و هم چنین منفعه ندهد و از این است که اگر در سبزه  
از این است که اگر در سبزه و از این است که اگر در سبزه  
کو می و بطری و نیز منفعه ندهد و از این است که اگر در سبزه  
طری و خاصیت شربتی که از این است و از این است که اگر در سبزه  
که هم عصاره و طری و از این است که اگر در سبزه



مروغریا خام شیر و فراز چرخفته بوند نهان چرخ و زینک  
 بیانه کو خنجر نو بهر یک صبر او بوند او را نپس از ده اورا ز کار  
 ببرد و ناپسه اید شرو و شول به واز کسر را منفعه کنت کی بی او  
 و منوایر پیوه اقبال شعله باشد و از اکی خوز در قفس و خننه  
 بوند موی کلان و بر از ریشایند شری از و مفره از و در مینک  
 ناپسه است و واندره قلمیوخ از بیخ ناده در منهنک است و ویدل  
 و بیاست حال پیوه انجیر هم بیستک و ویکترو نیست پیوه الینور  
 گوید کی بد لشریک هر روز و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت و وقت  
 و نشایند که باج کرد از و ما از اول کار به زند به لیکن باید  
 کی از و ما از خننه بوند و پیر او را بر از و ما از اول و اندر  
 هر وقت از انچه هر و یک کفرند و باغ دارند تا سبز و شوق و هر  
 اند که اند که او را از انچه باید به شری و خننه و از انچه را صافی  
 کرد اند و و کوزید و او کوز و خننه است اند را خننه و رجبه



دوم آنست که در وقت استخوان خود و بر کرم و خشک است  
 اندر اول درجه دوم و منفعیت آنست که کرم را در شکم  
 بکشد و شوره را منفعیت کند و عصاره را باز کند و اصلاح  
 ویز و غره است و سود را اصلاح کند و سود بکشد  
 و پوست مردم را جدا کند و مواد های غلیظ را لطیف گرداند  
 و بنا و رها را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 اقرار های شکم را قوی گرداند و سود ای که اندر مردم خورده  
 باشد از اجزای شکم و صریح را بپزد و منفعیت کند و شوری از و  
 ارد و در پستانک تا به استخوان و باغ را بپزد و ما را بپزد  
 را بپزد و ارد و جوزید و بهی را اصلاح کند و عصاره قوی  
 آنرا در قوی و جبهه است و مواد بهی و شربتی  
 از و عصاره آنک باشد تا یک مثقال عصاره که آنرا بپزد و کار آن  
 و کرم و خشک است اندر خود درجه دوم و عصاره را اصلاح



کند و معده باز باز کند و اصل کلا جگر تیرا است و عسل  
 هم و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 و عسل و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 گی بد ل شرب و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 نک شاید و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 با شراب مزوج بخورد و صبر و با و تها را که از خلط سرد  
 و خلط افتاده بود و معده و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 که افتاده بود و و جمع المناجیل را که از خام و ماسهای بخور  
 خلط خاسته باشد بخورد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 چند دانک پسته و نیم شراب انار بخورد و زرد و زرد و زرد  
 باشد یا کرم مزاج و و حالینو بر چیز کوبیده که از عسل و زرد  
 دارد و پیرا نشسته و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 تر و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد



تا با فصای تزیین شده نشان و صورت زهرها و داروهای قتال  
 کم میکنند و ادم را با البول ارض و از حیض و کرم و خشت است  
 و این را اول درجه و سیم و جاط که هند و کوبه کی سود  
 نکشاید خاصه از جگر و ریه و صرع را نیک بود و نیز  
 جاط های غلیظ و مختلف را اسهال کند و شربت قرا چهار  
 دانگ نامتعالیه است و اصلاح او را از به نیست کی نیک تر جگر  
 و را جلات کی و نیک تر است و سیم و تری و تازه تر نیست و لیس  
 کی از صورت و تری و سیم و سیم که آنکه بر باد به سرشت و بهایل  
 جگر کوبه کی صبر او سود او با هم محو و اسهال کند و ضرر  
 زهرها کم میکنند جوز یا محو های بزرگ مامورند و کرم  
 جگر کی زهر خورده بود به سیم و سیم که نیک  
**اسرار و ناسار و زرد و جگر است سیم و سیم**  
 و نه شرح و نجاست و منفعات قرا است کی سود نکشاید



و مخز با بالک کنند و مثانه را در بازگشت و اخلاص و مطهر  
 ایت و هرج و مرج بسیار شود و از قریب آمده و معتبر بود و روشنی  
 از وی که در قیامت است و در پی خود و یوسف کویت که در  
 وجه ایت با نمر و فی او نازد و بر و فواید و جویید بدلت و نشانه  
 از پیشتن بود و هرج و مرج جویش را یک قریب معتبر بود و خوشتر بود  
 و جوز بران یازد و پیشتن بود و بهر حال که در میان باشد  
 و اما به قریب است و هر چه در او و کینه اند تا آخر عالم  
 از پیشتن بود و هرج و مرج را یک کینه و هر چه در او  
 و این را روزی در قریب است و هر چه در او و هر چه در او  
 و طبع و قوت و قریب است و طبع و قوت و قریب است  
 اند را اول درجه و قریب است و طبع و قوت و قریب است  
 که این را روزی در قریب است و طبع و قوت و قریب است  
 با نمر و قریب است و طبع و قوت و قریب است







و فاشند و بگویند آمد نه و عین خلد و در خلد  
 و خوردند شش و هفت چاه را و آمدند عظیم و فاجعه و بسیار  
 باشد از راه و بیچارگی و بد ما و بیچاره از بد و خلد و بسیار  
 و تروزی کرم و خشت کسب آمد در درجه و بسیار آمد و بسیار کرد  
 که و در خوردند هر از افتد شریک از افتد یک عنصر خورده  
 بسیار و هر از علاج میاید کرد که از راه و بسیار که از راه و حال  
 از بد و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره  
 و از راه و هر از که بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار  
 که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره  
 افکار و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره  
 علاج و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره  
 که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره  
 و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره و بسیار که بیچاره



کتاب  
الطبی

انسانی است. اشته بروی زلزله بر واه بود و توفنه نیز  
و در و الخ و قضا. و بسیاری شفا خوانند شر و مادی اشته  
و بارسی کز و شرانده و د والک: و کرماسود و او کرمیت  
و خشت اند را اول درجه اول و اند را و طبیبان مختلف گشته  
بعضی گویند هر دو خشت است اند را اول درجه اول. و از دست  
تو که کرم و خشت است اند را اول درجه اول از جهت خوشبویش  
که نوی خوش را میل خجرات بیشت بود که بیشت و اند را و خلیل  
و تلطف و قبضه و فی باز کبود و معده را قوی کرد اند و پند  
اند در ممانه خورد کند خاصه آنک از بلوط گرفته باشند یا از  
گونهای از صندوب و هو کرمی که اند در جایهای صعب بود جوز و  
های و کشته ها را را سود دارد و در د جگر را نوب و اند در رحم  
بند و کشاید جوز باب بیرون و در اند روی نشیند و هر امه  
بخت کی اند در رحم باشند و مسخر کجایند و در خراورد



و چون بسوی که بپزند و بر جای طحال نهاده منفعیت کند و شکر را  
 گی از وی اندر کف کدو شامی چکانند و بر طبع سردی دردهای  
 درجه را منفعیت کند و چون در انداز آب کرم نشینند و چون بر یغل  
 مالی کوفته بزنند و بر خایها و بر نوزج و مرصعیه شده همه را  
 قوت بازدهد و خاصیت دارد بر تبریک شاد ز و وجع المفاصل  
 و جروح و التیام و بر حضرت غریب و بر ساقیه و بر واصل جگر و بر لسانیت  
 و بر تریاق و بر شکر و بر ساقیه و بر تریاق و بر شکر و بر ساقیه و بر تریاق  
ادخرا و بر ساقیه و بر تریاق و بر شکر و بر ساقیه و بر تریاق  
 اینست که گندم و منفعیت شرا نیست که حضرت زهرا با از دانه  
 و حضرت شرا در زود و اینست و اصل جگر و اما اینست و بر تریاق  
 در قیامت و حاجت و شکر و از دانه و بر تریاق و بر تریاق  
 و بر تریاق از که بر خور قام باشد و زبان ببرد و چون بخور و کرم  
 و شکر است اندر میان و درجه و اول و اندر و قیامت است اندر

مکرر



و لطیف است و نورانی و قیام را با الهی و در خواب و در آما سر حد  
و درجه را منعم است که در وقت است و خوشی را که از سر بر آید باز دارد  
و چون بوی بسیار از کپری سر را که از کینه و خواب آورده نیز  
و خوش شیره را و بخوری بطول معای جمع از ترش و خف و کس را  
که معده و بیرون آمد باشد و شود دارد و در غنچه که عا یا  
که اندر هر نوع منعم است که در هر درجه را یکی باشد اندر هر  
**اکلیل الکلی** اکلیل الکلی را به عنوان قیام و نور منعم  
از که می آید باشد و رنگ درخت کبود و او هفت چشم است  
به عنوان شایسته که صورتش صورت ماه یک شبه است و خلیل  
کند و بیرون می آید و هر دو را که اندر انعام عصبانی بود به  
منعم است و دهانه و اندر او اندکی قیام است که انعام ها را قوی  
کرد اند و بر این درخت و لای که اندر تر و خف و طبع را باری کند  
و گرم و خشک است اندر درجه اول اول درجه و لطیف است

و در آن کوه  
و در آن کوه  
و در آن کوه



اَفِيَسْوَانُ الْهَوَا زَكْرَمٌ وَخَشَاكَتٌ اَنْدَرْدِرْجِه وَخَوَمِي  
 وَطَبْعَتٌ وَفَضُولَهَائِي رَا كِي اَنْدَرْدِرْجِه بَكَشْتٌ وَفِيْغَلَش  
 فَوَيْلَسِتْ بِنَعْلِ بَابُونِ مَوَاوِرَامَا رَهِي كَا فَوْرِيُوِي خَوَانْدِه مَوَايُونَه  
 جَنِي اَسْتَارُوِي وَوَهْدَه مَهَارَا بَكَشَايدَ وَامَا اَسْهَائِي سَرْدَرَا  
 مَشَانَدَ وَبُولَ وَخَوَزِي هَوْرَا بَكَشَايدَ وَوَيْلَسِتْ رَا اَنْدَرْدِرْجِه  
 بَقْرَا كَانْدِه مَوَكَلِي وَمَشَانَدَ رَا بَا كِي مَلَكَه مَوَمَجْمَه رَا خَوْتَرَكِي دَانْدِه  
 وَشَهْوَتِ طَعَامِ اَرَدَ وَرُو غَنَشَرَكِي مَشْتَبَحَا جَرَا جَنَهَارَا مَوَا فَعَسِتْ  
 كِي بَرِ عَصَلِ بُوْدَ مَوَجَصِبِ بَرِ عَصَبِ اَفْئَادَه رَا بَسُوْدَ جَارِدَ جَوَزِي  
 بَشِي اَنْدَرْدِرْجِه وَبَرَا زِي وَبَرَا زِي جَايِ جِي كَانِي وَخَوِي هَسَا اَرَدَ مَوِي تَرَابِ تَاخْتَرِ  
 وَبَرِ قَرَاوَا زَكْرَه اَنْدَرْدِرْجِه وَبَرِ رِيُوِي رِيُوِي وَامَا بَرِ مَقْعَدَه وَكِرْمِ رَا  
 مَنَعَجَتِ كَرْمِ وَامَا اَسْهَائِي سَحَرَتِ رَا اَنْدَرْدِرْجِه بَكَشَايدَ جَوَزِي بَرِ مَوَكَلِي  
 وَهَمَه اَمَا بَرِ بَاغِي بَاغِي كِي اَنْدَرْدِرْجِه بَرِ بُوْدَ مَقْعَدَه وَبَرِ كَرْمِ  
 بَاغِي وَبَاغِي كِي اَنْدَرْدِرْجِه بَرِ بُوْدَ مَقْعَدَه وَبَرِ كَرْمِ وَبَرِ كَرْمِ



براند و لیکراند که کجای میسر آورد انفسهم ابله است و  
 کوه نیست و با شوی و با خود یاد گیراند و باب است  
اذا ان الف از الف خارج است از مرز نوش و اورانیو  
 اند و باب میر یاد کنیم با مرز نوش است ابرسیا  
 هو سراسر از کوه است و اورانیو اند و باب است کسر  
 افلیج کشت و زنجی است و او نیای ضعیف است و جو مشهور خوب  
 اهرار و نیست و نیز باریک تر و خوشتر از کشت بر نیست و خوشتر  
 بو نیست اقرار شد که راقوی کند و بطونهارا تحلیل کند و اندر  
 او اندک مایه قنص است و کرم و خنک است اندر درجه دوم  
 و از رنگ ستار از رنگ شوره جگر و معده و پسر راقوی کند و اندر  
 جمله طیبها از نازیک است و اندر طبع بازیک است و بیوه  
اصابع الضفر اصابع الضفر است و در دست مردم است  
 و هم چند دشت مردم است و در کثرت میاز است و زرد است



و بخت مست و اندر طبع خواند که بجای و تفت و پست و کجایان  
 طبع قوی و بد و وی و راجحش از باشد و جوار جانک از وزن  
 در دین تر سبب و اما اینج اندکست چیزی که است و او را قع  
 خوانند بنای و اینجها از است و این لطیف و خلیل کند  
 و علایق و سرور را که اندر اندام عصیان بود و معرفت داند  
 و کرم و خمر کیم اندر درجه و دوم و وز هر مایه و خمر  
 و زخم هوام را و از رای که خود که قرار شد و معرفت  
 کند این طریق اضطرار که در میان از بهر دگر و  
 حرد و اندر باب میر اطفای البیاض اظفار الطیب و  
 چشمت یارسی و هند و وی و او چیز است با خون و اند و این  
 از ناخورد که قرص از دمایا بر آید و کومند که از خیم است  
 و از مایه های خیمه تواند بود و برای صند و می تواند بود و باشد  
 که به چای و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز و نوز



و تهرت کی محرومانند و از پیران کے بجزیرا آمد مکی بهرست  
 و مکی از حیدر خیرد کی پستاجل ملامت است و از دوزانست کے از  
 بخور خیرد و لعل شریح باز رند و کویند از شریها پست کاز  
 پست مایر مای خیرد و او کرم و حشمت است اندر در حیدر دوم  
 و لطیفیت و کردی و زبیر شیر زده هر وقت کے بود حیدر  
 فراز از دهوانه راوی اندکی فضا است و جوز ساید و بر ریش  
 ترکند شود و از دهوانه کرد و در مینگی نامتالی از روز خورند  
 با شرا و شک باد رخابه بده از دواب تا حیران کبر و و کبر  
 بر مقعد و افشاند و بطور زطوبت با شفت کند و شوج را  
 قوی کرد اند و او را بار می تا خیر باز کویند و مایر  
 المایر سندانست و مایر کینه و لغه اندی مانده و زرد و سفید است  
 و سیمه شریه و شریه و هر جز که باشد سیمه و سیمه و همه  
 سیمه را قهر کند و حیدر او پیر است و خوب جشیر



[illegible]



در پیشانی و دماغه را مالشند و ریشهای زشت چشم را پاک کنند  
 و جو زبانه که هر طلاکی بر جای او تیره افتد بوی و حش باشد  
 منفعیت دارد و کبودی از را بخورد باب خون در چشمش باز  
 گیرد و بوی خیر و عاف باز گیرد خون از خون او پاک شود  
 آید و از اقواز مغز و بصر را قوی گرداند و اشک را ببرد و هر  
 رطوبتی و حریمی که اندر چشم بود بشوید و اما پیشهای گرم بشوید  
**اگر** اظطراب اند و است خون فندق و هند و قوشر  
 بقوت بوزید از زمانه و او را بیاورند و بپزند و بکوبند و بپزند  
 فندق و هند و بوی او بوزید از زمانه بوی بیک سماه را منفعیت  
 کند و تواند را آب پشت بر خواند و او کرمشست اندر درجه و دوم  
 و تریب اندر اول از مالک بویست و بویست و او  
 بویست و بویست و بویست از زمانه و او بویست و بویست  
 بویست و بویست و بویست از زمانه و او بویست و بویست



به قند و نعل و قرقه ایت و کرمیت اندر درجه دوم  
 و خشک اندر درجه اول ایت قلع ایت از درجه اول  
 اشبار مانده و پیرخ فامیتند کرمیت و پیرخ و پیرخ  
 کی از طایفه ایت و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 چیز گویند کی از ایت و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 شود قوتش قوی گردد و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 جا گاهی که خون باشد و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 اندر زوخت بیایند و ایت و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 در پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 و او کرمیت و خشک اندر درجه اول از ایت و پیرخ  
 از ایت و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 و او کرمیت و خشک و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ  
 ایت و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ و پیرخ

تسبیحی



بگویم و فرستادی آب شوی آنکس بیرون سوتی بر آبی زهرها و قاتل کند  
 و بیهوش نماید و از جوی یا شل تیره و هلیله ببرد و صافی کرد آنکه  
 و بخورد و قهای باغی را بسوزد دارد و به لشیر ک شاه دانه است  
 و بیهوش نماید و سر را بکشد و موی را از کند و میوه روی مبر  
 همه را از باز کند و باشد که یک کشته و به تری شوز بود که  
 تا بخرید و مزاجش گرم و خشک است عصاره شوز زهرها را  
 بسوزد کند جوی یا شل یا با مخته خوی و جوی بگویند و آنکه در  
 میان موی کشته همه آغز موی باز دارد و موی را از باز کند  
 و جانی روی نماید خورد کی بمر باشد که یک کشته و به تری شوز بود  
 که از دانه خوردند و بزرگتر همه موی را قوی کند خاصه در سر  
 آنکه کی خشک کند و بپایند و مشرب تر کنند و بر سر کنند  
 و او گرم است اندر درجه دوم و خشک است اندر درجه اول  
 و فول فرجیز کوچک که دانه روی بناب ماند و مرهم احوار از



بخورد و بزم کرد باشد این یک پیمانه از سر چیری معرو و خنک  
 و با شتر سوخته بکار برتند اندر دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 پاکیزه و او دل خرم کند و قورافریه و بلغم را بچشم و چشم را  
 روشن کرد اندر دوزخ و چشم کشد و او کرم و خشم که بسیارند  
 درجه اول است به آید از اصل از این که  
 و به ترسیبها مانده باشد آنکه پس بدین روش و دوزخ و دوزخ  
 ریشها را خشک کند دوزخ را و جلی کند و دوزخ جگر را  
 منفعیت کند دوزخ را و دوزخ را چشم را میزند و دوزخ را چشم را  
 برسیانند و که بر اما اینهای کرم طراکند و دوزخ و دوزخ  
 و همه جنوهای را که از چشم بر جعد منفعیت دارند و توان  
 مقعد را بهم قرار دارند و پسرد و خشم که بسیارند در دوزخ و دوزخ  
**ای** با ریه و خنک قوی تر است و دوزخ و دوزخ  
 کند و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ



فلو دارو بست کی همه ریشهای پند را مستخرج کند خاصه در  
ریشهای جگر را که ربطها از وی خشنود و کوشش فراوان دارد  
و فراوان بنند و از ریشهای که بر طبقه رقیق بود از ریهها باشد  
و گوناگون از وی بر میان است بهر جهت جامع بود و کسی که  
خواب بسیار بیند و بیامیزد و او سرد و خشک باشد و در  
درجه و سیم از ایشان اشارت از جگر است سیاه  
و زرد و موی و جنسی و کرمه و بیست موی را فند و  
هند و کوبند و نیز خر صوفی کوبند و رسته و اندر  
اشنان جالست تیر و شوخها را ببرد و کبر و کینه ببرد و وی  
کرم و خشک است اندر درجه دوم و هند و یازده کبرده  
این خود اندر باب با از جعه بند و از اینک وی را بند و هند و  
کوبند افاق قیاس افاق یا ج و جنسیست مهرخ و سیاه  
مهرخ را از رواند در رتبه خشنود و او سرد و خشک است

صورت کرمه  
در امره و کینه  
اسفند و اودا  
دیوار کج جوغان

نور و نور



قرض است ذکر کرده اند و گفته اند باغ و زمین و خانه  
 اند و نوبت و چشم است و او که می بیند و می بیند  
 گویند و چون بگویند و از او بگویند و از او بگویند  
 مثلاً زهرهای فلان را بگوید دارد و زهر و ام را بگوید  
 اینست از او و بگوید که بگوید که از او بگوید  
 باشد و می بیند و می بیند که از او بگوید که از او بگوید  
 بخور و بگوید که بگوید که از او بگوید که از او بگوید  
 و قال و گفته اند که بگوید که از او بگوید که از او بگوید  
 بگوید و بگوید که بگوید که از او بگوید که از او بگوید  
 بهشت شده باشد از این روز و از این روز و از این روز  
 قوت هر سه روز و گفته اند که بگوید که از او بگوید که از او بگوید  
 کرم و بگوید که بگوید که از او بگوید که از او بگوید  
 از جمله اینها بگوید که بگوید که از او بگوید که از او بگوید

ذکر کرده اند  
 و گفته اند



در روزهای ماه می و شهریور اشق و بادیه و صبح آفتاب  
و روزانگی صفت و این قولی که گفت و او خود را نغمه کند و هوی  
بختی را که اندر نه کفایها بداند و نیواند در هر روز از همه  
بطلهای عایط لرج و وخته را از هر روز آورد اگر مرده بود  
اگر زنده بود طبیعت را نغمه کرد و آنکه و سید و و تار چشم بود  
خورد و چشم کشند و او را در ابول و در خوار و در نور است و  
دارد و از این که نفوذ شود و بر آرد و همه اما سهای سخت را  
نکشاید و خاصیت شرایط هال باغ است و در او بد است و ما را  
منفعت کند و نیز از آن که پس روز شود و بود و در او بد فالح  
و انوه را و همه جانهای باغی را سود دارد و و کرم را بد و شکم  
نکشد و دت القریع را و رطوبت از کوی بد نکشد و خار و بیکاز  
بروز است و و هر که از و بر متفان با آنکه بوز خورد صبح از و  
بارد و نیز و رطوبتی که اندر سینه باشد و هر که در شوی که اندر



بلک حشر باشد برم کز داند چو زخا باشد و بر او جلا کنند و در  
 و خمد ها و سله را که بر تن بیدارند بکشایند خاصه که باز رفت  
 بکار بر نه و همه جلاها را از منج و کشاها بکشند و مضرت و قی  
 معده است و در کرب و اضلاع شربلیر زرد است و بهتر است مازده است  
 هم رنگ موم و شربلیر از وی که در منج است و وی را شربلیر  
 ام و سیا خوانند و بیونانی افار بقوز عوا و کوم و خشک است آنج  
 درجه رخم افرو سوز افرو فیوز صمغ است از انواع  
 مازریوز و او کوم و خشک است آن در درجه و بسیار با خرم و کوم  
 تیز است و گوشت خوار و بهتر است شربلیر از وی که صافی است  
 و زرد ترو قوی بوی تیز و طبع گرم و خاصیتش اسهال آب  
 زرد است و فضولها را بلغم از منج و کشاها و زخمها را ببرد  
 و فالج را منفعیت کند و لقوه و فالج و عرق النسا را و علتهار  
 بهر دانه دارد چو زباد کز داند چو زباد کز داند و بیکی



شریف از وقت قریب است تا دانی بعد از آنکه مسایند  
 سود فی میانی نه خرد و نه در شرف کی اگر خرد پس است  
 بسیار رخسار و ردی و غی و تنواری و مرد اقلند و سرمد  
 نکرده و خوی پسورد او در حمو از کار برده مردم را بی همت  
 باید نیز که با صمغ عجمی یکار بر نه و کیسی را که مزاج بلغمی  
 بود ویرا موافق بود و کیسی که گرم مزاج بود یا خونی و  
 غالب باشد و قوی و تنادر بود ویرا دبا ز کندی و دالجه  
 و دالجه را و فالج و لقوه و رجش و عرق النسا و استسقا  
 و سردی را منفعیت کند و جراحهای را که بر عصب آمد بود  
 جوزی که جزو بار و باد و ازده جزو موم و روغن یا میری ویرا  
 نهی سود دارد و جوزی که سی دانند در حشر آب آمده باشد  
 جوزی که در کجی لها اند در حشر کشند سود کند و بر قول  
 دینشورد و یوسف شریفی از وی از دانی تا دانی است



و خوریدار و عزمی نام شیر و میا میز و با کثرت و نیز از روی  
 نبوده و کبر و زخم و هوام کی منعمت دارد و نیز بر حاکم  
 شک غیر کباب الکلب و محمد بر زخمها کوفه و کباب  
 نیز و کبر مست و او ایضا مال او باقی شود با کبر و کباب  
 قوت او را شد و میباید اول بکوبد و پیوسته و عود کند و روز  
 این عرصه از مردم برفت بود و در اینست با کباب نه هفت  
 سرد کرده با کباب جلیه یا با برف و او را اندر آب سرد  
 نشاند و نیز ما و در جوجه جوجه هم ده نه شش و نه  
 نار و سبب توش و شیر و زبیر از آن شود و وقت آن وقت  
 صبح خارجی کو میست و طبع چشم شک کرد نهست  
 خاصیت شراش مال با خورجین و خون باز و کوفت و روی را  
 پاک کند خون را و طبع کوبد با شیر و جو و نیز در چشم را  
 منعمت کند بعد از آنکه خشک شد باشد اندر شیر



خروم سینه و خایه های خرد و نخور و غر و نیزی و سیسینه  
 خایه کشم آن در کشی و شش برنی از و نیم در و سینه کشیده تا  
 در ری و و جالینو و پر گویند گی همه صمغها کرم و خشک است  
 و لیخترید درجه درجه اند و این از نور و قطب های عالم گنبد  
 جوز باب کا و جیل و خور و یک بنای وی را فرطم خوانند  
 و باب کرم و شکر و و او کرم و خشک است آن در را خبر  
 درجه و اول اسفیل اسفیل بصاد و سیسینه است  
 و اسفیل هر جنس گویند و جنس و بصر الفلایه و ذکر او  
 کرده اند باب بصر آن در باب با این و نیز این و جوز و نیز  
 و این که آن شریفی بوی خوش و ساز و نیز و زاید و طبع او گرم است  
 و آن در او قبضه است و جگر قوی و و خور و سینه کشیده  
 باب و آن در چشم کشی و سینه از چشم ببرد و ریشهای  
 که در آن منجهت دارد و اینها یکی از سینه و خور و نیز و آن در



پاشانند موکراز و افسانیک و عمار و شاف و پرخ و پرخ  
 همی پملو علاج چشم را پیوند نیکی کرد میزد و پرخ و پرخ  
 کلی و مثانه خرد گند و خاصیت عمارت که از سینه و دانه  
 اند و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 اول افروز افروز عصاره و خشک خاثر و سینه و پرخ  
 پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 افروز و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 از پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ

تغذیه



مردم را یک شعله از پیر شغال نامتعالیست و مصروف افروز  
 یقی کرد ز پروغوش پیر یا شربت یا یکا و پروغوش بازه آرنج  
 و نهفتنهای گرم و سبک اندکیز انقباض و بشواید که مراند زوای  
 دار صبی و جلیلا کرده و بیل نیز بوی کیر و باد ارمی  
 و تمام تر شربتی از و متعالیست و او و از د و کون با شعله  
 جیبی از و عصاره و خشتها شربت باه نود و د و دوم از و  
 عصاره رکاه و کوی با شعله جیبی که کفتم

## باب علی حرف الباء

بنا علی باقلی ریش رو و کانی را نمود کینه و کینه را  
 کی شکر بزم بود بند و و قی باز کیر و جوز بستر که بفرند  
 و خورند و و جیبوی او و سجال و در د بینه را و سجال  
 جازد و و آبش باری و و د بطو و تر از بینه و و شرب و و



افکنند و طلا و یه آرد را در آما بر خایه و سنان را  
 اندر او نشیر نفرسوده بود منفرجهت کنند و چون  
 روی طلای کنی کلف و منقر را ببرد و و جالب و هر چه  
 میخندد لیت و لیم خرمیل ببرد و آرد و نفع بسیار از  
 و سر کبر از بکنند و و اندام شکسته را بکنند و و کلم  
 نرم کنند و و جرم وی جالب اند که کنند و و از سحر زود  
 برود و و از خون که از و خیزد نه بد خوبی باشد و و از  
 میخندد نه بد نیاید و و خون باب بپزند و و به خوک اندر  
 وی کنند و یا به مالکیان یا به بط یا از و غز که او  
 ز و غز کنند و و منقر نفرسوده منفرجهت کنند و و چون  
 آرد منقر که و آنکین بپزند و و بر عصبها بر نهند که  
 منفرجهت شود و یا بشود پس و و آرد و و چون آرد و و  
 باشد بر اندام آما بر کبر و نه بد خوبی آما بر



از جمعه آن بود که از جان بیفتاده بود یا ضوری رسید باشد  
از آنکه شاید و صمد و نیکست اما سرخایها و پسته را  
که ناموم دروغ و کل و اب حی العالم و جنب التعلب میخته بود  
و باقل خشک سرد و خشک است اندر درجه دوم بلزد  
بعضی از طیبیان و باقل تر سرد و تر است اندر درجه اول و در  
باقی خلاف بسیار است میان طیبیان و ماد را زین بود و بعضی  
حکمای هند گویند که او سرد و خشک است اندر درجه  
اول و کل باقل سرد و تر است و تقریباً خوردانند و دور  
برادر نیز می آیند و آنرا افتاب نهد از وی خضای حیدر کی موی  
سخت سیاه کند و تقریباً خمر اندازد و خشک شربان آن کیزد  
بخت و کبر سخت نمک بیزی هم یاد کرد از وی بلشود و جوی  
بابوشت قریب بزی یاد زیاده کند و او از مجده دیر بشود و از جمعه  
از هر که وی را بخورد اندر تر خوی شربان دیرینه و کپکانی و اندر







بامک و صبر نماید خورده و از پیران که گفتند بیا بیاید  
 گوشت کبوتر خورده نام حضرت زکریا و یحیی و یونس و  
 کویت و او حرم و خشت کشت اندر درجه و اقل بکرم بکشته  
 جوز یا سرکه خورده و و طبع سردی که و بر خور و اثرهای خورده  
 و صبر و حرم و جوز خورده و صبر و حرم و صبر و از صبر  
 خاصه کی یا شراب و بلبل خورده واد با بالبول و صبر و صبر  
 جوز و ناز و صبر و صبر و ناز و صبر و ناز و صبر و ناز  
 شکم و ناز و صبر و و خوک را یک شب و جوز یا ناز و صبر و  
 کتبه بوند همه جراحت سخت را جوز و صبر و صبر و صبر و جوز  
 یا بلبل و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و  
 منجمت کند **بلوط** بلوط را بروی زبان لباسا گویند  
 و گویند و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و صبر و  
 سال بلوط با بار و یک سال و صبر و صبر و صبر و صبر و



ماند و رنگش زرد بود و در هر روز یک بار با شکر و آب و بلوط بود  
 و اگر کسی از این جاست و زیاد کار افتد و باز به لکرا و خون  
 و همت نرود و رنگش صبح باشد که در قلمرو و همت نرود  
 بلکه مغرور بود و همت نرود و کشته شود و در یک بار  
 میرد و خشت کشت اندر زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 بسیار و ویراوی افشاست و همت بلوط از عشا است که میار  
 مغرور بود و میار و همت و ویراوی افشاست که میار و همت  
 و هم جیوه و همت که خوردن از آن که میار و زرد و زرد و زرد  
 و ریشه های رود کان و خوراک که از بر می بر افتد و همت  
 و شکر باز که در بطوت و همت و همت و همت و همت و همت  
 باشد و همت بلوط مر از و همت که کی او و لیکن صحت و همت  
 و بلوط و همت و همت و همت و همت و همت و همت و همت  
 و همت و همت و همت و همت و همت و همت و همت و همت



جوڑ پیرند واند راب رویشیند و برکوی میردیت و فایض  
 پیرند و خدای کند و ریشهای قرآن کند که در جور خوفنه  
 و روی آینه و این سخن و فیض که یاد کرد براند و یوسف و یوسف  
 و جوڑ پیرند واند راب رویشیند و او پیران میردیت کند و در چربا  
 و در چربا و ریشیند شده راب از جای برده و او پیران میرد  
 و او پیران میرد و او پیران میرد و او پیران میرد و او پیران میرد  
 کوید کی خدای مد و پیران که خدای کور و کالب بر جوهر شر  
 میرد و پیران بر طبع زمین واند را و قیصر پیران و کور و کور  
 جوهر تر پیران و جوڑ پیران از و باز کنی زود از میرد و برود و باد  
 اندر و او پیران و او پیران و او پیران و او پیران و او پیران  
 و در بر کواری و تفاح قرآن کور و پیران بقول میرد و از و یار می میرد  
 اندر او پیران و او پیران با آخیر با آخیر با آخیر و خور  
 گرم کزید و او پیران و او پیران و او پیران و او پیران و او پیران



باشد به رجه اقل و قوی و خشکی اندر وی با چند است از زرد  
 پاره و بوی کوارده بوی بخار که بوی خبیث آید و باز هم  
 بکوشد خون بالا خیر و سرداب و آنکه خورده بود اطباء گویند که قوی  
 معند است مری و پنهان و قوی و خشکی و آنکه می میل کرد و راه  
 صبر آنکه ببرد و آنکه در حلقه قوت شریقه کوز قوی است و پنهان  
 در بطبع ده خصالت است هر یک از اینها و خبیث است و مریه است  
 و باز خورشید است که بید و قنای است افتد و فرو شده است حاضر  
 بی آنکه شود از روستا مثانه را به او نشناخت است و است جوش را و  
 راغوب و او را که از قریب ببرد و کوزه را است حاضر و بوی کوزه  
 نباشد و بوی کوارده است که را به طعام و سر و معده را و قوی  
 بود و بوی قوی و قوی است اندر رجه و قوی و قوی مختلف بود  
 برای شیری و نافع برای وادار و بوی آید و از خاطر کی از قوی  
 اندر اندام به بیدار و خاطر به است و خاطر کی خیار و کوارده کی

معرفه قوی



باید خوانک شیرین تر است میلا کرمی بیشتر دارد و آید را و جاک است  
 و قیام معیت است و هر کله که فساد و آید و بخت بدین با او میل  
 کند و معده را بخت و شکم را بخت کند و نفاخت است و زود از  
 معده برود و را می جامه و از کی تر صیفه باشد بقصد میل بیشتر کند  
 خاصه کچی را حی از فساد از صفا بود باز می آید کچی از صرو و طعام  
 بخورد خورند و از کپورای که از خورد معده پاک شود با صفا و نیو  
 کرم مراجع باید که بود و پس از صرو و هر که اندکی و آنکس خورد  
 یا هر که اندکی و هر حال و کرازی از خورد مزاج سرد باشد باید  
 که از صبر از زخمی مرتب باشد یا با خند بخورد خورد کی منفعت بطور  
 کند مردم بلغم را و رود قرار معده برود و از کی شیرین تر شود  
 زود تر با صفا می خندد و از کپور و کچی شیرین تر باشد  
 تشنگی باشد و قوی کند عواذ را و بول آید و جوز بسیار خوری  
 می خند بر آن بود و اندر کتاب آمده که گفته اند که زود تر خورند



بہرہ ہای مجید و انجیزد ہو شوح از بوسہ فریب و کاف از رونی  
و الخ شریلاہ کند از جرم شر تابد از جلو کے علیہ و با حق و ملک  
اندر او باشد بکد از دھ و اندر افوارہ ہای شکر و صلاہای بخانہ کبر  
و الخ فرسزد و خستہ است اندر درجہ اول و اندر روی جریب است  
و جور و سر حوری و خندہ برانکیزد نابعد از جد کے بخار و ہر کار کند  
و خرم و خندہ یار ما نہا بر جرم و خستہ و لیک و سیاد وی کہ تر است  
و ہر کہ بسیار خورد باید کے از بس شرم کے اندر خورد و و انک  
اسراف کرد باشد باید کی از بس شرم کے کند تا از کثرہ شرم از کثرت  
و باید کے اندر میازد و طعام خورد و نایا طعام میامیزد و بدوارہ  
و او از حلقہ است کی او طعام را یک کوارہ از قبل جلا کے اندر  
او بہت طبع الہندی خورد و ہندی خورد و قہر بہت  
تشنہ کی باشد و حرارت بدنامہ ہو کہ را یک تہ ہای تیز صفا و  
باشد سود کند جو را بشرب خورد و بہ کی تشرب و اصحاب



برقرار باشد و جهت کند که از حیرت و حیرت و حیرت و حیرت  
 با طاعت و شکر و خورده و بویاید که در جمیع و در جمیع و در جمیع  
 و در جمیع و در جمیع و در جمیع و در جمیع و در جمیع و در جمیع  
 باد بخار از دوقوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت و قوت  
 و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
 خون را به صورت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 جوار و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 اند و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 باشد اند و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 کرم و خشک و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 مردم و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت  
 نمک اند و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت و در دوقوت



و سیرا کوشت خیره بپزند که مخورند عقرب و بیهوشی کند  
 و چون بپزد که بپزد بپزند و در جگر و پیر و لاشاید و بخام صفت  
 انست کی خدام ارد و سیرطان و بوی و کلب میامید و عیار افروغ  
 و اندر همه در کعبه است و بدیدارند و خون و ناله و بوی و آرا  
 نیر و کند و آزار و ناله است که خودی و چون خوری و بوی  
 ختم خوری و باد بخار و امواج مختلف است و حبه نان کی و کعبی  
 مخرج که هر تو کرم و خشمک تر است و آنکه تازه تر است و هر دو  
 بهد بدیدار کنند و چون خام خورند و بوی و آزار و خطا و آزار  
 قوی غلیظ شود و آن در معده مدیدند و آزار و چون با کرب و  
 و هر که بکشد شهور طعم آن را بپزد و خدایا است که کی  
 ضرر زود بدیدارند و آزار و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی  
فلسفة الممارک بطله الممارک را بدیدارند و آزار و بوی و بوی  
 و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی

کراوات



و در این راه بود که... جالب بود که در این راه  
 که... و از این که این راه بود... که در این راه  
 خاصه که... جالب بود که... و این راه  
 و در این راه بود که... و این راه  
 از این راه بود که... و این راه  
 این راه بود که... و این راه  
 و این راه بود که... و این راه  
 که... و این راه بود که... و این راه  
 در این راه بود که... و این راه  
 که... و این راه بود که... و این راه  
 و این راه بود که... و این راه  
 و این راه بود که... و این راه  
 و این راه بود که... و این راه



و شهوت طعام ببرد و تشنگی نشانند و همه تنهای صغیر را  
 منفعیت کنند و چون بکوشند و اندراب اغارند و آب او نیکی  
 و حال را از گری ببرد و تشنگی که اندر معده بود نیز  
 و شهوت جماع ببرد و بوی ترش را از نوذ که در شکم  
 بپزد و خام باشد که از سرد تر و ترسیت از بهر از منفعیت کند  
 هر ماده را که بپزد هم در ده و پیوسته و قوی بد او ببرد  
 چون خوردند و چون بر سر لایه بپزد و جو صندل را که از  
 گرمی بود منفعیت کند و در ده چشم را نیوی که از تشنگی است و بود  
 و چون بار و عنز کل یک بار برده صندل را که از گرمی بود  
 ببرد و همه اما بهر از نیوی و هر که بهر مزاج باشد باید که  
 با نعنما و جرجیر و کرفس و نبات و زنجبیل و روح غذا  
 در پیست و و معده را از باز صندل و در کوبار و حرمت  
 اندر در معده و م و در طوی غیب اندر او بهر و و را طاجین

در این نسخه  
 و هر که در این نسخه  
 و هر که در این نسخه



گویند کی کرم و خشنامیت کتب شکریم و خشنامیت شکریم  
 اند از از قضا کے اند رحم مشیت و امرا طلاق کنند از از  
 و طوبت علی خط کی اند را و مشیت و او نیز چشم تازی کنند و منی خوشانند  
 و شہرینیز و الی کرم مجده و دل زامک بود و مسطورہ بود  
 گویند کے اند را و منہ غمت نیست بخوردن و اما جو ز طلاق کی  
 خلیل کنند و نصیحت اقلند و زجر ز فور را پیوہ دارد جو زوی را  
 بگویند و سرور کنند و بر او نہد و جو ز بوی کی عطیہ باز پورہ  
 و ابغرا پیر کہ و کافور در عاف باز کیرد جو ز بلغم را اند را و  
 زہد و وفا خیمت از قبل و طوبت کی فصلی اند را و مشیت و جو ز  
 بخامد و اند رتب شرحود اقلند از انجا حرم ما خیرد و و ہر کہ  
 این یاد رو را بخورد جو ز کرم و و با فرتہ زیبا شرف کنند و از درہ  
 آگاہ شود و جو ز عصار شراب دینی اقلند در عاف باز کیرد  
 خاصہ با کافور و و کریمشی اند را و زہد زوی و پیور کیرد حیض شر







اندر بر آب نشینند و خاصیت قواست که در بدنش بر آب نشینند  
 و در جرمها حاصل نیز خوردن آب ترک نمی و بالنگی هر که در و غیر  
 چل بر آغای نهی، بلکه را مندر بحث کنند و چو را نیز و همه اما بر را  
 خون بر او نهی و خون خوردن آب همه تنه ها و نه های حکم است  
 حکم اند و تنه های سخت را نیز، اما آب بر سر و و قوت است او نیز  
 بشه و راضع کنند اندر جانهای حکم و تنه و چو زیار و غیره  
 حکم بر او حکم هم کنند و چو زیار و غیره حکم بر او حکم  
 بد یا حکم بر او حکم بر او حکم بر او حکم بر او حکم بر او حکم  
 از و همه در می بیند است با دو و قیه حکم و آب بر سر حکم بر حکم  
 و جرم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم  
 و قوت است اندر در جرم و نیز و مطبق است بر حکم بر حکم بر حکم  
 هم کنند اندر در جرم و نیز و حکم بر حکم بر حکم بر حکم  
 است طلا و شک بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم بر حکم



جرم او تبیه کند و خشکی از زبان و دهان منفعه می آید  
 و بعد بپزد و اما پخته های جرم را منجمد کند و از جرم پاک  
 و کبر گرفته کپس پخته را در عی بر او افکند و کپس پخته را در  
 انقباض و جوت ببرد و کپس و منجمد را به کپس ببرد  
 از کپس گرفته خورد با شکر و فراخ شرباب گرم رسد و این  
 و شربت و بود و در کپس هند و تافی کند و پیرزده و خیار  
 نیم بر شربت بلبل و نمک و جلا شربت هند و شربت پیرزده و شربت  
 صبر و قوی از پیر از خورد و کوبد کوچک **بصل**  
**بصل** پنج نو بکشد شام و و بطل و و نرسد و و خیار  
 و بلبل و پیر و پیر و پیر و کوبد کپس اما جناب فر کریم  
 با نان کپس و شربت طعم بکشد و و شربت از کپس  
 و در کپس پیر و پیر و و شربت نرم کند و و جوت پیر و پیر  
 الی و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر

مرغی





علیظ و تیریا و بخت جوهری میای کریم و جوهری و هوای کریم  
و خون و عساری و ثقل و مقلکی اندر عصاره قرار دارد و جوهر  
لطیف مانند و از جوهر علیظ برود و جوهری از هم جنس  
خورند نفع آید و در هر یک از این جوهری که جوهر است  
اندر هر یک درجه و خشک است اندر دوم درجه و آید زوای  
رطوبتی و ضایع است کریم و جوهری که در خلطهای علیظ  
لطیف کرد اند و جوهری که در غلظت و در هر یک از این  
درمانهای بواسیر بکشد و خوراز و براند و خوراز طایفه  
بره و وی را ببرد و خوراز و طایفه موی بر و باند  
و لیکن هر که طایفه کرد و خوراز و خورند و شش و بکشد  
و حیض و بول نبوده و حفظ کند کرد اند و عصاره قرار  
را که اندر چشم شده باشد ببرد و تاریکی چشم را که از خلطهای  
علیظ بود منفعه است که خوراز و چشم بکشد و بکشد



و بوی کفنه عظیمه فریاد دارد و گوهر حصار بکشد  
 نه کلبه و نه سود دارد و و حریو نیست باز کفنه حصار  
 و خورند به حال که زبند و و هر چیز که از افروخته و بر او  
 کشند منفعته به حد نمیکند و در طوطی فصلی اند و از او به هم  
 که اند و ماه افرایند و باد اند در شکم اقلند و در دهان  
 نقره و بهشت کی آید و حریو به و او را تلخ به از خواسته و گوهر  
 برای بوی زهرها کشند و در بوی معدوم قوی کرد اند و بهشت  
 بهشت آید و و هرج اند در هفت و شش و فصول و ظاهر و زکشد  
 و خور از بوی و طراکشد و شایسته عار و بهشت کشند کی گوشت  
 از جای برخت بود و یارک بر رگ افتاد بود و ناله و گواند زرد  
 شد باشد و و در کار گوشت بکشد و خور بوی و زهر و کوی  
 بهشت آید و و طوطی های علیطه و الطیف کرد اند و بهشت طوطی خور  
 علیطه و و اند و و افرایند و شفته اند و بوی و و بهشت



بد بود و در طوبی و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 بلعانه و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 تو کنت و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 حقیقت و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 در خانه میا و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 منعیت کند و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 که مرز مرا و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 بر باز خورید و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 بود اللعاب و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 درجه و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 حنة البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة  
 و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة و البصیرة

صقر اغاج  
 میشی







و قوه کلاسیار و کرم و خشک پشتر اندر در جمل و منبت و قوه  
 انکیرد و طبعیت نرم کرده اند و کپورای که فطر خورده باشند  
 خنای شرا میار کرده اند و کف شربده و بویحه در روده ها پدید جوز  
 زهره و انکسیر خورده و شحم نرم کنده و باد ها بر اند و از پیشتر  
 از که نه خواسته اند جوز و قرطیلا کشته و دامنح کنده و در صراط  
 منفعیت کنده جوز و بر او طلا کتی و جوز و اجالک و مطلق کار بر نه  
 دمنار آب روانه و در طوطی و از جگر پدید و پاک کنده و جگر دهنش  
 و از زهره اندام ها و مخرج پدید و جوز خورده کبر و خایه قر را  
 و در دانه و خلع طاهر علیط و الطیف کبر و دانه و در دهنش و در  
 وندکی غلط کوبیده کبر طیبیاز که او را در دهنش نماید که اندک  
 که فیما دمیده اند و قیال کرده اند کبر و کف فطر خورده و جوز  
 کی او را منفعیت کنده بر مریض و شش از مریض و شش از مریض  
 جامها و اندر میاز روده ها و مریض و شش از مریض و شش از مریض







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



و باد ها براند و فیه جگر و طحال بکشد و روزی دوام با  
منفعت دارد اگر خورده و کز بر کاز که نهفته است  
خشک کند و روزی دو مرتبه چند کار بامراند و بوجله های  
سبز را بسود کند و نیز اقزارها و حکم راه و خون ببرد و اندر  
استرغبت کند اما اسهال های رجز را و درد هاضم را بسود کند و بزرگی ببرد  
و در خون و بر جوده مر سوزد و تهو و تشریفات و خون از و پس  
در مینک با آب پسته آب خور و جمله آب بشت را خشک کند و بوی  
وی نیز تهو و ببرد و کز و و در مینک از و با پسته انگیز خورده  
سبز و را منفعیت کند و خون بپسره بپزی و صماد سبز و حی بسود  
دارد و بوی کز را نیز باز و و می طافیلون گویند و بوی خبی  
الاورا و گویند و بوی خشک کند و سخت و سید بکشد و بادها  
براند و خاصیت قرا نیت کی اد را التول و حیض را در بوی شیر براند  
و حضرت شرا که در رود کانیها منبت و اصل چشم طالع است



بیان آوکی

و مشهور از وجوهار در میان است و محققین هر کس که در وقت سست  
 به این کتب از میان مردم میروند که در این کتب ضرورت باشد  
 و بعضی طایف از جنس گوشت که باید که وی را اینست حال نماند نه  
 ضرورت و نه بی ضرورت که این را در خط و خط میسر و از آن  
 میروند و در زمان جمع از گوشت که او میوه را بر این بی ضرورت  
 و قوام به شاید که از یاد بود و گوشت را می خورد و گوشت  
 او را به تمام می خورد که در وقت کاف میافانند و از تمام  
 که می خورد دارد و چون باشد که خورد و قوام مال که در وقت بود  
 و با هم را می خورد دارد و چون مردم و در این مردم به با کتد جور  
 طایفه از جنس که شده باشد و مشهور از و مقرب به در میان است  
 تا چهار روز و خون را از و می خورد که از تمام است تا در وقت  
 در میان است و چون می خورد که در میان است تا در وقت  
 و چون تا جنس گوشت که مشهور است و چهار طایفه است تا وقت قیامت







و خود بشاید و عصب را می فروشد که کرافت و نریستد  
و هر آنکه امری را می بیند بود نرم گرداند و جو را آنکه براند رجتم کشند  
از رانق صارده و تلویک ببرد و چون بیخیانند راقلمه معذرا  
بالک کند و صدها را که از سره و بود ببرد و چون باز بنویس  
و کیوند گوشت بپزند و در غیر بشایند و چون بنویس قاز را  
بجو و بیرون کنند و کاف و مشربا ببرد و همه اثرهای کاف  
بویست بود یا کاف بکند و برد آلتها نهی و میورازد و طبع  
او کرم و خشک است اندر درجه دوم **باز**  
دانه کرم و خشک است اندر درجه دوم و بر شوره و کاف و به  
و از علو که بویست از قریب کند همه را بسوزد کند و چون بکشد و در  
هر آنکه غارت و بر بویست طلاق کند و بویست قران کاف ببرد  
و جلا کند و کیمیا و پنهان را ببرد و چون از و دوم روغن  
پسازند اما پس های سخت را فرم کاف و لا باشد و کاف را ببرد

بلیغون اعلاجه  
بکزر مشی قندوق  
کیس اولور











سرکنده و زغوی اندر درخی با نرک کند ما و بر آنش بر داری آنش ببرد  
 و خور کسرتنود آنش بکشد طبعش لطیفست و تجلی  
 کند قوی و بهار دهای با عود یربینه را با شایب و بهار که مثانه  
 خرد کند و کورنی استن هم سود از جبهه بهمد و نیز بر کور  
 استن کورد و کپورانی خانو المر خورده باشد یا فیوز یا  
 قطر سود کند خور از وی ببرد در مینک باب جوشیده  
 اند روی ناخواه بخورد و ابور و غر جش را رو شایب به شایب و سر  
 از جرم ببرد و در دهان نشاند و کور که را بپوزارد و  
 ریشهای کسب را با ک کرم اند و توتخ وی توتخ سرد را سود  
 دارد بسیار بویش کیم است کی بگوید و از وی شافی  
 کند و اندر درجهای سرد بد ارسند و او نر می کند و سردی تفسر  
 کرم را سود کند و اما بهای کرم را منفعیت دهد خور روی  
 طلا کند و او بهر و خشت کیم است اند را خرد درجه اول



بتلاذ ر بلاد ر کم و خشک است اند را خرد رجه و سیم  
 فالج و لثوه و نسیان را و همه جانهای سرد و تر را سود کند  
 و خورشیوزانه و و سواپس سودای آرد و جگر را از طریقه و لثوه  
 با جگر و باد خورده و از غایت قوی و هیوانه کردگی باشد که  
 سر و سام آرد و مالی بخولیا و و سواپس را نگیرد و علاج و ای  
 است که از بیرونی کرده و روغن کاه و روغن شیره خورده و تا  
 تا سپوزنه کی از روغن کانی بیرون بسوزانند و خورده و تا  
 دوع کا و تر شیشه و روغن شیشه را بوی کند و حیرهای  
 سرد و تر بر سر آید و لعاب بر رقطونا لعاب خورده و آب باد  
 و جمله تدبیرویی از کندگی تری آرد و باده ر حوز و حاصی است  
 طبعی که و یا زهر بلاد رسد و سجد و رو یا سیرا نیر و نهاده  
 که نه از سبب آید و و صره بلاد را است که دیوانگی آرد  
 و خورشیوزانه و اصاباج وی افق و سبب و بهترین تر سبب آید



فصل در بیان دوا

و پس که تو باشد و شری از وی نبرد و در سنگت بیفتد  
بشد هر دو و خشک است اند را خرد در حله و اول و دوم را که  
برواید شود دانه و پنج رود کانی را نیز که صورت را  
و بشویند و جلای چشم کنند و در صورتی که آن بود  
خسینده و هر طوطی که اندر در طایفه های چشم کرد آمد  
باشد بر جینه و در چشم های چشم را در دست کند و اثر نشان  
باشد و عسل را بول را نیز منفعیست که در هر دو وجه  
و هم شسته نیک **مک** و نیک بخور در مریه  
و خشک است اندر در حله و دوم و مجده و نیزه را قوی کند  
چون از برون و بر او طلا کنی یا خوری و در آنجا که  
بر تر افشانی بوی اندام خوشتر گردد و هر طوطی که اندر  
زیب و بخت باشد بکشد و خاصیت فراغت کی باغ را  
باک کند و در صورتی که فراغت بر او اصلاح نماید است

بر آماج قریه  
عطر معطر است



و به تریب شریح قام بود و شریب از وی بفرج و به پیکر  
بسیار بلیغ میرد و خشت کشت اند را خرد رجه  
 اول معده را قوی کرد اند و زود بکافی راه خاصه معای  
 مستقیم را و معده را به و رطوبت معده بخشد و وی را  
 دباغه کند و طبع را نرم کرد اند و ایستاد و معده  
 ببرد بر ریح کافلی بر ریح کافلی دارو است همیشه  
 ملجم را ببرد و بماند و خاصیت وی است که گرم و در الفرج  
 از شحم بیرون کند و او گرم و خشت کشت اند و رجه دوم  
 و رطوبت ها خمد و بلیغ و سود را بکشد از معده و از مفاصل  
بسیار بکشد بسیار باشد و به ریح و به سود و کرد کوز  
 و این معده میرد و خشت کشت اند را خرد رجه و به پیکر  
 بهینه بکار برند و او را بوانچه از بوی از پیکر کی مردم از و  
 بر میزد و بسیار و شریح کافلی بماند و به ریح کشت



اقله و جریعت کی اند را و معیت بسیار اند در علاج  
 طبعی و زور و غریزه در جوش را سود کند و همه جسمها بر  
 مسمی آرد و بی توان گرداند و بزرگوار است که مسمی را اندام  
 نبرد نماند و خون گرمی بسته شود و جواب بر آید و  
 و اصلاح وی جز از این نیست و بهر بدن را زود کی و قوت یزد  
 شری از وی بهر در میسر است و خون بد شود و بر آید و بهر  
 کی عظم درد کند جگر میزد و قوت شرم اند و قوت افیونی  
 و بهر حال و ناله را معیت کند و خون را کی از جگر هم باز میسر  
 نبرد و خون را در باریاب و معصمه کی در درد اندازد و کبار کبار  
 بود نشانند و هر یک از این خورد مسمی بر آید و باید خواند و انما  
 مسمی کرده و کفار از دمانش روز آید و سرخ اند و چشم  
 افتد و خون را علامت نماید باید باید کی زود فریاد وی رسد  
 باب دیگر و این است و در وقت که کند بدین برای که خبر



در هند و ما خورد چند بار و اگر در بر من شود با و از پاره کیده  
 که با آن کیده که از خون و حوضه باشد بکوزند آن بویند از  
 گرمی است اندر درجه ردوم و خشک است اندر درجه اول و اندر  
 و غیر طوی و ضعیف است بخار و طوی است در می زیاد کند و خالطها  
 سرد باغی را شود کیده و لطیف گرداند و بوی صند را پاک کند  
 و خون و عرق را پاک کند و خورد سرد و روغن الفاسد را سرد یا  
 شود کیده و گرم و سرد و طایفه است منجمت کند یک و از را  
**بسیار** پسر بهما بر کرم و خشک است لطیف و ممانند کبود  
 بوی است و لیکر او لطیف تر است و در موضع راقوی  
 کند و گرم و خشک است اندر درجه دوم و یاد ما را براند  
 و بوی ما را خوش گرداند و خون را و غریزه را و بوی بارانی  
 صند ای که از سردی و یاد ما را طایفه است و بوی است و بوی  
 و بوی سرخ است و بوی است و بوی است و بوی است



اوله وانه را و رطوبتی و غلبه است کی اندر منی میسوزاند و در میان  
کے از سردی بود بود و در راقوی کبر اندر و شش و شش و شش  
خندان و او بخسانست و بود و و شش و شش و شش و شش  
نصف پنج نفعه دهنر کوفی بود و از پسر امپاهانی  
و هرج خوشبوی تر و او سرد و قریب اندر و رجه راقول و  
اندر او جوارنی اندکست و جلال و زینها کند بدان و همه  
محرور از ران معمت کند و از رونی معتمد خیر و هو صدای  
کی از صفران بود با از خون بود و هو سعالی کے از گرمی بود بود  
و یک شربا ارد و خون بر اما شش های گرم دهنر و ششاید و او را  
خون توی گفته جواب ارد و خون تر و سرد دهنر و شش کے در  
جشم بود بنشانند و و شش از رحم مجده و شش و شش و شش  
کرد اند و و شش را بشردات الحب را بود دارد و و در کلی  
و متان را و در دهنر و شش را معتمد دهنر و و رونی و شش



سرد است لطیف گرم و نازک را شود کینه و سرد را نازک چنانچه  
 و ریش رو و کای را منع است دارد و جوهری با زاقی و ریش برای  
 مالی خواب دارد و هر صبح ای را که از گرمی و خشکی بود شود دانه  
 و کک را بر سر میام بود با مال بخورانی با زاقی و کک و بر سر  
 نهند با سر که منع است دارد و کک و و قلع حیر کو به کی هر رو غی  
 خوشه سادگی باشد همه غلطی را که با مالها بود تجلیل کند و بفتح  
 افکند و جوهر باد آروید کبر و رو در از آن دار و قوت بشناسد و جوهر  
 با شرب که در آن قند را بر سر میام سهار بهار را غیر البقر  
 خوانند و میام های سخت را نکشاید جوهر از و موم زو غر کنند  
 و قوه او جوهر قوه کاخ و را بر سر میام کی افجوان خوانند شو و او  
 گرم است اندر درجه دوم: خشک است اندر درجه اول: و نازک  
 است از فروز جسی است از و و مائده را و است خاصیت و قوه  
 و بفعل است سپید سردی سرد و خشک است اندر درجه

عین القدر  
 در اول

از قوت سردی و خشکی



دُوم نایسود را بنود کنند: و چون سوزند خاکستر و  
 ریزد در دهان را ببرد و در سینه مقعد و نیزه و کاعده  
 سینه از روی سوزش ببرد و در کاعده و از قبل از درختهای  
 میوه که کنند و چون این در سینه بماند یا اندر شراب و غیر  
 در اجتهای تازه بماند و در امر آرد: تخاصه کی هم جنان را میماند  
 و چون سوزانند خاکستر و در سینه بماند یا اندر شراب  
 ریزد و در دهان را ببرد و در سینه مقعد و نیزه و کاعده  
 ای اصل تر است: یکی از جمله در دهان و در سینه کی بماند از  
 بکثرت خوردن و جامه مار و ماسه و این و چون آنکه بشود  
 زنده و چون جواره و کرم و زنبور بود و در دهان و در سینه  
 بماند و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه و در دهان  
 و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه  
 و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه  
 و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه و در دهان و در سینه



نکات کتبه: بهر آنکه بسیار شود و چون در هر یک از آن  
 و ملها خاصه و از آن که در نو عها شریک از پنج نوع است و بتدریج  
 این نوعها ملهاست زود کثرت و او را اندر میل است با آمدن بعد  
 ماند و کمتر از خرد لکی از وی میزدیم را بکشد و با شدگی بوی  
 بکشد و کبر کی را بکشد لایه اندر در و افکند با از پیل و جبر کوب  
 در دستور دیو هر یک یک شرح چگونه است: یکی را حبه در  
 گوشت و او را به دست برد و در یک زرد و به دست دوم را  
 شسته و خواند و بار خوند مایه و به دست مایه و به دست  
 برهنه گوشت در و شسته و بود باز در و به دست مایه  
 و چهارم کلا کوشت و کثرت را ملها زد و و به دست و زود  
 او شد و به دست ملهاست و به دست بود از در و و به دست و زود  
 و به دست مایه و به دست مایه و به دست مایه و به دست مایه  
 کثرت را و لایه از خود خویش است و کمتر از خرد لکی از خرد



لیٹ

چشم انداز او کار کند مردم را بشود و هر چه در صورت او  
خفا و بی جزئیات است و در هر چه او از وی بیرون است  
طبیعی او را با نایب کار تواند آورد و نه بطور او چنانکه  
تا با کار آید و آن در هر دو یک کار بود و هر چه را می توان  
که هم چنان بدان کسی منفعیت باز دهد که هر چه در او  
بیشتر مانده و از هر چه جزو او باشد و نه از آن که  
مایل خورد نه تریا و بر او سود کند و نه جز تریا و از آن که  
از آن زود ترک کند که مردم چشم بر هر زنده و بی تریا و از آن که  
و ای بر آن که از هر چه در او جزو او باشد و نه از آن که  
و این هر یک از اینها را در هر دو یک کار و از آن که  
در آن دار و صفای هر دو در هر دو و از آن که  
و در چشم و در و تشنگی از آن که و از آن که و از آن که  
و در چشم و در و تشنگی از آن که و از آن که و از آن که



بعد اس وقت جو یہ لاکھ کروڑ روپیہ عیناً :۔ و نوعی جو  
 ہندو لوگوں کے خواتین :۔ و او بیہندہ مانند و زن جو یازو بیہندہ  
 و زن جو بیہندہ کے کم ہوتے :۔ و جیسی کہ بہت اس پر کوئی ہندو  
 و ہم اندر بہت ہندو وجود ہمارے مانند :۔ از و ہندو انک مانند تا بیہندہ  
 و جیسی کہ بہت توجہ مانند ہندی از و بیہندہ کے ہندو ہندو :۔  
 و از جیسی کہ ہمارے جو ہندو مانند :۔ انکی و ہندو بیہندہ :۔ و ہندو  
 کے کہ ہندو ہندو :۔ و اندر ہندو ہندو :۔ و ہم کہ ہندو ہندو :۔  
 جملہ ہندو کی ہندو :۔ و ہندو ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو  
 از ہندو ہندو :۔ و ہندو ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو ہندو :۔  
 ہندو ہندو :۔ و ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ و ہندو  
 و ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ و ہندو  
 ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔  
 ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔  
 ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔ ہندو ہندو :۔



ویشا غور سر حیر کوئید کی زہر خود برد و کوئید است۔ یو کوئید  
 کی فعل کیفیت کئے باز کیفیت کی اندر و سہ۔ دیکوئید کے  
 جوہر و صورتہ خوبتر کار کئے۔ و از اول از باشد کی احوال بود  
 عجز کئے۔ جو زخو کوئید خیر و دیکر از بود کی تشریح و کرم  
 اندر او ایف کئے۔ جو زخو کوئید یون یا از بود کی سرد کرد اند و جو  
 بر اف کئے۔ جو زخو کوئید یا از بود کے جانی فیسو کئے۔ جو زخو کوئید  
 و اما از کے جملہ جوہر خوبتر کار کئے۔ جو زخو کوئید۔ و ہلہل  
 و قور و سئل۔ و زہرہ و مارا فعی۔ و زہرہ و بلنگ۔ و از کے باہر ماند  
 و دیکر اندر زہرہ و انس کی جملہ و او تریک اندر امیہ۔ دیدار ہے  
 حجاز کے دیار پنج جملہ بکلی برد یا ممانہ۔ و جو زخو کوئید خیر کے  
 جملہ بشق قور۔ و جو زخو کوئید کے بہر برد۔ و جو زخو کوئید کے  
 ہجویر خیر۔ و جو زخو کوئید ہلہل و بلنگ کے بدل برد۔ و جو زخو کوئید و کوئید  
 مائل و بیروج کی ہجویر برد و بیروج و کلو۔ و جو زخو کوئید خیر



کی بکاو برقعہ و جون آمک و در بخ کے بروہا و اقرا زبرد و جون  
 مہراج کے ہری برہ و جون نو چاند و پتہ و نا و ما زریور  
 کی بروہا کا زبرد و اندام ہای عجمانی و در جبرہ و جون کُنتہ ہر  
 و جون و جریطینا و عجمانہ رفقا الہیاد و جہاں ہا و نیر  
 و عمار یور سیاہ و قریب سیاہ و پرخ و زرد و سیاہ و پرخ  
 و سیاہ و شور خان سیاہ و پرخ کے ابرہہ برہ و جہاں ہا و جہدہ  
 جملہ برہ و جون نہ صبی و در ظال پرخ و سیاہ و پرخ کے پرخ  
 و جہاں مہر جملہ برہ و جون داد و عجمانہ و خانو الدیہ  
 و آزاد رخت و خانو الدیہ و پرخ الہیاد و پرخ قطونای خوفہ  
 و پطر و ماہی سرہ و پرخ الہیاد و پرخ الہیاد و پرخ الہیاد  
 این ہا و جملہ برہ ہا ہست و انک جملہ برہ ہا ہست و جہاں  
 اونیون ہست و اب کشیور و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ و پرخ  
 یا ہفت ہا پرخ ہا ہست و انک جملہ برہ ہا ہست و انک جملہ



گند خون اند ز قریبانه فعل و نیر و کینه است و سلامت است  
 وی جز تجلی نیست یا معرو یا علاجی که او را بد برید می شود  
 و خون در دایه قند بد آمدگی و هر چه چسبیده است که خورد است  
 اگر تفرار و مهورا و محقر روده ها و خور و زام و زامه لیل  
 گند که از زهرهای کرم و طریقه است خون ز ریح و سکه و نیر  
 گشته مو که جزای نماید که بسوی می برزند و زک می برده  
 و خوی می آید و اندر حشر می خورد می شود و کرد و تشنگی  
 هم افزاید و لیل گند که از از و هر پست کی او را بگری می کشد  
 خون فرغ و خون و کرب و مرد کوشا پس او کند و سپیدی و سردی  
 جنازه لیل گند کی زهر از جمله فحشه دانست و کبر جزا بدید  
 نباشد که قوت مرد ساقط می شود و عرق سرد می کشد  
 و از حشر هم بشود بعد از آن که از از زهرهای پست کی جوهر می  
 صند جوهر مرد میست نخله و نیر و این بود و بعضی زهرهای پست







طبعش و تهنیت مجده و دل بلیش کنت و بوی و خوشبو کند  
 و صیب عصب را زیان کند و بخداوند تفرس را نشاند و از  
 کی ترش بود بتر و هر که صیب بسیار خورد بود و مجده اش را زو  
 پسنگی نند بود از سوراوی اندکی کوار تر نجا خورد و بسوازی  
 و د بیهوده یوهر کوبند کی همه انواع تفاح سرد است  
 و باوی اندکی حرارت و رطوبت بیوند دارد و ترش شیرین  
 حلاطی مغده ل اندیزد و ترش عصب را زیان کند و قلم  
 بلند و ششیدم کی کبر و هی مردم بزرگ رخت صیب بودند  
 و از صیب هم افتادی و ایشان هم خوردند و نبد باوی هم  
 خوردند و جوز مسیت شدند و خرفتنه ماری بامد و اندر  
 نبد ایشان شد و زهر اند را نبد کرد و جوز ایشان از مسیق  
 برون آمدند باز نبد خوردند و باز شدند و بهر از شراب و نبد است  
 کبر کی از شراب را جی افتاد است و هم خوردند و بهر هم نبد اند



مرد و کبریا نشان جا صرامه: وایشان میو او را نقوب نموده  
 و با خود بنفید بلیقانه: وایشان همه ارا از شوی و برامیغ شمع  
 خورده: و از خورده میخانه از میان میبرد وایشان را حکایت بود  
 و اگر از قبل خاستگی ایشان از در محبت شهر بخورده بود: و  
 در محبت حضرت از هر کس بود: و از یک مرد خورده: بود ارا در محبت  
 نیز از هر کس او کار کرده: بسر تحقیق شده: که طبع بود: و  
 که باز هر ما با نوشته: خاصه بر کفر خون خشک گفته و وی را  
 میساید: و اب طوطی شوق بخورده: و تبرک وی نیز به اورد جوابها  
 فراموش او زرد ز کار مرده: و جوز نیزه مله او اما بیهای کنم  
 کار برکت جان که بر لایحه منع کنند از بلند یما را حو اندر از اما بر  
 گردانید: و او اندر نقوبت فتح معبد منیر کار رسیده: و ریت تهاج  
 تهاج در شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق و شوق  
 صغرا و در باز چکیده: و حله حضرت سید ترخدا و اندر شرمیت



کی اور انشانده خورد و نهی. و از کسیر که مجرور بود اما به  
 نشانده خورد و نهی باشد شری و همه بی شهوت طعام کشانده  
 و شکر بلند است و منقتر که باز دارد تویت  
 پست تویت شکر بلند و همه معده قوی کردانده و صفرا  
 پاکیزه کند و معده پاکیزه کردانده و بواسطه دارش خون  
 بیزی آبشراست حال طبعیت کند و جب الفرج را از شکر  
 برانده و غصه را توید و همیشه و بر شرا اما بر کرم را که اندر  
 دمار و کلون بود بنشانده و خون توید را خورد و قوی  
 کی معده پاکیزه شود زود از معده بشود و تواند زهر را  
 خلط بد نیک کرد و خون را ز سر نار خوردانده و معده  
 فضلی بد بد از زهر و زود با فساد کردانده و توید با  
 شیرین است و را و قیضیت و بر شرا و خود شکر بلند  
 است و تخته است که شکر برانده و غذای شود



اندک کف و توده را خورند و بعد و سرهم زبانه  
 و در صورتی که کوبیده که توده زود فساد در معده  
 آرد خاصه سینه شری و آری که طبع معده را و سرد بود  
 نماید بل که را شاید که معده اش کرم و خشک بود  
 و چون بخورد کوبیده بکوبیده معده را بشکند  
 خاصه که تر و شرب را شد یا تر و زرد و کج را سود دارد  
 و اما هر کلو و تک را منفعیت دارد و بواسطه درخت شود  
 پیروز و خشک است اندر درجه دوم و یک بود کلو و سرد  
 و کج را منفعیت کند و واضحا جفا فینتین و شربتی از  
 عصاره کشیده در معده است قیح طبع تیز  
 گرم است اندر درجه اول و معتدل و تر و خشکی و تازه اش  
 کرم و تر و معتدل است اندر درجه اول و عذای وی معتدل است  
 و خونی که از و خیر است و از و کرم میوه ای



ما پستانان خیزده و زود از معده بشود از قبل جلا کنند رویت  
 و از قبل اسطوخودوس را نرم کنند بحاصه آنکه بخته قریب باشد  
 و شعله را آنکه بود و شش و سیمنه و کلی و مثانه را پاک  
 کنند حاصه کی با حیرهای لطیف که خوری و جوز فو و فو و صغیر  
 و حاشا: و اینرا بخورماد آنکه بویست حاصه کی نارسیده بود  
 که از زیاد بشیرا یک یزد و دیرتر از معده بشود و اینجو  
 خشک را با دکنتر شست و بهتر شست و قوه جلا کند را و  
 بلیش شست و کسی که آبجو بسیار خورده و ششش بویست  
 و ایند رجامه اشش بسیار بداید و جوز آبجو تر بسیار خوری  
 از بس روی سبک اندیش بسیار خورده و خشک با جوز مایه  
 خورده که وی با همه رهبرها بکوشد: حاصه کی کوز  
 و سیداب و مرک با او بهر توده و جوز میو و با ارد جو  
 بیامیزد و ترا مایه هلی محبت فیه باشد و جوز



یا آرد کندم بر آما سرنی نضج افکنده، و جوز اخیر نارسیده،  
 بر نونه آلامه بکنده شر و شیرد رحمت اخیر و عصاره برکت  
 از بزرگ و یکی بر سر رخساری کے اندر خم مہجدہ بود بر ہی بشاید  
 وارخ را بکنده کی وارو خوانند کبر و ہی، و طبعیت نرم کرد اند  
 و بوسهت را بر یقین بکنده، و او جلائی عظیم کرد و سہدہ جگر  
 بکشد و از طحال و مثانہ و واد را بالبول آرد، و جناز کے بوجا  
 حکایت کرد شدت از جالی سویر کے اخیر خشک کرمیت اندر  
 درجہ ردوم و معندہ است میاز خشکی و تری و اخیر رحم  
 و نرمیت اندر درجہ را اول و بعضی خیمای یونانیان کو سہ  
 کی کرم و نرمیت اندر درجہ ردوم و نرم  
 علی طبعیت و عفا شر سہا رسیت و جوز سہا رخوری تریا  
 خربہ کند و اندر خون میاید و اندر رمی و بلیست تریوی کے  
 ضرر او باز آرد با دام معز و خشک شارباز آرد و از پیرو طبع



یک آنکس بر خورید و او سینه دارد و کالیوی و صیداج و تب  
 و مغز و حرمت است اندر درجه دوم و شربت اندر درجه  
 اول: طبیعت گرم دارد و حرارت رطبت کثرتی در او خرما  
 دندانه ها را بر بار آورده و نودید از بند کند و بهتر خرماها  
 هر روز بود و از پیراوی یک دره تر بود و هرج هیه تقریر  
 و باید که از پیراوی نادر تر شود و شربت خورید یا یک آنکس  
 و شکر یا سرکه و ماورد سماوانه روی کرده و اما  
 جاز و طالع دو غدا است هر دو سرد و هرج از و تازه تر  
 قضا اندر و کثیر و مزاج وی تر و غدا شرمیانه تر بود  
 و آنکه قابض بود از و خشک بود و در کوان و غدا شرمیانه  
 شکر بلند و صبر است کند و جو شرمیانه از بهر  
 از خوراک از بهر هم برافتنه منفعه کند و اندر معده دیر  
 ماند و غدا ای اندک دارد و بلع سرد و خشک است



[illegible]



کند و طبعیت را نرم گرداند و سعال را بشاند و هضم  
 اندر رسیده و مشربا مندی کند و مثانه را جلا دهد و  
 واد را الی قول ارد و فی را باوری دهد و قولنج بشاند و  
 طبعش قوی گردد بشر حشمت و او کرم و نرم است اندر درجه  
 دوم سود رخ سود رخ به جنسیت صبح و زرد  
 و سبزه و اندر ریه به قرانده و خلط های غلیظ را جلا  
 براندازد و در اندر لعوق کند و باید که اندر آب اغارند و  
 بسیار را بخاب کنند و بر بار کنند یا اندر صبره ی کنند و اندر میان  
 آرد نهند و از آرد را بر بار کنند از بیش از آن که باد از و های لعوق  
 بیامورند و هر حیوانا من های را که اندر ریه و شربا شده منفعیت  
 کند و سخی را که اندر ریه ساز بود و اندر حایه ها و سوطانی که  
 ریه تر نبوده و جو ز باد و اندر ریه شربتی و یکا بری و و به تر تر زرد  
 باشد و او کرم است اندر درجه دوم تر است اندر درجه اول



اندر منی میفرایند و تر را قوی بکزد اند و فریاد کنند تر من  
 تر من و خشت است اند را خود برجه و اول کرم باشد  
 جوز شرکه خوریده و طبع خربزه و بر صور را ببرد و اثر صوب  
 و سینه را می اندر بر می بوی و جفص و جرب را نیز و جوز خورده  
 بندد جگر و سوز بکشد خاصه کی با سینه و طبل بوی  
 واد را بالبول و جیض و غریزه را از شر کرم بیرون آورد  
 و با مبر و انکبوت زیور بکشد و خنازیر را بکشد و جراد  
 شتر شده را جوز بر او نهی بعد از آنکه با شرکه و اندر بیرون  
 بکشد و جگر و انبساط را بپودد دارد جوز خرد بکوی و اندر  
 انکبوت بر سرش و بر یک طلاکشی و خاصیت شرکوم کشت است  
 اندر شرکوم و مضره شرکوم و آب و بهر قیاس شرکوم و خسی بود  
 ناز و شرکوم از و در می کشد است **تنبیه** تشوکی  
 بر کفر شرک جوز مانده و تر را قوی باشد و تر بوی و بدل و ی



ورقها را ج بوند و او یک کبره سخت بکشد و بکشد و بکشد  
 معده قوی کند و نور بخايند و تیرک کند چشم را و آب را صبح کند  
 خورند و هر ما کند و و د الی العجب را مو و بران کند و او کرم است  
 و خشک اند را خورد و جود و د و م قری قری تو با  
 کونه کونه است و به تیرک طماشیر است و تیرکاری تیر  
 خراشانی تیر کرمانی و ایز همه معده بی است و هم میزد و خشک است  
 ریش های سر طانی را سود کند و هر ریش ریش را تیر و خشک  
 کرد اند بی سوزند و تیر و ریش چشم را منفعیت کند و در ریش منفعه  
 و مدد آید و جان و نو و کبره و چشم را قوی کرد و اندک و بصر  
 تیر کند و او افشها از و د و ر کند و و د معده بخشد و و تار یکی از چشم  
 بوند تو با تو مال ظاهر را منفعیت تر افشها اند با ظاهر  
 اند و آب نور تر بخشد و تیر و د و چشم است و یکی چون  
 کل میزد بود سخت مانه صابون را تیر و اند را و تیری بود و تیر

اگر دو کلور کن  
 بیکو کردن  
 عسل را بخورند  
 عسل را بخورند  
 عسل را بخورند



و اما صفت آنست که خون بر یک چشم نهد و خارش را در چشم افکند  
و طبع قرخون طبع نو باشد در پشت و او جسی است از اجناس بود و  
بسیارند از نو که اند را و سوراخهای خرد که نو در میانک اند  
بود و کرمهای و نوج و کراز و خون توئیای طبع شیرین بود و وید  
طبعش را شود و زنده و او را از مار مرارند و منجید و جگر را  
منفعت دارد و فلفل خون فلفل نوئی است و وید و فلفل کواند  
جگر کوید که و و جگر است از اجناس نوئی است و نوید  
داروی شیرین است و امشال بلغم غلیظ کند و فالج و لیس و  
و قسط و فلفل را منفعت دهد و خوب است و میازان داشت بود و صمغ  
بدید آورده از هرد و کنار و تربید را که فربک است و بار و غیر  
یاد ام بر او نهاده تا صبر را وید و و کینه و اسپهال آرد و بر فوق  
و اصلح تربید نیم گرم پسنگ او زنده است و و خون بگوید و  
منعت نرم بیايد کرده و الا می باشد و ارو می باشد و وید خون



مطبوخ کے از نماں خورد نباید کوفت و شربتی از روی آن  
 درم تادود درمست و او کرم و خشک است اندر درجه سیم  
 و شربتی از روی این مطبوخ ارد درمست کی تا پنج درمست است  
 و یہاں کوہ کے صمغ تریہ بہتر از تریہ است از ان قبل کے اور  
 اصلاح بکار نباید و شربتی از روی از وزدان کی تا پندرہ درمست  
 و کرمست و فالح و لقوہ و قریہ را منفعہ است کدہ و او کرم  
 و خشک است اندر خورد درجہ سیم و جالیہ و سر کوہ کی و  
 اسہال بلغم کند برفق و بہتر از شرمسار باد افیتہ امنہ  
 نہ سخت باریک و نہ سخت بطور و صمغ بیروز از درجہ و سیم  
 میان و جوز بردشت مالی زود خورد شود و جوز بخوری اندر  
 وی تریہ یا ج و زبان بخورد و کھڑ شدہ نیک باشد و کھڑ  
 علامت آریوڈے بہر سوراخا اندر او بداید و وہ  
 تریہ کے برین صفت بود کی کفیر بہتر از ہمہ تریہ ہا بود و



وایمہا الفرقوی ترنود و آنک بضد این باشد اند روی خیر  
 بود و جور خواہی کے با معجون بیامیزی باید کے سخت خرد  
 کی و بیتری و جور خواہی کے اندر مٹوخی یا اندر داری و بیسہل  
 کی سخت خرد نباید کرد و شربت سوار از مغالہ شاد و درم پیست  
 و جور اندر مٹوخی بود ارد و درم پیست و تالیہ باید  
 و خاصیت ترانہ کی باغ و سودا را پاک کند و مضر و  
 رود و تالیہ و اصل حق کہ بواسطہ جور مضر و بد کرد

## باب علی حیرف الشفاء

و مع قوم دار و بیست کی و پیر و زینت را نکاہد اند  
 از آنک اند روی قوتی سید و کشای و جلیل کثیف و او کد ا  
 و دار و بیست بسیار منفعیت و ویتو خوبتر و بیست  
 کے ہزار حیری کے قریب تر کے کی فاد و فو خواہد تر از حیر



منعمت کند سپهر نیر از رامت نعمت کند و سپهر و شوی را  
 است و خرد بوز کجوند و وی اندر خلطها با کاراید و سپهر  
 بد بوند و تراد میست و ناید بوند و تر هر چه زهر دارد این  
 قبل و بوی با و بود است از هر زهری قائل و ما را از وی کسوف  
 و هیچ طبع را روی خالی نماید داشت و هیچ خورشید را از وی  
 بپرهیز نماید داشت و از وی تفرز نماید کرد از بهر ناخوش  
 بوی تر و حله بخواند بر سپهر داشت کی از زیان زهر روی کرم  
 بترسند و از زیان سپهر بترسند و همه علت های سپهر را بسود  
 کند و جوز فالج و لغوه و جوز بریان کند و بد ندانند بر مانده  
 در دند از بلساند و از ندانی که خورده بود بسترش کند  
 جوز زرد شر از سپهر و بود یا از باد شود و الثعلب را موی برارد  
 جوز از رطوبت بود و کرم و حمت القبرع را از شر کرم برده  
 و شر کرم را ترم دارد و مواد صلیبانه و ابد را و البول آورد



وحرارت بکریزی را قوی کند و کوارش کند و کوی که شکم تر  
مشت به بود نباید که خورد و کسی که آن در روز و هر روز  
و هر شش ماه ای زود بخورد نباید که خورد و بوی سرکه و عود  
و بوی گوشت فراموش کند به بود و بوی چشم و ریش را ضعیف  
کند و بوی چشم ضعیف را قوی کند و از قبل آن که او را حرارت  
و بوی و رطوبت اندک و خوراکش را بوی بر او کار کند از و بخار  
بر خیزد و بخور را بر کند و عین را را خاصه ای بر خیزد و بوی  
هوای و آب بخار را در رگ های معده شود و آن را از عین های مخوف  
که چشم موند دارد که ماده نور در عین بخار و عین مخوف  
خبر هم کشد عین را از روح نور و پاک بصیرت بخار بود صاف  
کرد و آن بوی را بوی سر از قبل از بود که رطوبت جلدی و  
خاک شده باشد و این است بصیرت و بوی را و از آن کند  
که عین او را بوی سر کرد و آن هم جوی طعم و آن در ریش کی می



اندر ریشتم محروم از خشت کس کرد آند و اندر ریشتم سردی در آواز  
 میزاید از قبل از که سپهر منی و اکرم کند و بخشاید : سپهر اندر ریشتم  
 گرمی در آواز منی شربت پیسته و خلط باشد : جوز گرمی سپهر و کار  
 کند خشک شود : و اما اندر تن سردی در آواز جوز گرمی باشد و  
 ریشتم ماده بدستور کبود و میزاید : و شربت جام را بخشاید  
 و سردی که از سبب بلغم مالح بود اندر ریشتم ماده بلغمی سردی  
 آمده باشد : از قبل از که از بلغم را از اجزای کس کند و فانی : سپهر  
 خشک باشد : و او گرم و خشک است : اندر آخر درجه : سپهر  
 و نیزه که بعضی چلیمار روم و یونانیان گرم و خشک است : اندر  
 اول درجه : چهارم : و هیچ در روی نیست اصلا گرم و سرد تر  
 و خشک که و و اندر آخر درجه : چهارم بود : یا اندر درجه : چهارم  
 لای که او نه هلاک و مفید بود : و سپهر که او نه هلاک است : و از  
 معجون که از سپهر کس شود : کس همه جلای سرد را در خون











ناله‌ها را ببرد و جوارچهای تازه بپیمارد و بختور سبک اندازد  
 های خرد کند جور بپزند و آب خورند و ماه بارال بول آرد  
 و او ببرد و خشت لیسند اندر درجه اول و اند را و اند که  
 و او ببرد **تف** تف جوز نقل شراب بود یا  
 مرکب با زیت یا زو غر یا فطه و هر یکی را منافع با جبهه خویش  
 که اند تمام ای اند رجور هر یکی مختص از شفا الله

## و اما علی حرف الحیم

درد  
 کما و زهر جا و زهر بود و خشت لیسند اندر درجه اول و طبیعت  
 و او ببرد و بارال بول آرد و مغر را بنود کند جوز کرم بر او  
 و او ببرد و جوارچهای را بپیمارد و خشت لیسند اندر درجه اول و طبیعت  
 و او ببرد و جوارچهای را بپیمارد و خشت لیسند اندر درجه اول و طبیعت  
 و او ببرد و جوارچهای را بپیمارد و خشت لیسند اندر درجه اول و طبیعت  
 و او ببرد و جوارچهای را بپیمارد و خشت لیسند اندر درجه اول و طبیعت



میرا اور ہمارے موطوبت سے پر خشکی ویرانہ جنت کڑھائے ہوگا اور  
 ہمہ کونہ است یکی جوتہ دختہ ویرانہ حال سخت رہا ہو  
 واز خوبی کے ارد خور کا اور ہر خیر نہ ہو جو خوبی باقی ہو  
 دیر کوار نہ ہو گا اور ہر ہزار دختہ ہمہ حال و خوشتر  
 نیر و حنار قابض نیست کی دختہ و خدا افریقہ نیست و این  
 ہر دودانہ را با یکے با حریف شریک ہر خور نہ و باقی ہو و اما  
 بانی کے ارو کتہ خدا ہی ویرانہ کہت و سرد نیست و شکم  
 یکنہ وادار البول ارد و دختہ حریف از کا اور ہر کہت  
 و قہرار و بدشوار ارد و خدا ہی کا اور ہر ازنا کہت خود ہو خیر  
 کوئد کے یکے رطل کا اور ہر را بہ رطل آب میانہ بخور ہو فو لو طیر  
 کوئد کی کا اور ہر را بہ کی ہر نہ بعد از کے بخور نہ ہو باب  
 اند را عار نہ و صافی کرد آمدہ کے اکود رشتہ ہر نہ  
 دیر کوار تر ہو و شکم کہت یکنہ و و ما سر جو کوئد



کاور برده چنانست و هر دینار در ده رجه و اولست و قوتش  
 در ده قوه کبریه است و لیکن عطر کبیر از او و بیشتر است  
 و بوی آن گویند یکی جوز شیرین بود و قریب به آن بوی طالع و کرمه بار و عطر  
 امام عداوی و قد بخود و خوشکی و وز کم شود و از جوز که  
 از حیرت بدست و دفع مصر قشر جزو شش و سیار باشد کرد  
 بسیار و بوی عطر زرد و بود و جوز کرم بکشد و بوی  
 را امام بکشد خشک بکشد و خلیل کند و بوی تلخ و طبع است  
 خاصیه بکشد و جصر و عصاره اول بدیده و اصلاح و بوی  
 در کبریه است **جلیان** جلیان از سه جنس است یکی  
 کرمه و خاصیتش تر است یکی جوز و سیار و بوی جوز از  
 در کرمه و زارد و جوز دارد کرمه با آن کرمه و سیار  
 و خورب یا ریخته و بوی زرد و زرد و سیار و بوی زرد  
 اندر زرد کرمه بکشد و بوی کرمه و سیار و بوی زرد



بکشاید و بیک و بر سر و سر را می شود که در حوز طایفه  
 و جلایان خلط بند و می شود او و بند و او بند و جگر را نازک کند  
 و سر را چنگ کرد اند و عصب را نازک دارد و خون را که از  
 خیرین می بود و گوشت بر میانند و جگر را می شود و او سر  
 و خشک اند در درجه دوم و کرم می کرم و خشک است اند  
 ماخر درجه اول و جلایان را بقر و بر خلیج خوانند و با در میان  
 کالوت و خراها از جروهی ملک گویند **جیره**  
 جز را حال سویر گویند کرم و نرم است اند در درجه اول و با  
 اندر درجه و باه اند کبر است و با را را البول و جیره دارد و جگر  
 بکشاید خاصه جگر و در جگر است و خون را که می گویند  
 و بر اثر جگر می شود که در و در شش از و شش فاق  
 گویند او قوی تر است بشعور باه اند جگر و تر با فربه کند  
 و سعال را که از خشکی بود بکشاید و او کرم است اند



در وجه و پیر و میست اندر درجه دوم و ترازو را در وقت  
 که در آن وقت که جامع است و می باشد بسیار کند و نفوس را در  
 و این را جگر آنست و نیست و به ترش تر است و ترش تر است و از و  
 و ترش تر است و در آنست و در و فواید را را بول آید و نیست  
 و در خایه خود کند و هر چیز خورید با میسایند و آب بار خورید  
 و آب ترش تر است و خورید و او سید و گشاید و او را در  
 و در جگر آنست و در و با خواه باشد و لیکن او که هر  
 و در و اندر او تلخی و ترش است و باه اندر و نفوس را در  
 و در و خشک است اندر درجه دوم و در مالک کند و در کما  
 و در و گشاید و سینه را فضل با معی بالک کند و از آن معالی  
 و در فضل با معی بود بر مانند جگر و در کرم نیست  
 و در درجه دوم و در درجه اول و اول و اندر او  
 و در و کرم نیست و در و کرم نیست و در و کرم نیست



و جوز کوز را با شند آب و اخیر و نمک خورند بر ابوی زهرها  
 کند و کربا بسیار بگویند و نمک بر کاز کلب الحلب نهند  
 یا کاز مودم معیت کند و جوز مرزبان کرده طبعیت یابد  
 و معصوم شانه و عصا بر تر خنار و دانه را بپوشد و این و  
 اما پیه های دها را نیر و اندر معده و سینه زود کوار است  
 و اندر معده و کرم مستحیل کرده و باد خانی بود و صفا  
 از آنجا خیزد و بوجنا کوید و در کوار است معده را  
 و رود کانی را زباز کند و صداع انکیفه و ابلیه دها را  
 و زباز بپاورد و کوز تر جور با مری و هر که خورند صبر  
 کمتر کند و کوز که از جال بشند شود جوز زهر است و اندر  
 او خیر نیست و در و غنقر لطیف است و بایک کند و فالح و لقو  
 و ریشه را بپوشد که در کوز نهند و را بپوشد و نوز که  
 کرده آید از آنک نار جیل خوانند ترجمه مترجمین اندر







و جوزی با سر که بونا خورفته از زردی کے بونا خورید یہ آمد پیرد  
 جوزی بونا جو روتا کرم و خشک است اندر درجہ  
 پیم و شکم بیند و چرخهای کبر و سیر و موم  
 پیرد پیرد و بوی دھان خوشتر کند موم شراب پیرد و غیر  
 البول را منفعیت کند و اندر زنگار بسیار بکار آید نیز  
 جوزی بونا جو روتا کرم پیرد است اندر اول درجہ  
 چهارم خشک است اندر درجہ پیم و مندرجہ کے  
 کو شایب برافکند و موزاید بود و دل را و منقو کرد  
 آورد و فی و از ویرہ پیرد کند زانوائی جو بکار پیرد  
 کے اکبر از ویکے متقال خوردند بکشد و کالیوٹ  
 بدیدار و خواب بر مردم افتد از خوردن او و چشمها سرخ  
 گردد و باشد کے چشم تر لغیر باز افتد و خشک شود  
 و زیان پیرد و رنگ ناخنهای پیرد و بکشد



[illegible]



دوم رطوبت و بلغم را باقی نیارند و مانند خرقه سیاه است  
 بقوت جاوشیر کرم است اندر دزد زخمه و هم  
 خشک اندر دوم درد های رجم سپرد را و اما سینه ها و نفخ  
 و سخت شربت و قولنج شود بکشد و اسهال خام کند  
 و نفوس و عرق النساء و دزد کونشته ببرد و باد معده نیز  
 و عصاره ایاک کند و نیز جگر و سپرز و پسته را  
 واد را با بنول و حیض از دزد خود که مرده را از شکم بیرون آید  
 وزه از هر چیز و سعال که مرده را بود که از خلط  
 خلط از رخ افشاده بود و فعلش و عملش است و سبب  
 خلط جمع شده بدل جمع کرم را بیرون آوردن  
 واد را بنول و حیض کرم و زرا و پوست نازک است  
 و چهارد آنکه از وزنش پوست خود سبک است و جمده کرم است  
 و خشک اندر دزد زخمه و هم اندر اقرار های شکم سبک بکشد

بزرگ  
 و خرد  
 در



[illegible]



آینه و جوز برای مقنن و شکر گشته طلا کنند و بر سر بخند و  
 انتر شود کند و لجر بر شکسته هم حنتر قها باید و بر سر بخند  
 با سبزه رخا به و جوز مار چیده و جوز به مانند با جیل  
 از می و عده سر و عصاره می و فقه طیه اسرو با سبزه  
 نرم کنند و با سر که بر پیشانی مالند رخا و مار چیده  
 و جوز با کبره اسپا سیامی و می و خیر کوشا اند را و یاقوت  
 و سبزه رخا به فراز چیده و بر سر یک نهنگ کی شربا  
 بریده بود خون مار چیده حسین بید استرخه به سبزه  
 کرم و خشک است اندر درجه و سبزه لطیف و خلیل خن  
 شود کند چیزهای را که از صیب خلطهای بلغمی از ح خیزد  
 و کمی قوی کند بزود می خواهم روز یکار بر خوا  
 بروی باد های خلط است را می شود کند اندر رود کانی  
 و لقوه و سبزه را نیز شود کند و معده و رجم سرد را



[illegible]







منقوش کرد او فی درازمده بدیدارند حاکم حکم بر حاکم  
 از سبب تنج کے برآمد ام افکند: سیرا کر عرصا اولد بدیدار  
 مانده کے اورا چمنه کسده بشیر حنظل و نورق تا از حاکم بدیدار  
 و کر خان باشد کے منقر کرماند ی: بسیار آب کرم  
 مانده شود: تا فی اسرار کسده چند بار: و از بر او شکر کزده  
 مسر عیلاج مریضه با او بکنند: و کران سیر عرصا بدیدار  
 شیرد هند سرور و کر یک ارسد کثر: و کزده و بشیر شماله  
 و و کر کرم: و ساق و راز و بار و هم حنظل و شراب با مزاج  
 بدیدار: و جوز و هم شود اندر جو و سمانه شر: و جوز و بر  
 کے اندر او آب و رو کر بود نه سخت کرم: و میک مالده از جای  
 نه و کی از سبب تنج از و هم خیرد تا با خرا نه ام: و د کرم عالجهار  
 تنج بکار برند: سیرا حنظل و سیرا حنظل و سیرا حنظل  
 باشد بسیار تیرا: نه کزده که بفکر کونه سخت مانده کزده



لیکن از روی تنگ تر و از ویزر که تر و باشته که کرده باشد  
 سه سه و بود و اندر جلای های چشم کاراید از که از جلای  
 ضرر علیط خیرد و از آنجا که - و او را بسیار سی جا کشو کوبند  
 و چشمیز و چشمیزه و چشم و چشم و او کرم و خشم که اندر  
 درجه اول جسم جراحت را بسیار سی ملخ کوبند  
 و او کرم و خشم که است زخم کزدم را بسود کند و از خشک  
 کرده بخورند و جوز بسوزند و او را بسیار سی و چشم را بول با  
 بسود دارد خاصه بوا بسیار زیاده جسم  
 بویست مار جوز خشک کی و بسیار اندر شراب و چشم  
 اندر کثیر بصورت کشته و جوز بسیار که خوشای در  
 دند از را بسود کنند و نیوناد های بوا بسیار را جوز نیز بر  
 بسوزانی و بویست بر و میفرکی را کی تا زیاده زده باشد  
 اندر او کبری یک بود و نیز کی را کی مار یا عرق زده



توَد و بوسیت کو پهنده هر چو از قبل از کی نضج افکند و از  
 خون که اندر از جلو سرد ممتلی شده بود بکشد و بوسیت  
 که در آن از عمل موزه بپخته خون بسوزند و اندر ترای پاشند  
 زنده به شود و چون بال از شجاف او را ماسر شود و جراحها را  
 هر که از آن ترس و خرافه باشد با شد هر شود کند و ترا حها را  
 که اندر میان از بود و بوسیت خار به است خون ترس و سوزی  
 ف حها را ببرد و از تب نیز که هر روز کثرت و بوسیت  
 نکال خون بر کوبند و کلب الکاب بپزند و از آب ترسند

## باب علی حرف الجا ۳۹

درت دانه جالینوس چو بخانه و باد چنطه کی کندم  
 با جند ال نرد نکره است و میلت بر میست و او دانه است  
 که بطبع نردم نرد نکره است و غلط است و خوی



کی از و خورد معتمد ل ترا از خوشبخت کی از و خورد معتمد  
 و خورد کندم خام خورد و خورد که جیب القریع خوانند اندر قسم  
 اولند و معتمد اوید از باز دارند کے از دست شرمی خوردند زود  
 و اما کندم ختنه و فرقوط کرده، نفخ عظیم دارند باید کے  
 کوئی از پیرا و خوردند و از پیرا از کے کندم ختنه خوردند  
 باشد اب مایه خوردند زبانه بر کاه و کندم اما سیع پوراغ  
 کند خوردند باب خوردند و پرا و طلا کنند و اما پیرا پیرا کشاید  
 خورد شیر اند را و بایضه بود و خوردند باب خوردند و پیرا ماکیز  
 یا پیرا بظ اند را و کنند دزد پیرا کے از خاطر پیرا افتاد بود  
 خورد از پیرا کنند و گفته روی انک خاله را و بود پیرا  
 جلا دهند و خوردند پیرا کشاید و اب خاله اش پیرا را نرم کنند  
 و چیزی کے اند را و بود پیرا و پیرا از و خوردند کندم خورد  
 باب را زبانه پیرا و خوردند پیرا پیرا از و خوردند کندم



شنبه را ببرد و طلا را از آن سر کند همه مادیها را از تن  
 بیرون کشد و خلیل افکند و نشانیست که از کرم کشد  
 سینه را بزم کند و سعادیل پاکیزد و آنکه از کرم بود  
 و جوش کند را برباز کند و سپایند و بر کاز کلب الدارین  
 بود دارد و حیو قراطیست مادیها را از قیو کشد و خلیل  
 افکند و بپزند و دملها را منجمد دهد و جوش را و بنو  
 رعد و کرازد بار و غریبش و بر اما سیر هی که از باغ خیزد  
 بود کند و کرد اسپا هر چیز کند باب و روغن و کند  
 گرم است اندر درجه اول معده است میان تری و خشکی  
 و بهت کند نرم است و باوی نفخ است جوش را اما سیرهای گرم  
 نهی شود کند و بپزند و خلیل افکند و حرارت و عطش  
 باشد و مردم گرم مزاج را شود کند و باوراجی بر او گرم  
 حال بود جویبار و شکری خورد بعد از آنکه بشنید بود







باب کرم: و یونجا جیر کویند کی کرم و خشکیت بستن و اندر  
درجه اول و خشک از انشرافت است: و کس که جیر کویند  
کی نیست کندی از بیمار و آب کی بدی از نیست و انطافیه و قرو و پیوست  
منابع ریه اند و نفخ کند و از معده دیر شود و جوز اندر  
اب و عروایک دوشیده میسرانک آب از و بیرون کی از نفخ نماند  
و زود بکوارد و جوز با شکری و آب پیوست خورند و خورند و خورند  
بوقه و زود کوارد و پیوست و باید کی میوه و قرو و خیار و نعناع  
خورند از کثیر که نیست خورده بود و کس کی پیوست مزاج بود  
باید که بار و عزیمت خورده و بار و عزیمت و کس کی مزاج  
خوانند و بار و عزیمت و بار و عزیمت و باید و انک میسر  
باب کرم: جلیه کرم نیست اندر درجه دوم و خشکیت  
اندر درجه اول: و زیمهای سخت را تحلیل افکنده و انک از  
بلاخر خورده و جوز از پایا کندی: و مزاج قوامت مزاج بود



و سیر زرد آرد باید یک با یک که گاه و خورید یا با یک که شیر  
 تا ارضه اجامه باشد و طبیعت نرم کند و قولنج بکشد  
 خورساده و باد گرم خورید و خورنیز با یک که و خورید  
 باد بواسیر را سود کند و طبیعت را بکشد و موجب الفرع  
 میاورد و جزو النصارا سود کند و درد کونستنه را و امیر  
 سوز را و کودک از شکم مراره و شش را پاک کند و معده  
 و حر را گرم کرد آنکه مورطوب باغی را مثانه اندر می صول کند  
 سرازوی را طبع اول افتد و ترکش لطیف تر شد باید که با  
 یک که شیر خورید و با کاشی و کاه و مود شی از و در و در کبریا  
 و جزو النصارا سود دارد و هضمه آورد و بهر شراب یک تو  
 باشد و اصل جگر بادام روغنست و هود و باغی را بسوزاند  
چهارم جو جو خود باشد و او گرم است اندر آخر  
 درجه اول و خشک است هم آنجا و در روی طوبی آنکه کجاست



[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب



و خشک کند اندر درجه و سیم و عصاره سرد کرده چاه را  
 و عصاره البول و اینه سقا و اجتناب از چهره را پسود کند و در شصت  
 یکشنبه خود معده را سرد با قوی و گرم کرد اند و بادهای عظیم  
 براند و منجسه را پسود کند و طبعه سخت کند و جرم و  
 خود علی طبعه صفا اوج آورد و متحرک کرد و در شصت یکشنبه را  
 و کونینه را نیک بود و سردی از منانه ببرد و نظیر البول را  
 منفعه کند و مجروحان را نیک بود و آبش جوز بلورید و در همام  
 را نیک بود و بواسیر که انگیز باید خورد و خاصیت سرانته که  
 درد کلو و خواص او از **جاستا** صراحت هر سرد و خشک  
 اند در درجه دوم شکر بپزد و معده را با عسل کند  
 و صبرانش کند و نشنگی بپزد و جوز بلورید و آبش  
 بریزند و نار را از با او بیا میزند و سماق شکر بپزد  
 و کلستر ریزد و کانی را پسود کند و خوشتر است قایم







و اندر و خرد کند و عیسای بول بکشاید و قولنج را سود  
 دارد و جوز چغسته کشد بطحاشق و تلور در پشت را منفعیت  
 کند و در و عیسای در کرده کاه را سود کند و کلی را بید  
 و شحم پیسته بکشاید و رنگ مردم میجو کند و و اندر  
 باه زیاده کند و بر جمیع چغسته کند و کلی و مثانه و پشت  
 در قوه را قوه دهد و جوز معده را و قیهمی هر روزی بخورد  
 با میخکله یا با نیبند و اندر چغسته های بزرگ را بید چایست  
 جاشاکرم و خشک است اندر درجه ششم و در قیهمی چغسته  
 سود کند جوز از بطوبه بود جوز خورید و ربو را بک بود  
 و کرم را از شکم بیرون آرد و طبع جام بخوارد و کوفه را از  
 شکم بیرون آرد و آرد را ببول و حیض آرد و در کرم و معده و همه  
 اندامها را پاک کند از فضول و جوز خرد بکشد و با آب  
 بپوشاند و با آب گرم بخورد و کرباب خوشامد و با آب







در غلظت و سفتی  
در غلظت و سفتی  
در غلظت و سفتی

در غلظت و سفتی و خوامند و اول و دوم  
جسمیت و رومی و مطی اما رومی در طیان ایش و مطی  
خود در غلظت خوانند و حالش و نیز گوید در طیان کرمیت این  
درجه و سیم خشک اندرد و سیم درجه و سیم شاید و از سیم  
و اما هر هر دو یک دارد و در صورت شاید و کودک و پرواز  
جوز باز خورد و در سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
و از سیم و همه ددی خواهی طی کر خواهی خورد و حال سیم  
سیم را سیم کند و و کس را سیم از بالای سیم شود و سیم و سیم  
و سیم در غلظت طی کرم و خشک است اندرد درجه و سیم و سیم و سیم  
سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
در غلظت از سیم که سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم  
کی بود رخت او بی در غلظت بود و جز از سیم و سیم و سیم و سیم  
ازد با فراط خان که یک سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم



بخشی از قسمت آخر کتاب







باب فی شرح الفاتحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
یا سزده و در طوبه میل بشکر کنند و تو فربه گردانند جوهر  
صافی و پاکیزه بود و واند چرخ جاد دارد و خوش بوی بود  
و تو گردانند تو را و جلالت های بزرگ را از تو منع کنند و کیمیا  
بد را بپزند و بیماری های باریک را منفعیت دهد و بوی عسل  
خسک را و جرقه البول را و کسی را که تنگ خورده باشد  
یاد داریخ و در کبر و قهرها و ورمه را نیک بود که از ترلها و  
کرم باشد و اما پریلک چشم ببرد و و طریقه را بسوزد کند



[illegible]



اندر شکم بود هر زبان کند و از راحی تشنگی بسیار کند زبان  
 دارد و کبی را که صفا غالب بود و دیگر اختلاف است  
 اندر طبع شیو باز لوزی که کند کی باشد که شیو را لوزی بلور  
 باشد و در میان کندم و جرات و بر سر کونند بر از شکم شود  
 و شد و اندک بود و بواند رخی و مثانه شکم دارد و از دگر لوز  
 از بود کی میرید و اندر رادی از کرم و رافکتند یا پسند که سخت  
 گرم و نامایت شریخته از شکم عدا از بود شکم که کوی را که  
 شکم هم براند شکم بلند و و کرات در معده تپشی بود  
 یا حس کرد اند و لوزی باز بود بر جوار و و و اندر شکم  
 دگر اختلاف است بر حسب از جانور که دارد و بر حسب سال  
 جانور و بر حسب عدا اثر و بر حسب و عده و زاد فشر  
 و این همه لونها را مرجوع باشد جو هوای و ترکیب از سب  
 جو هو بود و یا جی بود یا مای یا دیمی و اما مای حاطها را



کم بخت و لطیف کرد آنده و طبیعت نرم جود آنده و افزار  
 شمع الی کند و افزای در شمع کند و ریشهای را که با  
 ریش و در بر بود با که بکند و و کلف را بکند بود جود بر او  
 لا کند و و پند بر او همه جالبهای سودای را سود کند  
 و کز و خار را و اما جانی شمع بکند و و خلطی علی ط  
 انک بود و و سود آن در جود آورد و و پند آن در کلی  
 و اما از جود مجتهد است آن در جود و و پند و و منزلت  
 منزلت و و جود تازه است به جمال را سود کند و و ریش  
 از پند بود و و یاورید و و جود جوی را که از جود و رافست  
 و منعم است کند ریشهای ریش را جود بر او طالع کند و و هر  
 مشهور که بود لایه بر جود هر جود هر از پند کانه غالب  
 بود و و است که جینی بر او غالب بود و و پند را می و یی را  
 زیدی و و مقداد هر یک از پند کانه بر مشهور علیه بود و و پند  
 طبع از جانور که از و خیر و و پند غذا و اختلاف و و پند



اخلاص اوقات سال و پنجشنبه وقت بد و بر عرو و نرد یکی را در شهر  
 اما از قبل طبع است جانور شیر کجا و شیرت مو و او جینی عالم است  
 و جوهر دیم از قبل آنکه غده اشرب شیرتوارد کر غده اهل است  
 و از مچده بد و شیر شود و اما شیر شیرت عالم بر او جوهر مایه  
 از از قبل زود تر از مچده بود و غده اشرب شیرتوارد کر شیر مایه  
 و اطباء و حکم پشتمون کنند و این شیرتوارد مایه است و اندک  
 جوهر یا قول اشرب یک جای بیامیزند و خورند کی این عالم آب  
 زرد کند و اما شیرتوارد میان این است و اندک شیرتوارد  
 و از کجا و شیرتوارد از قبل آنکه این جوهرها همه اندر و معنوی است  
 و اما شیرتوارد و خرمیا و شیرتوارد و شیرتوارد و شیرتوارد  
 شیرتوارد و شیرتوارد یک تر است و شیرتوارد و شیرتوارد و شیرتوارد  
 و شیرتوارد و شیرتوارد یک را اینک بود و خدایوند و شیرتوارد  
 خورد اندر وقت یک بد و شیرتوارد و شیرتوارد و شیرتوارد



و معتبر همه شیوهها و بیست و نه مرتبه از شیر و موز و تخم توت و درخت سیب  
و شیر و خرما و نور و سار و زیار کا رست: کی از خون که در ترو و  
باشد بر طبع خویش شیرین بود: و اما اختلاف این حیوانها را اینست  
که ای از حیوان چنانست که اگر عذای از حیوان سبزی  
بود میسوزد: چون نبات میفروشد از زمان شیر و میو میسوزد  
و گرمات وی قابض شود: چون حیوان بود که بلوط از شیر شکر  
بشد: و در نبات از گیاهی بود که میخندد شیرمان  
حیوان را مایه بر او غالب شود: و زود کوار تر شود: و بدی آنست  
وی کمتر باشد: و گرمی او خورند رخی تر شد: و از شیوه  
خسیر بر او غالب بود بد باشد: و میخندد آنکه زود اندر ریح و سوز  
و پستک اندر کلی و مشابه از بد: و نهاید کی از و بسیار خواهد بود  
و همه شیوههای اصحاب سبزی را اینست که بود اکثرت با ایشان نبود: و  
تب با ایشان بود بد باشد: و شیرها میو و میوه و شیر را اینست که بود



و شیر تازه میبرد و قریب آنرا بخورد رحمه را اول و شیر ترش  
 میبرد و قریب آنرا در رحمه دوم و خوشتر و بر جوار بود  
 و سینه جان در جوار زد و سینه که اندر خایه و و ما سینه  
 از شیر میبرد قریب و حرارت نکند و روزی که ریح  
 رسیده بود مرد را اندر کبریا جور یا شش خورد یک توده  
 و دوح میبرد ترا از ما سینه بسیار و معده و کرم را موافق  
 باشد و کرم را دارا و و لیکر عصب را زیاده و علقه  
 میبرد را و مخمور خلع و صغیرای کرم را و تر که آخته را  
 و از و از بهر توده که بزرگ و کفتر بکیرد و او را با شتر  
 میخورد جود است و اند را و اقل کند و که از جگر خلع  
 صغیرای را بهر توده و دریشتر رود کانی را و اما آب میبرد  
 اسهال صغیرا کند و کرم و میخورد و و قاز را میبرد  
 کند و کیمی را که بسیار خورد و شراب زیاده کرده باشد



۱. صغیر و قد و اول طبعیت اسهال صفراوی موخته کنند  
 و اندر حقنه کنند و بشوید ماده و تیز لداغ را که اندر رود کانی  
 شود بی آنکه بخورد و در پیشهای که پر درم بود اجزای بسیار  
 بشویند بهتر شود و زرد درشتی کلوریا و سبزه رخسار  
 و درشت را جوز را و مالند نیک شود و لیکر و خمیر بر سر  
 معده بپاشند و کاور و غر معده را بپاشند کنند و سبزی  
 اندامها را نرم کرد اند و بر زخم کاه ما را فعی نهی شود کنند  
 و زهرهای کرم بسوزند و دست بپاشند و جوز کسی وی را  
 مدام خورند و بیماریهای بلغم آنکیزد و او را زهره روغنها  
 قوی تر است و غده اش تر است و لور و خمیر و جوار  
 شهودند قد جوار که بنیر و لیکر نشانی بخند و از سیر او  
 جوب تر است و ترف سخت سرد است نشانی بشانه و صفرا  
 بلور و غصه و بیماریهای سیر را بپاشند و در خمیر مضر



عجب گمبکند از قوف هو همه شیرها سرد و ترسند و جوین  
 ترس کردند پسرد و خشتک شود و شیر علیقا را عاده انشت  
 کی اندر کلی سینه آید و خورشته خون بسته را که اندر تر بود  
 بکشاید و نیو تو بهتر که زود تر از معده برود و از رود کانی  
 از از نری می کی اندر روست و نیو کهرتد بود خاصه کی تری  
 اند راوی آمد بود از برای اندر نیو مای هیچ جیرماند باشد  
 و تری خورشته بسته بود و نیو نشکی کند و جبهه ای آورد و  
 سجد اندر رج جوارند و پسند اندر کلی و هرج بازه و نزد یک  
 بهتوه و هرج کهر تره بر حوار تر و نشکی پیشرا نگیرد و صداع  
 و اندر نیو تها و تپست از قبل از جانور کی از و بود و نیو کهر یا  
 جوز باب پایه اندر کتند و بر حناز بر طلا کنند بکشاید و کربیر  
 بند کشای مؤمن نهند کرم جرد اندر شود و زرد تر نشاند و نیو  
 کهر را جوز باب بگویند با شرباب کهر و بر جای مار کشته نهند



درد قریب شانده و میر کهر اندر درجه بسیار مانده باید که  
 مانک پود صغری خورند و این اندک پود قوی تر که ذکر آنکینها  
 و بنیر کهر با جوز و باز کنند و با آن اندر رتو در خشک کرده  
 بخورند شکم بلندد و اقارب های شکم را قوی کرد اند و بنیر  
 قریب و قریب اندر درجه دوم و بنیر کهر کرم و خشک  
 اندر درجه دوم و علی بن کویه که بنیر کهر کاز هوام را  
 منفعه کند منفعی بسیار و جگر کویه کی از بسیار فایده یار  
 ششده کی از مود نه یک یافته مزین راه ایشان کرفتم  
 و یاز مودم بسیار اند را و منفعه یافتن بایر کار و جوز دو  
 روز بر هم بخورند شکم بلندد احموم کوبیم  
 کی چو ششها همه کرم و قریب است و غذا شش بسیار است و خور  
 بسیار اندک خورد و بعضی بهتر است کی بعضی اما گوشت چهار یا باز  
 بهتر تر همه گوشت خوک است از آنکه او معده است بکری و نر



و خدا شکر خدا بی شمار هست و خون یکی از و خیزد بهتر است از آن  
خون که از دگر گوشت ها خیزد و او قراہی را بهتر سازد و ملازم  
و مواخر تر دارد و حالینو مراند و کتابش گفت است که گوشت  
مردم یا وزدند و بگوشت خوک یا میختند نه بخای از یک  
دگر باز نشناخته سازند و نه میختند و نه بیوی و هم فرو  
ند آنستند بطبع و بیوی و رنگ میاز هر دو و پیرد لیل بود که  
او مانده و گوشت مردم بود بطبع و اما گوشت بخندی  
خوک رطوبت اندک بود و گوشت بیره حرارت و رطوبت بیفو  
دارد و گوشت کوهی ماده خونی بخانگی بود و نیز گوشت  
بزیی از آن که هرد و را حرارت و رطوبت کم بود و میل  
هر دو و خشکی است دگر کواره و اما گوشت بز از خون  
از و خیزد نیک بود از قبل از آنکه از مزاج وی حرارت و رطوبت  
کمتر است کی اندر گوشت بوه و پیر او محتاج تر بود و اندر



غلیظ و لطیف میانه تر بود و اما گوشت نرماده و از کل  
 از خون که از پیش از خورد غلیظ بود وند و میسر بود اما شد  
 و گوشت کا و را عداش بسیار است و غلیظ و در کوار است  
 و سود اندک و خاصه کی سالش تمام شد بود و اگر کسی را طبع  
 سود ای بود از وی بسیار خورد بیمارهای سود ای انگیزد و از  
 کی بسیار رود و در جگر فراوان ترده او را موافق بود اما گوشت  
 گوشت را عداش عداش معنی است و خونی که از و خورد  
 محمود است و از قبل از کی مزاج کا و خشک است و مزاج هر جانور  
 خورد کی سال اندک بود تر باشد و سر گوشت گوشت از سال  
 اندک طبع اضیق خشک است و طبع خورد کی تر معنی که خورد  
 میاز تر و خشکی بسیار عداش محمود بود و هر جانوری که  
 طبع او و مزاجش خشک دارد گوشت اندک سال به از او را  
 از ترجه گوشت گوشت تر مردم را به کی گوشت تر از قبل



آنکه مزاج اصلش رطوبت است و چون سرد باشد رطوبتش  
 زیاده بود از قبل خرد حی و چون بزرگ شود رطوبت وی  
 کمتر باشد از قبل بزرگی و خشکی بیوی بر او مستغرق میگردد  
 و با نوری مزاج اصلش سرد است موافق میگردد و اکنون  
 گوشت کوساله و گوشت کوسه حی موافق بود که با  
 کی ریاضت مشغول بود و که را یکی اندر میان بر روی و آخر  
 بر پای بود از قبل آنکه غذا ای وی سخت غلیظ نیست چنان  
 کی گوشت کاهان و هرج را خایه کنده باشد گوشت وی  
 زود کوار شود و غذا اش نرم تر شود و هرج فربه تر فربه  
 تر میشود و طبیعت نرم تر کند و لیکن معده را  
 سخت کرد آنکه و چون سخت شد بود در چوبارد و از  
 کی نزار تر بود طبیعت خشک بکنند لیکن زود کوار شود و  
 نباشد و فاضل تر گوشتها از بود کی معده لئول شود میان فری



و غراب و بھتر کوشت از کبیر را بود کی جوار باشد  
 و رختی که سار رسیده و تشریح تمام بود و گوشت کو سینه  
 ماورای بھتر گوشت کو سینه رسیده یا کما و نار رسیده نابالغ  
 و گوشت بز خسی و اما کبیر را حی رنج کم رسیده او را  
 گوشت کوباله خورد و گوشت بز خج و بھتر بود  
 و اما گوشت و خشر همه بد است و خور شود ای آنکیرد بهو کم  
 زیار تر از ایشار گوشت اهوشت و بھر گوشت خور گوشت  
 اما گوشت کما و کوهی و گوشت کور و گوشت کشر و بھر  
 بھتر بد است و از تر بھر گوشت اشر بھتر و گوشت خر خانگی  
 کی از تر بھر بود و کبیر را بھتر کی از رختی و د و د ر بھتر  
 میا بھتر کی ایر عذ ایشار بھتر و گوشت خار بھتر خام  
 و بھر را و بھر را و د برد کلی را بود کند و خور بھتر  
 عسکه و خورید و مثانه را زیار کند و کما و کبیر بود



و شوی از و بخورده و مسکه باشد و گوشت خورده کرم و تر باشد  
 دل را نیک کند و باد نواهد بر خورده و دیر تر اند اما از گوشت  
 میان عصاره بود که او زود حواری از از عصاره کرم و تر باشد  
 باشد و در طوبه اند را و کرم تر بود و اما گوشت هر غایطه  
 و در طوبه اند را و خوا و انیسبت : لیکن از دیر و خرد و می میراند و  
 دیر کوارده و مسکه کرد از دیر و مجده رانده بود و کرمی که او  
 خواهد که کند بایده که معجزه از این خورد و اما از خور  
 استخوان خور و طعام قرار معجزه و چون بسیار خورده از دیر  
 منقرض گردد از دیر و معجزه و از این استخوان یا صفت و نمک  
 و انگیزان بایده خورده : اما از باز معجزه لیست و غدا شریف  
 معجزه لیست و گوشت و همه عصاره لیست گوشت و کرم لیست  
 و بیه را غدا کمیت زود حواری و از قبل از و جنت زود کوارده  
 و خونی که از و خورده نیک است و چشم و کرم لیست از بسیار



جوهرها و طبقات و رطوبه و عصار و جوی و جواره اند که  
 و مجده را از باز کنند از جوی و او را بنویسند و انبار و نمک  
 باین خورده و وجه هر علی طست شد اشک بسیار بناید  
 خوردن کلاب و زکارب شود که بانه در روز کار کرم زیاده آرد و نیز  
 قی آرد و قولنج لیکر قوی قوی آرد و بانه رمی و خورده شود  
 و اما خایه و بیه از کوشش بیهشت باشد و هر دو مانده و  
 شد و بوم را جش از بیهشت و تری نزد یک تو و کوشش بسیار  
 شیرین توشت و تری و شد اسر بیهشت و هر دو اند و تری تو  
 بود باغ بیهشت و انکیزد اما خایه با خوشه توشت از بیهشت  
 و در کوار تو و خونی که از و حیرد توشت از از خور که از  
 بیهشت خیزد و آنکه از جانوری بیهشت و در کوار سر آرد که  
 از جانوری جواز و در حیرت کوشش حیوانست بیهشت و بیهشت  
 و بیهشت خایه خایه و خورده توشت و از بیهشت و صید



و انکیان باید خورد و اما جوشت دل کریم است و شربت  
 گوشت و عذای بسیارند آرد: الا حی یا قاضی و رب و صبر  
 خورد و از سر و زخم میل مریا خورد: و سرخورد و سرخورد  
 باشد و بخوار شد بود عذای چیده اندیده: اما شربت  
 زود گوشت عذای شربت و خونی که از دیرد باقی بود  
 و اندک و حکم و نوبت: و خوش طعم است و در کوه  
 لیکن چون بخوارد عذای بسیارند عذای و خونی که از دیرد  
 بود: و بطعم خوش و حوی که در دهن است: و اگر سیرقا بود  
 از بطن بزرگ حی بازی او را از خواتمه: و غریه باید و هر  
 حکم خورد باید که بسیار خورد: و خورد خورد باشد  
 باید که از سر از جوارش خورد: و از سر جوارش جگر خورد  
 خوش تر است و جگر هوج می شود: باشد خوش تر بود  
 و از سر جگر حوک در حرم آکیان مسخر است: و اما سر



از خون کے از و خیرد سپود ای وند پست لیکن سپوز خونک را ندی  
 حستو پست و از هر جا نور خوریه نیک نواز نواز و سپوز خون خورند  
 پانہ کے نیک ختم بود تا حکم دیکر کند اما حلی عد ای ند د ارد کے  
 کیفیت بول اند را و پست و خونی غلیظ اند بود و د پو کوار د نیر  
 و پو چنا کوند کی کلیہ سپود پست و خشک و عد اشرد بود  
 و از هر جا نور از کلیہ نوز بهتو پست و ورود کانی و شک کینه  
 و مجرد این همه خصیست و پست و د پو کوار و خونی کے  
 از و خیرد پست و میلش سپود پست لیکن سپوز با سپوکہ و انجیر  
 و زعفران بنوبه زود تر کوار د و خونی کے از و خیرد معند ل  
 بود و پست د نکشاید و برقاز رانک بود و صفوا بش کند  
 و اما پایها و ضول د ارد لیکن کم و اوزود کوار ترست و  
 راطا لکت از قبل از زود کوار پست کی او را حرکت بیستارد چو  
 اند اما ہا بود لیکن عد اسراند کست و خونی کے از و خیرد



پسود تو و پستیک تر پست از از کے از جو شست خیزد؛ لیکن با او  
 از و جنسیت هم و جوز یا پستو کم و اندکی از پزند از و جنسیت پسود  
 و دانه کرم پست؛ و معده را به پست؛ چرخه آرد؛ و صفر را کرم  
 و پسته پسود تر پست کی کو شست؛ و معده اند را و پزند و پست  
 معده پست کرد آند؛ و طبیعت نرم کنند؛ و اما جالب نور  
 گفت کی کو شست فربه و پسته هرد و کرم و نرم پست؛ لیکن  
 اند رسته کرم و نرمی کمتر است؛ و فربه تر تر است و پسته خشک و  
 و بیشتر خشک تر است؛ و دانه پست کی جوز هرد و پسته آرد  
 پسته زود تر پسود کی جو نوی کو شست؛ و هرد و پسته اند پزند  
 و معده پست کنند؛ و کو شست فربه زود بصفر آید  
 و غذا ای هرد و آند کپست؛ و از خوز کے از هرد و خزند  
 فیک پست؛ و از پستو اختلاف پست بر حسب از جانور کے از و پست  
 و بر حسب از چیز کے از و کنند؛ و بر حسب تازگی و کهنی



براں جملہ ضمیمہ کا و خشک ترسیت و کرم تر و مہ خوک را  
 کرمی کمر ترسیت و رطوبت بدستور و مہ نمک بر کرم کرم تر  
 و خشک ترسیت و ورج تاز تر رطوبت اند را و بدستور و مہ  
 مہ با جور یا کوشش خوردن غذا افریب تر شود و مہ بر مہ را  
 بدستور سازد که تمام خورد و و باید که ضرر کوشش فربه  
 و و خام تر و خصل مریا و را پس از آنکه رسو که نهاده و کبر  
 مہ تر که و لپه و نمک بر کرم باز دارند و بشیرا بصرف  
 و کوشش فربه از روح خانی آرد و مہ خابند و جوز بر  
 ناخی نهی که منعقد شده بود مہ ام و او هم نهی  
 راست و تیر کو باز کند شری اما کوشش بسوخ قرار خوینے  
 خشک اندوز و غذا ای او بدستور کی از فربه و فربه خور  
 رطوبتی انجیزد و او را غذا اکثر از کوشش مجز و است و مجز  
 خور معتدل اندوز و کرم و مہ کشت خلطی نمک اندوز



اما گوشت نمک سوکری و خشکی پیشور آرد و گوشت  
 او مردم را بستر کے خوردی آوی و و هرج کهر شد بود از  
 وی فساد خیزد و خون غلیظ و اما مغوشت کی از را  
 خاج خوانند غلیظ ترست غذا ای او کے غذا ای مغوشت  
 و جو پیکواریه بود غذا ای بسیار از پیکواریه و جو چنار  
 گویند کی او منشر کرد انبارد چنان کے دگر مغوشت  
 و اما مغوشت تنوار لذت پیشور آرد و جو شروتری و جو  
 پیکواریه غذا ای بسیار دغده و لیکر معده باز یازد آرد  
 و شهوة پیور باہد کے بامک و صیغتر خورد و و حمہ  
 بز کبریا گویند کی او با چنار الیزد یکیت و بکرمیل  
 دآرد و شهوة طعام پیور و اما غصروف کے از  
 جانوری ریسده بود بنداری کے خود پیکواریه شود  
 و جوز از جانوری سربا بود و تیرک جای بخامد نیک



لنبه کی بکوارید و غده ای اندکی بد هفت و اما پوشت خونی  
 میرد آنچیزد و پیدد و اندر اولز و جنتست و بهتریتر  
 بوشتها پوشت شیر خواره بود و اما گوشت مرغاز  
 مرغی مخالفست و غده اش از لطیفست و فاضلتر گوشتی  
 از گوشت مرغاز و بهتریتر و زود کوارتر گوشت مایکاست  
 و از کبوتر بجه و د راج و طبعه و کبک و جالیه و سیرک  
 کی گوشت مایکاز جوز سببه با کفند مزاج را معتدل  
 کرد اند و یلتر و بنفشانه خاصه از مایکاز کی هنوز خایه نکرده  
 باشد و خونی کی از و خیرد خونی نیک بود و اند رمی  
 بهتریتر و گوشت ارما کیاز کی خایه کرد بود با دانگیزد  
 و لیخزد که فضیله ها اثر است ایده و ابه در جمله گوشت  
 مایکاز کی موسوی نیک انگیزد و گوشت بجه اثر جوژه زود  
 کوارترست و خونی کی از و خیرد میاز لطیف و غلیظست



و کبی را که مزاجش تر باشد شود از ویسپ پدید با همی خورند مزاجش  
 باز جای آرد و معتدل گردد و اگر اندک و اندک باشد و اندک باشد و اندک  
 تر که بیانک خوانند آنرا از همه مزاجها از کوشش او بهر جهت و در  
 خونی خیزد از ویسپ شود و زرد شود و کبی را که رخی و تر باشد  
 شود از شایند و ماهمه طبعی بسیار و همه کبر و اموال و باطن  
 و جوهری تر کبر و لطیف بنویسند کبر و کبر و کبر  
 ما کبی از و فروج اندر می بینند و معز و دل و کبر و کبر  
 اما در راجه کبر و کبر از کوششهای مزاجها و کبر و کبر  
 و کبر و خشک است آنرا در می زیاده کنند و دل و کبر و کبر  
 معز و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر  
 و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر  
 کرد آنرا و حرارت معده باشد و اما طبعی و کبر و کبر  
 بیند و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر



از طبع و جود اما گوشت کجاست و انیسرو ششست و دیر  
 گوشت و خونی که از و خیزد حرم و خشک بود و گوشت  
 کجاست کرمش و خشک و باه اندیزد و هم جیر گوشت  
 بجه و گوشت و جود از و خونی و خونی و خونی از و خانی  
 زود اند رتب افند از قنطاری و انیسرو قوت خشکی بیشتر  
 دارند و خشک قوت کرمی و کپی که مزاج سرد بود  
 و خشک مزاجند باید و از گوشت کجاست مزاج سرد  
 بر مزاج باید کبودی خونی اندیزد و گوشت نواز و  
 شکر بید و مزاج کجاست خاصیتی عظیم دارد در باه  
 افزوده و مزاج حوا از تر بهتر و اما گوشت نکره و گوشت  
 فضول بسیار دارد و سخت کرم و تر بود و بسیار باری و دور  
 ارد و واک مخالف شده باشد از و بهتر و فضول آن  
 او کمتر و کپی که مزاج او حرم شود



بداند در ماه باید کرد شراب و گوشت شش و فین کرم میست و خشک  
 و قوی و وار و جز مخالف و بخت نباید خورد و عواما باط و سببا  
 کرم و ترمیم است و غذای که از ایشان خیزد بد است و فصول  
 اند و ایشان بدست است و زود اند رتب افکنده و گوشت مخالف  
 وی بهتر از خورد و نریز کثرت و اما گوشت چهاری که خورد  
 خوانند شراب میست و در طوبه بسیار دارد و هر چه خیزد  
 و مخالف بود از و بهتر است و میهنه و اما گوشت قنبره  
 غذای محمود دارد و قوی و لایق را سود کند و در سینه با  
 کشجوت و شنبه و دانه ارصی و گوشت خرو و پر کمر  
 و در سینه با کتله برت و خود و بسیار با تخم درشت کوفته  
 فولنج را منفعه عظمی دهد و گوشت فاخته و در شان  
 غذای بد دهد و سود از کبود و گوشت کلنگ و تخم  
 و عیرو و در کوا و هم جگر گوشت طاووس و این چنین



گوشت را جویده و دو مایه بیشتر و مایه تخت و بیشتر جراز  
 از مایه لوب را به بیشتر تا خوشتر و وی بیشتر شود و هر  
 گوشت مرغی بود چنانچه کرد آن مرغ و چهار پای و تار مرغی  
 او را بیشتر شود و اما ایند امه های مرغ زود کوارند و کم  
 عهد آن را بیشتر و بیشتر از بال های مرغ از آن بیشتر باشد  
 از خوردن کاز و مرغ جاز خورد و از آن کاز بسیار شود هم  
 خیر و آن در مال و کردی ایشان را بیشتر است که بخت در یو جوار شود  
 اما توان هر همه علی خط است و در یو جوار و بخت و و لیکن چون  
 یو جوار شده بود غذا بسیار در مدد و از بسیار و از کرد مسهر  
 و اما مرغ های مرغ از به از مرغ های چهار پایان و مرغ جاز  
 اندام مرغ از متفاوت و گوشت مرغ ای و بیشتر و صول  
 بسیار خاز و مرغ را از خوشتر و وی تا خوشتر باشد بیشتر  
 و چهار پای و مرغ را هم چنان مرغ از آن مال و غذا اخلافت



و گوشت چهار پای و مرغ هر چه خانی باشد تیر شود و آنکه  
 در میان باز و کوه جرد خشک تیر باشد و فکار ایشان کرم تیر  
 باشد که خرد کار و خصیان و همه نمله کرم است و تیرم  
 و فاضل تیر نا بود و گی اندر خرد از و جرد و رطوبه بسیار  
 باشد و آن در زیر خشکی بیشتر شود و گوشت تیر سست  
 چشم و آنرا بکند و هر چه اندر شکم مرغ از تیر همه کرم است  
 و اما بط و سیفا سخت کرم و نرم است و عذ اشوب است  
 فضول بسیار دارد و زود اندر رتبه اول کند و از ایشان  
 تیر مختلف به بود و میوه اول طیفست و در درجی که اندر کرم  
 تیر بود که شد و آن در خشکی و کرم و تیری و تیری و تیری  
 و اما خایه و تیری از ما کیا نیست تازه و از تیر او خایه  
 در آج میوه خایه و کرم که تازه که هر یک تیر و خایه  
 خایه و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر و تیر



و نهتر و جنس از خایه انبث کی اندراب پزند و تمام بن پزند  
 خنانک بسند و بانی بر شست مکرارند عک از او و نهتر و سود  
 و آنک بختنه شد بود معرفت و خلطی غلیظ اندیزد و آنک در  
 جگر میزدند آرد و و آنک در کلی و مشانه میزند آرد و و ختم  
 و قولنج آرد و از کی از سر ختم کمتر بود در شقی حلو و سینه  
 نیک بود و تبشمر مجده بنشاند و کبریا از آب کی او را در  
 وی بپزند و سرک میاشند علات و و سینه طار یا را منفعند و  
 و در شتر و دکان را و و طبع معرفت بسند و و سینه و خایه تنک  
 اندرد آرو و چشم یک آرد و در و بنشاند و تبشمر چشم را نیز  
 بنشاند و همه ریشهای بن را منفعند کنند و آنک داند آروها  
 نیز میا میزند یک خوز باز کی بود از خوز کی از غشای و ماع هم  
 لید یا از شربان و آنک داند آروها کی خفیف جراحها کنند  
 بی تبشمر خنانک تو بنای معجم و و کبریا و ریشم سینه و خایه



ترک کنند و بر جانی نهند کی آتش بسوخت نلند ارد کی اما پس کی بود  
 و نه لند کی تشر کنند و جو که می بر آه می رود روی بند و عمالند  
 خورشید نشوز اند شر و کرمیشانی بند و عمالند نزله از چشم  
 منع کنند و او پس در شست و عارضه د بر کوارد و جو را از  
 بسیار خورند سنگ اند رکلی اقلند و بهق و بر صارد و بهق  
 در شتی کلو را و سراج را می که باشد و جو را کی از بهیروافتند  
 و شوصه را و ریش را کی اند رکلی و مثانه بود و حقه را کی اند  
 کرم و خشکی باشد و جو زرد و خایه بار و غرکل اند رجم  
 کنند درد و تبش و ی بنشاند و اما پس معده را می که بود  
 و جین و جو خیلای اند را و نهند تقریر را می که بود و اما پس  
 بهمنار را کی جوی بر او و افشاده بود و کرم جتن خایه را  
 بسو که بپزند شحم بپزند و خایه و تمام پیخته از معده رود  
 برود و وایج بر تابه بار و غر بپزند از این ترخه انلیست و منفع



[illegible]



و خشت کپسند اندر درجه ردوم ابوالکاسم ابوالجمع بول  
 بود و همه بولها کرم و خشت کپسند و بول جانور کرم مزاج  
 کرم تر شست از آن جانور سپرد مزاج و ابدر بول جلا شست بسیار  
 و از قبل از پاک از جامه بول بر کشند تا پاک شود و بول  
 ریشهای غمزه را بیک بود و و حشو و بهور است و خورسوند و بید  
 بسیار ببرد و و بید و ریشهای بیک بود و و ریشهای اندکشان بلور  
 سود کند خوراکشان را بیک بید و بید و بول کند  
 هر کاه و و ریشهای بیک آرد تا خشتک شود و بول  
 انترایسندهای را که از سپرد و باشد بیک بود و و بول و بید  
 با شیر طراکند و و ریشهای بیک آرد و و بول و بید  
 با زهای غلیظ را که اندر درجه و رود کاری بود بید و و کرم  
 بید از کپسند از اول شد که بوی شیشه را زوی شد بود منفعت  
 دهد بول کاه و هر جیر بود و و او در بول و بید و بول



گفته بود بول بر آب در جرای که در ششتم بوقه نیک باشد خون  
 بخورد یا با بولش قوطی بکشد و بول آب و جمع المقاصد را  
 بیک بود خون بر او ریختن یا آتش را و نمکینند و بول بیک خون بر  
 از حطاک کند برود و بول جامه و خون را بر سر سود و در گوش  
 او کند در دهان و از سر و بوقه و بول شب بوقه کرم  
 و در کینه و بوقه و چشم ببرد بول خون هم جنبه است و بیک  
 خاصیت فراوانی که بیک اندر حبابه خرد بکند بزرگ  
 بزرگ و مزاج مختلف است اندر جانور و منقذ از حشر و او در سینه  
 و بیماری ایشان و کرمینگی و سیوری و فضل حواری و نقصان  
 ایشان از قبل آنکه بزرگ و بوقه و ضعف توان از آن بکشد  
 و نشانه است و بوقه جرم مزاج قوی تر از آن سیر و مزاج  
 و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه  
 و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه و بوقه



و همه اثرهای تاریخی از روی بیرون و براق مردم گرفته شده  
 زهر است همه جانوران از زهره آرد با هم که اگر مودی شکم گرفته  
 بود خد و برکت قمر افکند به یاد زرد هاز مار و در وقت  
 کشیده و هم حیرت مردم اثرهای ریش ها و تپه است  
 روز لوز تو و جبهت و تقبل خاصه که از سر طعام  
 خوردند و باید که از پیش طعام خوردند و از پیروی موی  
 خوردند و کرمی خواهد که خورد با دام باشد کرم و انگیز  
 خورد و خشک از و کرم و نرم است اندر درجه اول و قوه  
 او ضعیف تر از باد ام تلخ است و او جای کند قوی و کاف  
 و مترب بود و خلط های غلیظ از شش و سینه بیلا بر افکند  
 و بعد شش و جگر شکافته و شش و پیوسته جال را که از  
 خشکی بود نیک باشد و جوز یا انگیز و شکر خوردند  
 زود از معده برود و جرقه الهول باشد و منی بفراید



[illegible]

الحق والحق  
عشق



بخورند و آن بهتر است و چنانچه شانه و کمر بزنند با  
 روغن بادام در بیشتر روزها چکانی را بسوزد دارد و بسیار با  
 که بانه بود بود مله را و همه جراحتها را بسوزد دارد و  
 چون شراب بزنند و بر او بکشند و بخورد او نه تب را با خرمای  
 هند و بستر شود و همه ریشهای بدن را بکشد و بکشد  
 بستر که بزنند از راه که سوزش از جای بشد بود باز جای از  
 و کاش از تن که قوی شود و آبش چون بیسی با زاق کشد مغز  
 پاک کند و و مله های مزه مزه که اندر کوشش هم ایند ببرد  
 و ریشهای مزه مزه که اندر بستر شود ببرد و در بادام  
 بیا مزیه و بنه و اندر روی زنند و اندر کوشش ببرد  
 کوشش بماند و چون بیسی با زاق کشد و شیلاب  
 متبش و کشد و بگوید بعضی طبیبان بگوید و ترسند  
 درجه را اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم



سکر لوج شیر

مشیر لباد دشتی و کوهیست لیساز لیساز لیساز  
 لیسوز لیسوز و خشک اندرد رجه رجه و م دیو کوشکی از کروی  
 فو نه شانه و درشورود کانی بفرود و بهوخته رانیک بود  
 و اما ایهای دیرم را و خورهای که از تر بر اقل کنند و ایهای ل  
 صفا کنند و نایم و در حیرت های زشت را به کند و نایم  
 وی سیرد بهت و خشک نو و اند را و قرضی قویست و خوریز  
 دند از باز کپود و خورهایند شریا با جدوی صمغ صمغ کنند  
 و خور کوبند و با بهر که آنکیز خورید و بهر که خور و جلی را  
 در شانه و در دج کرد و بزرگ و میوه و نایم شریف بود  
 و اود و کونه باشد و یکی و بهر است ای و در کونا بهر است ای و بهر  
 و یوزرق طونای سپید بود لیساز لیساز لیساز  
 کرم و نرم است اندرد رجه و اول و لیسوز اود و لیسوز و کم  
 فی سبب و خفقان و قلاع رانیک بود و و جوز یا شراب یا میوه

مروار



از شراب خرمی زیاد کند و به حال رانی از درختی سینه  
 بود پیوسته کند و کلو و قصبه و شکر را نیز جویند و با نان صبر  
 بپزند و خاصیه منفعه شکر پیوسته و شکر بود و مصفا  
 پس بوزینه و به لشرانی پیوسته و به شکر تر یلو و پیوسته  
 و شربتی از و یک درم پیوسته **لیمون العصاره** لیمون  
 العصاره کرم پیوسته اندرد درجه دوم و نیم اندرد درجه  
 اول و فرد یک بهری از طبیبان کرم پیوسته و خشک اندرد درجه  
 دوم و در طوطی اندرد نه غریز و اندرد شعله جماع بقرا  
 و اندرد منی یوز و خفقان را نیز بود **لوف کرم**  
 و خشک پیوسته اندرد درجه اول و پیوسته کشایست و باه قزاق  
 در روی کهرانی که بود و کلف و شکر را نیز بود و و بر کشر  
 ریش های قورانی که باشد و و جراحت های تازه را پیوسته و و شکر  
 کرم پیوسته و خشک اندرد درجه و نیم و اندرد را و جلاست

در کجایان پیوسته  
 و در کجایان



و قطع است و طایفه از غایط از جگر باز می آید و در معده  
و فتر و روده می ماند و در جگر می رسد و از آنجا قلیط روز  
گویی و از آنجا در وقت و قیام و شب می رسد و در معده افراد  
بسیار بکشد و در بعضی از افراد جز برای طایفه که  
از کرم و حشرات می آید در رجه اول می رسد و جگر بکشد  
و در قیام و شب می آید و در معده قوی می رسد و نیز  
و خاصیت سرد در جگر نشان می دهد و در معده قوی می رسد  
و اصلا جگر و معده است و در معده قوی می رسد و در معده قوی  
نیز در معده قوی می رسد و در معده قوی می رسد و در معده قوی  
هو و قیام طایفه خوانند و او می رسد و در معده قوی  
در رجه و قیام است و در معده قوی می رسد و در معده قوی  
می رسد و در معده قوی می رسد و در معده قوی می رسد و در معده قوی  
و جراحات عظمی می رسد و در معده قوی می رسد و در معده قوی

و کجاست که صفای دهر  
یا ای رخسار من



کی از بطوریه بسیار شسته باشند و آن درجه طلاهای حکر  
 و معده قوی گردد آن بسیار مبرند و هرج تازه تربیت شود  
 و کلسر قوی تر که بر کفر تا به از جای که احرد و کل از و غ  
 آن در شراب کنند و خورند و در بیشتر رود کاری باید کنند و بوی  
 جی بسیار در بیشتر رود و ماده ای که معده خواهد درخت منعم  
 کند و عصا در شرابهای عطر را مع کف و بواقیان  
 حوز را از سر و اطراف و شکر را در حوز و حوز را یک تود و او  
 داروی قوی است و قوی بلع دارد و شفا خود را از اینها  
 گفته شده خورند یا صماد کنند و ببرد و خشک در  
 درجه دوم **لقاح** لقاح پسر و تربیت و اندر  
 وی اندکی حرارت است نه اصلی و از خوشبو و یقیناً فساد نیست  
 و بویست و خوشبو و خشک است آن در آخر درجه بسیار  
 خواب و بسیار آرد گند کرد آن در درجه ها را بشانند



بگشاید که منقش و خاوار دارد و ضرر شریقی باز نشاید داشت  
و هفتاب که در میان کبیر و بوی کردن بلبا و خردل و جند  
بید هفت و هفتاد است و تقطیر است و لولو و لولو  
و لطیف است و چشم را قوه کند و دروشنایی تلو کند و خور از زیر  
و بالا ببرد و بدنه را میخورد و زانند و خفقان ببرد و دل قوی گرداند  
و طوبی را اندر چشم خوشاند و جلا دهد و بهر شرفی تر بود

## بابُ عَلْرِ جَزْفِ السِّمِّ

مِثْلَهُ قَالَ اللَّهُ تبارک و تعالی و جعلنا من الماء کل شیء  
أفلا یؤمنون و بیعنا مویکف علی الله علیه و آله و آیه و کل شیء و لو یبد  
که حاجت باب آرد و منفعت را بود و بیک اندک تو را ترسد آرد  
و هر جوهری که از و کشاده شود بدل باز دهد از جوهری  
و دوج غدا را به همه اقصای تو برساند و تو را کج کرد اندک



تا بجا یهای تری که اندر توانند شد و در اطلال کوه کی حاجت  
 باب و استعمالات برای توجہ دینی بود بر توتان بسیارند  
 همی بایست و بیمار از راه آرد از همی با نیست و  
 حاجت باب بیشتر بود که بعد از چیزها که به دست می آید  
 همی بگزیند و نه بیمار و بی ضرورت افتاد کی طبع آنها  
 بد اند تا آنجی بهتر است جمال کنند و آنجی جزو طبیعت ازو  
 بر میز کنند و گوشت آب زرد کانی جانورانیست از قبل آنکه  
 رطوبه خونی برایشان مایند که قوام شود آنست و هو  
 غلبی که بخار لطیف افتد از و بدل بازدهد با آنکه ترکیب  
 غذا کنند تا با قضاوی تر بوسند اندر منغذهای یار یک  
 کی طعم آنها کداره نتواند کرد تا آب وی را شک نکرد اند  
 پس از آن غذا رطوبتهای خیزد که بدل وی بود کی از تن غلب  
 افتاد باشد تر نه بدان که از رطوبه بقدر خواست از جای بیفتد



و لیکن چون از رطوبت بند از مقام رطوبت از جای رانند  
 و این را از رطوبت و لیکن جای شربت و آرد از بواک از رطوبت  
 اصل از رطوبت و آب از رطوبت نه در رطوبت و آب  
 که در آب نه غدا است که کشتی غدا است و تو را غدا اندهد  
 الا از حیوان که اند را و از رطوبت باشد و آب را از رطوبت نیست  
 و هم در رطوبت بود غدا اندهد و در لیل از آب را  
 از رطوبت نیست است که از رطوبت و آب است و در لیل از آب است  
 که آب غدا اندهد تو را که در رطوبت و آب است و هم که  
 تنه اند و قنایه نتواند کرد و کبر نه از بودی که آب از تن  
 بیرون آید و بیرون و بخارهای لطیف که کشتی غدا است که از رطوبت  
 تنه تر است و میامهای قریبانه و بیرون از معده از آب که میام  
 بخورده و بیول هر چند از میامهای بکیر و نوز معلوم و کبر  
 از بیول را که از میامهای بیاموده و با آنکه بخورده بود بکیر و نوز



رانست بودی و رطوبه غریزی را اندر من مودم چهار مرتبه است  
 اول مرتبه مرتبه رطوبانیست که از جمیع چهار گانه بدن  
 و مرتبه دوم مرتبه رطوبتهای است که غذا در معده اندر کردها  
 و مرتبه سوم مرتبه رطوبتهای است که در کشتاهای رانست  
 دارند و بنویز خندان و مرتبه چهارم مرتبه رطوبتهای است  
 که جزوهای اندامهای متشابه الاجزای بعضی عضو می شود  
 و این رطوبتهای مخصوص تر رطوبتیست بطبیعت بواسطه  
 مجاورت و آب تولد کنند هوای بی همتا و باب تارمه نماند  
 و باب نقصان گیرد پس برین طریق وی جان جانور از نود و هفت  
 غذا می خورد و بنویز خویشترا در رطوبتهای غریزی می خوراند و پس  
 آب تر را غذا می خورد و کرسینه را می خورد و بر او عاقلی بعد از  
 مخصوص است اینست که غذا را آنکه کرده اند و و همگی یکبار  
 موی بار یک تریست بر می آید و و کی غذا آنکه کرده اند و بجای



همانند باشد آب جله از پیر یا زاید یکی احواض باقی مانده  
 در اینها و عظیم آرد حور الشیخ و باغ بدو مانده بود یکواب  
 لطیفه شسته خوشه است و ناخوشتر خوشتر از جله را و خالص است  
 یکبار چید کریم آید: لونه شیرین و دوزخ شیرین که نه بوی  
 دارد و نه طعم و زود کرم کرد و نه زود پیرد شود و از  
 جملهای این که میرا ناحیه مشرقی دارد و پیرا وید بود  
 و اندامها را زاید برد: و عداها را بجا آورد و زود زنده  
 برود و زنده پیرد: پس یکی ز کرد اند و پیرد و قوی کند: یکی بکامه  
 منوط است که مشرقی باشد یا شمالی و از کوه کی از وی  
 اند کوه علی بود: و پیرد و زود با پیرد و رفتی شتاب و قوی  
 و قراط گوید که خوشتر از آبها و سبک و زرقه و پاک تر از باران  
 باشد از قبل آنکه باران از بخار آبهای بود که خورد شد خوشتر  
 گشته و از زمین برد آرد و شتر و شتر خود را شست که لطیف تر از گشته



و کشف و انکشاف از آب و گریخته ها و علت شود و آب در  
 آنست که مدام خورشید بر او همه تابند و از جزو لطیف می  
 ستانند و جزو غلیظ بجای همه که دارد پسر شود و شعله  
 جانک مول و جرقه که حرارت عریضه چون در ایشان کار کند  
 ایشان را مشور کرد و کبر حرارت کار می شود که از شعله  
 باز نمی شود و جانک از بزرگ و از تقریر بر او می آید و همه  
 خروزی تا بسوزد تلخ گردد و در لیل بر آید که آب خوشتر است  
 و لطیف تر که شود و آنست که از حرارتی موم بادی و از و خوف  
 چیزی بکنی که همه پیری نه آید و آن در ریاضی شهاب روز  
 و پیر برداری و میان تقریر کنی آن را و آب خوشتر است از قبل آنکه  
 خوشتر که دار کند آن در میان از موم از سبکی و لطیف تر و  
 شور آید آن در تیره از غلیظ تر و هم جنس بوی زعفران  
 و کینه آن در زیتون شود چون مردم از سبکی بلینی باز نهند



ولینے نہ پھر ہوا بدشود ہو از از جهت اب با از سبک از  
 حال بکرم دیکے خوشتر و صافی تر و بہتر تر اب ہا ہست از ہوا  
 اور حوا بہ ازود تو عفر کرم عاز لطیف تر و از معدہ زود  
 تر و بہتر ہو لیکر جو از حال بکرم دیکے ہا ہست از ہوا و خفہ  
 از ہوا و از دایم کنند ہو تب ارد ہو عفر شد نشو و دی نہ  
 از ہوا بہت ہی از لطیف بہت ہو و ہر چیز ہوا بہت ہی زود دیکر  
 اب نہ بہت ہو و بہتر تر اب با از ہست کی خورد خورد ہارہ کی  
 دیکر کنند کی از بخار کے اور آورد بہت لطیف ہو دیکر بہت ہو  
 از با از کے بار عید ہو نہ لیر لطیف ہو نہ کی حرکت ریکہ بخار  
 لطیف خورد اند ہی بہت ہو و ہر کے اب با از بہتر تر اب ہا ہست  
 و ہا ہست کے اب ہست عا لکرم کنند و ہا ہست کے سرور کنند  
 حوز از خانی بر کنند و از با ہر ف یا خلیہ سرور کنند از را  
 بر رقیق ہا یہ خورد ہو کی او معدہ دایم نہ ہو و بسیار ہو کی او



لوز عصب اند راورد و اسپنخوان و عصب و نخاع را اند بوفه  
 و عصب را بوفه و سعال آرند و ترلها انک یزد نهو کیو رانک  
 در حر و محده بطبع غریزی سرد مزاج بوفه یا افی ریس  
 باشد بایند که خورده هوا از بیرو چای و درخ فراوان و بایند  
 خورده که حرارت غریزی را صحت کرد اند و در کمال  
 بر آب خورده امر شود از چاهیت بد شر و لیکن از اندر وقت  
 بایند بلایا کر برفنا می خورده اند در حال پیزی بد بدارد  
 و دروز تشنگی عظمی و پییده باشد بشتب اندر کو تشنگی  
 بایند که بواز تشنگی خورده یک حرارت غریزی را یک شفه  
 حور چراغ که تشنگی شد به الا که از تشنگی از سبب خمار  
 بوفه که تشنگی خورده یا چیزی شود بسیار از پیش خورده  
 باشد که از تشنگی از از خاسته بوفه و مردم بید آرند  
 که آب را پیست پیست بپزند و هر چه بپزند بپزند و بپزند



ولعتماد بر از نیست کی اعتماد بر معده است کی هجرا  
 زود تر حواری دهنود و آب خورشطیع خشک نرم کند  
 و حواری و سرود زود و باز طعامی کے باویو پیستہ باشد  
 و کفتر کے بہتر بر آئے اب ایسا نیست و اب ایسا ہوا زہ  
 کے راہ و فرو ہلند جامہ سخت و کاپسہ و خضرا و ابواب  
 کے تودہ و خاصیتہ دارد کے درد دل تودہ و برف بہ  
 از حلیہ نیست کی او بخاری نیست لطیف شدہ نہ صاعہ  
 بہر سخت و پیسودہ نیست کی جروہای لطیف او بارہا کند و حار  
 کی اجزائی بخ کے اجزای لطیف و و رایلہ کند انجائی نفس  
 و لیل مر از کے لطافت مای اندر برف نیست نیست کی در حلیہ  
 کی خوز یکدازی برف زود یکدازد از حلیہ و اما ان سود  
 از پیو طعام شہوہ امکیرد و معده قوی کرد اند بار یکوار  
 بر جن و مایند کے بہک بار خورید و بار یک بار یک خورید



وازاب کی از جلید بیرون آمدن بود و نه مانند پست کی جزو لطیف  
 انجا کی بفسود بر خفت پست و با هوا یکی شده پست و وجود  
 غلیظ مانند پست چنانکه گفتیم که خورشید صبح لطیف  
 تر بود بکالا کشته و چون مردواند در خورشید پست  
 اینرا ند در خورشید از طاهر و پست کی جزو پست و صبح  
 لطیف تر پست از رطوبات از قرا و بخار میشود و جلید از پست  
 کی از ابی خوشتر بود فسیوده و آنکه از اب بد فسیوده بود بد پست  
 و از رطوبت تر پست فسیوده بود و یا بر ریک و یا بر زمین  
 پست خوشتر بود و چون اتفاقاً چنان افتد که ابی بد تر است  
 خوردن یا بر فسیوده و اما بر فسیوده کی مرکب افناد بود  
 کی از کوه رنگی بد و یا بوی و طعمی بد دارد و از ناپاک است عمل  
 کردن و اما آب کرم چون بر روی کاس برسد معده را از فضل  
 عده ای متعده میشود و بلغم و رطوبه از او براند و باقی



کی لفظ لاؤ کنند و کرمه ام ایستعمال کنند معده پست  
 کرده اند و نازیکوار نبوده و همه تر اسهال پست کنند و بکند آرد  
 و خور از بی رها کنند و کرمه کرم بود و نه سپرد من شود  
 و خوارد و از آب را فایز خوانند و از آب کی نه فایز بود و نه سپرد  
 و کرمه را پندام کنند و معده را پست کرده اند و شش هوه  
 ضعیف و شش کی نشانه و بوجنا کوبند کی آب را جار حالبست  
 بد از متوار از مود کی از طبع و فعل ششست و آبست کی اندر  
 او بود و جایگاه است کی و هم حیرد اما طبعش را پست  
 کی صافی بود و خوش و هیچ افی و پلیدی اند را و نبوده و اما  
 و فعلش را پست کی اندر معده ششست کی نبوده و سبک بود و اما  
 از جای کی از و هم حیرد است کی بر ششالی بود و اصلش کی  
 باید از کل سیرخ بیاند و بیو بر خاک بود و ششست و بیو  
 بر سبک و حرکتش سبک باشد و اندک اند را و افند است



کی جوی و سپرد و راز و مخفی ببرد. اما آب تو را تر و خنک کند  
 و پشرد کبره اند و طبعی را طبعی کند و اصل طبعی  
 و بلغمیانی کے کمتر خوردند و کبر صابون و طبعی و پشرد  
 کبر و یکم خوردند و پشرد کی اند و جوی و پشرد و پشرد  
 یا اند و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 فرمایند خوردند و خوردند و آب کرم بلغم لزج را اند و پشرد  
 بکند از اند و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 یاری دهند و در طبعی را اند که تواند کند و پشرد و پشرد  
 مضرتیست کی علت برنا را پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 حنا را فکند کے زو و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 یا در اقرارهای شکم و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد و پشرد  
 کی ضعیف تر و پشرد از جمله بطبعی کے اند و پشرد و پشرد



ما تر جو کونہ کے آب کرم جو سائندہ ربورائیک بائند  
 و طعام بکوارڈ و هرج اندر شکر بیستہ بود نکارڈ  
 و ناز و بلغم بید و آب نختہ و سود کردہ صبرا و بلغم  
 و ناز دایک بود و آب سرد صبرا و خورائیک بود و باغ  
 و ناز کند و مہرہ و نہیف کرد اند و طعام را منع کند  
 کے بکوارڈ و ان کے کفہ شد صفت آب حوشست  
 اما آب ناخوش خالص بود ای بود کے اند را و یوی باغ  
 ناخوش باشد از جملہ اشرا ب تیرہ است و جعفر و آب شکر  
 و آب کبر و آب شکر و بطرونی و وانکہ از معد زہر  
 آید یا انکہ از معد زہر آید یا انکہ از معد زہر آید یا انکہ  
 معد زہر یا از معد زہر و انکہ بخرماند و اما آب  
 تیرہ انہست کی کل یا او بیامرد و او و آب سرد بود و این  
 نوع صید و جگر اند و سبک اندر کلی ارد و جگر تیرہ



کو خالص و اما آب عین حوض آب منتهی شود و آب اینست  
 یا آبی که خیره و سیاه لثرا پستاده شود و یا آبی که بشکند  
 که رند و مردم چیزها اند را و بشویند و ولیند کرم اند فلان  
 اند را و حوری شود و علی بن جگر و سیروز و اما پیرا و رند  
 و تبها آنکه برده و اما آب شور با طبا و شکم کند و حوری  
 و اما کبریت کرم کرد اند و تخفیف کند و ریشهای  
 که را پیوسته دارند و کبر و خار شوی پیوسته و فسیاد مزاج را  
 بیزنی که شود و آبست سقا را و بهارهای سرد را حوز اند  
 او نشینند و اما زخمی و قیوی مانند کبریت اند بگردار  
 با قوی ترند بفرانند ریمایهای سرد و خورند یا اند را و  
 نشینند و تنوع را جرم کرد اند و جگر را و ششی  
 تخفیف کند و حوز را که هم از سیر یافته میشود اند  
 و حوز حوض و بواسیر پیوسته و آب زطرونی شکم را اند



اما انک از معاد ز سیم خیره سپرد و و خشکی کنند  
 با جماعت و انک از معاد ز این خیره ضعیف معده را  
 و سیم و سیمتی معده را بسوزد از این و اما جوی کرانست  
 و معده را بخت بد بخت و ایند کربابها و ناخوش همه خورد را  
 به همت و کسی که بضروره افتاد بود باب خوردن سیم بیايد  
 که ناخوشی جز از معده دارد که او را از کل خوردن  
 از کربابان و از آب اقلند که بضروره می باید شرخوردن  
 و بهانه ناصافی خوردن سیم خوردن و کرباب جرم زکوره باشد  
 مر از آب را بفرماید بختر و سوز خوردن است و کرباب  
 مود می خورد باشد پاره می شود بوقی باید زدن و کرباب باشد  
 پیکر آن کبر بوزدن و کرباب که آن کبر خاصه باشد شرتها  
 بزرگ و کرباب از آب کدر باشد بر او قیوم باید کرد و ایند  
 بر او قیوم باید کرد و اقلند و کرباب قیوم باشد



مشرب تلخ ناسته اند روی افکنند و نخورند و کرباب مشرب  
 بیشتر با وی اندر کنند و در صیه بار بر او و هر وقت  
 و اندر صیفال نو کنند و از آنجا نخورند و باز نخورند خوب خوردند  
 و کرباب آب اینستاده و چغندر باشد باید که رب میوه ملوکمانه  
 ندوی اندر افکنند خور بسیار یا در صوم یا نار یا از اینها  
 و جلوا بر او بسیار خورند و خورند به کیفیت خود نستانند  
 باید که اندر او نخورد پیزند و صافی کرده اند و باز خورند  
 یا از میوه آب خورند در خود آب خورند یا شسته و با آب  
 خود آب را زیاده و کور پیسی باید خورند و ما می خند و شود  
 و چغندر و کدو و آنجا با بر ماست و حیض شفیق که آنرا  
 کی مدام در کشتی ناستند و قی که آب نماده شارب دریا  
 بکیرند و حبابه ماوریه بقرع و اندکی بکیرند و نخورند  
 کی تلخی از وی شده بود ماثر ماثر سرجه است و در



درجه اول معندل اند رختکی و توی لب خون خستکی نزد بد تو  
 کی یقین طبعیت فرم کرد اند هو جرم مشربند خاصه کے دو  
 باره مانده نرند و کشتن بر او زنده و پیماق یا بنارد از یا جسم  
 بکشد و از و خلطی محمود حیرد و کربیرند باب تا سخن نرم  
 شود و براند امعا و ما اند کے کوفته شد بود درد بار  
 هفتانند و القربیرد مشرب مشرب مشرب و ترسند  
 اند در درجه دوم و حالینو یو کفت کی ایزمیه زود و سیاه  
 اند برده و اند ره و جالان مشرب بد سیم و از سیر طبعام  
 هرگز نباید خورد و خونی بد از کیرد و مشرب مشرب مشرب  
 اند کیرد اند در رکهای از انجا اند حیرد جعفر و طبع بد نرم  
 گرداند و باد اند کیرد و حیرد برایش کند و مومده به کند  
 و جوارق مشرب نشاند و خرد و صول باند اند رومده از غیر  
 جعفر کے بود زود باز و صول یکی کرد و زود و سیاه تر



بیدارند و از هر کفتر که از پیران می آید خورند و طبع  
 اندر زیاده افزاید و چون مشیت شراب بر وی شود باز وی را  
 منع کنند که از بیش تر بخورد و او فساد اندر او افتد و  
 او بی ناز خورد و فایده شوق و جوار و لذت خوردن نیابد  
 طبع او بی ناز خورد و بر وی کینه و پیر فساد شرکست و بهر آید  
 و کرم مشیت را خستک کنند و اندر او اغیارند و از آب خوردن  
 آزاد اند که نظایفه کنند و ببرد و هر که از ناله خورد باند  
 کیس که اندک بیز از سر وی خورد یا می خورد و در عین  
 استخوانش کرم مشیت و خستک اندر درجه و سیمرود در کوش  
 و بواسیر را نیک بود و آزاد کی وی اندر او اغیارند باشد  
 چون خوردند خوی همه تر خورند و کینه مکون موز  
 مزاج کرم و نوبه پیر اندر درجه و اول و خدا شریک است  
 گوانی معده آرد و دیر کوارد و بیدار و سینه و شش را



ملک باشد و در پیش روی و مشانه را نه واد را در ابوال ازد و در  
 یکنه بر این بود و شهوه جماعی خنجر باشد و طبیعت نرم کند  
 و خوراند و در مجده که تواند کند بسیار اندکتر بشود و از پیشواز  
 نباید خورد و وی را قسط مر از نشاء باز دارند از نواحی  
 شهر رور و او را در یکنه مانده و طبیعت نرم کند و نیو  
 پیکار را نمک بود و جو که باشد و کرم است و خشک اندر  
 درجه اول سالم ملج اریسمه با رجنه است و همه  
 اجناس شرکریست و خشک و قارص و حلاک دهند الهه نیو  
 و در جاش و رجنه جو قهرش کرد و خاصیت شرانست که بهر  
 جسمی که بیامیزد رطوبه اریسمه و نار و مار که هیچ رطوبه اندر  
 وی نمائند و از جوهری که در رطوبه است کرد باز دارد و سخت  
 بکشد و پیر از هندام هر جسمی را خشک کرد اند و بیاید از  
 عفت و طبیعت را مرده دهد و شهوه بکشد و جو را



خوردند خورسوزانند و بصبر صعب کرد آنده و منی کمر خنده  
 و کبر و خارش را ورده و آنده را بی مکر و خوشنویسند و مکر  
 طبع نرم کنند و هندی کرم ترسند و نطفی از هندی  
 کرم ترسند و او را اسهال شود از زرد و آنده بر هر باسایند  
 پنج استبرم که اندر کشته شود و در مسمی که اندر راجه  
 و در مسمی که هندی و **در مسمی که** مقل کرم و بر مسمی است  
 بلزد یک بعضی از طبیبان و خاصیتش اسهال مغمی است  
 و بلزد یک بعضی کرم و خشک است و شربتی از او مفرد و دو  
 در مسمی است باب اندک و باب هلیله و سیاه و بلبله  
 و امله نیم منقال بوا میور و ناسور را سود دارد آنده در  
 معده و دو بلزد یک در پشور و یو کرم و جسد است در  
 درجه و لیسیم و بهر یسور خاصیت کی میل بسور خورده دارد  
 و خرب گونه بود و بوی خوش دهد و نری و خلیل کنند



و اما پس را بجا اندر قصیده شش شش نوید شود دارد و بسند  
 طری و خایه را نیک نود واد را بالبول آرد و بوا سپردا منعم  
 و بعد خور خور و باطل کنی بر او برو غریب یا زمر بر سپوز  
 و بعضی تر شش در رسم و واد را شش شش است و بلند یک  
 بعضی از طبعان شش شش در رسم و بعضی در رسم و بعضی در رسم  
 نقل می شود شش و خشک اند و بخورد درجه اول و بعد  
 قوی کرد اند و درود کانی و طبیعت بشود و آمد ز خور را  
 منع کند **ماتامیتا** ماتامیتا سپرد شود و فواح  
 بزرگ و برین و ضعف از تمام بیش خیرد و مرا جش سپرد شش  
 و خشک اند در درجه دوم تواند را و فرجه شش اما شش  
 گرم را شود کند خاصه در درجه شش شود و به بر کوبه  
 اصل او کیا هیست و او را شش او کند و اشتغال نام او  
 از زنی گرفته زنی روی راهبه کی نام او ماتامیتا بود و از زنی



[illegible]



اروپا به دانه است بسیار جو زرد و درم پستک مردم آرو  
 طوزد اینها را کند و که هر و صول بلغمی و صفراوی اندر  
 معد و نود یک شد و این مسهرا را نک باشد و نقر سردا  
 و و جمع المفاصل و جزو السبابة و هر جناسا مال کند  
 که میوه ها کند و او کرم است و خشک اندر درجه سیم  
 این همه چکنه ها را که کفتر یک نود و ول کرم سر بود آرد  
 در کرم سینه ملو خیه جنسیست از خبازی و در کرم سینه  
 خبازی اندر باب خابرقه مصطکی مصطکی و کما  
 و علق البروم هر چه با سب معد و در کوفه بود آرد  
 و اما سقازین شانه و سحای که کی از رطوبه نود و سرد  
 و طبعیت بلند و از قبضی که دارد و او ما هر آرد  
 که برک مصطکی میان است اندر سب دی و حرم و خیم  
 کند و عصاره سرخوز خورد اختلاف دورا کی آرد آرد







باشد و بهر تو راوی تازه تر است و او از و شیرین تر و درم هفت است  
 و بعد از واد از الفار است و او سبز و خوش است اندر  
 درجه اول اما سبزه ها و حرم را و چوب را بسوزانند چوب  
 با میوه جو یا میوه و بر او می کوبند که اندر حتم شود پس  
 زنده ها کز گردانند و در بهر مورد یویر کوبند که اندر از  
 فار چوب را زنده است و به از از ترش است و عصاره وی  
 بهر ریا که بکشد چوب بپزد باز آفتاب و لقمه را بسوزانند  
 و روغن کز میوه و لطیف است و سردی و خرد آمدن چوب  
 پس چوب آفتاب و بهر دیشاید اندر مغز و و شقیقه  
 و باد های که اندر سیر شود بواند چوب بپزد باز آفتاب و او  
 کوم و خوش است لطیف اندر درجه سیم و  
 بدل مرقه را بهر است هم بهر کت و نیم هم بهر کت و  
 طراش شیرین و قول دیشه خورد یویر و ما ستر چوب و قول



گویند به لشکر کوز بویاست و او کرم است و خشتک انداخت  
 درجه دوم و اندرا و قنصیت و قنصیت بلغم کنند و نه  
 اندامهای باطن را که کبره اند و پسته و حبس و کشته اند  
 و ریشهای پسته و شش را نیز که نود و سه سال مزه را و پود  
 و او از صافی بکنند و جوارحتها را بپزد و کرم و جسته  
 القرح و کوزه اندر شکر بکشند و پیروزان را و اندام  
 حیض را زده و زخم و ام را نیک باشد و جوز و شراب استعمال  
 کنند و ریشها و اثرهای غلیظ را اندر چشم منفعه دارد  
 و خواب آرد و جوز پاک کند روز چهار روز بپزد و جیره  
 بلغم را بپزد و استخوان از آرد و را با آن جای نود و جوز یا مغا  
 مرا و طلا کنند و کوبند و مسند با خایه و نیم بر شش  
 بخورد زنی که حیضش عظیم است و این با زبده باشد از به باز آید  
 و به شش سیخ فام نود و شش و از و دوی و دانی



و نیز به جهت اینست که میوه کجاست آن در درجه اول و لیست  
 خشک آن در درجه اول و آن که میوه طویله دارد و لیست  
 میوه میوه و تر و میوه خشک و اصل طویله همه  
 گزین کنند و وضع افکند و در کام و قله و شعله و خفته  
 و نظیر آن از رطوبه بود پس بداند که واد را در حوض دارد و بر  
 اینست بیاری میوه و خور و زنده یا بر بر کوبند و خشک او  
 از دو گونه است اصل طویله و میوه خشک و همه یاوری  
 در همه اینست و خور را به و لیست که آن در درجه بود و اصل طویله  
 نیز بیاری است و خور و وضع و تحلیل افکند و خور را  
 نرم کرد آن در درجه و لیست یا خور و زنده یا بر بر کوبند و نیز  
 میوه های را که از رطوبه بود نیک باشد و بود از میوه  
 و جمع المفاصل را نیک بود و آن در امه های بود را کوم کرد آن  
 منانه و کلی را نیک بود و اما لیست های سخت را نیک باشد



دختنا طیبتر معنا طیب و حیض و ما رقتش بتایه  
 هر چه شد سست و در حوضش از میان قیلها اندر رفته آمد  
 اندر تاب جاما میسوا و ما بر او حوضیست و خست  
 اندر درجه و دوم هم سبده و ده سر را نیک بیسود  
 و ششای تلز کند و جوز بیسود و سست مردم باز تر کند  
 نوشت را در حوض کرد اندر و ناخز را از تر یک کند و بر حوض  
 و جوز چهار تشرطیست باز افکند و ضوهای را ای اندر  
 مغز و پیچیده چو د و قلاع و هرج را اندر در همان خوشه  
 بیورد و کربس که بر کلاف طلا کند کلاف بیورد بیورد  
 مرد ایستج مرد ایستج باز به مرتک شود و اندک  
 تخفیف کند و همانند و معدنهایست و لیل و تخفیف  
 اندک است و تراکهای را بر برد و بوی عرق باز آرد و در  
 ریشهای ترک و شست برویاند و اما پهای کرم را



جوز ط لا کتند نیک بود و اندکی بزرگتر کند و با آن  
 کرد آنقدر و بهتر و سبب آسانی بود و سوخ قام و صفا پنج دار  
 و زود بشکند داده مداد خفیف کند و سخت  
 و جوز اند را بکشد و و سوخته را با شکر ط لا کتند با آنکه  
 هر که نور عاف باز کی بود و کرم و خشک است آنرا خرد رجه  
 اول مهر موی ریشهای عفرای که اندر رود کافی بود  
 شود کند جوز خفته کند با کرم خرد ها بود و در  
 کوفته را نیک بود و کاز کلب الکلی را منفعیت دارد  
 و طبیعت نرم کرد آنده و تری معده خشنه و بوی دهان  
 خوش کرد آنده و کرم پست و خشک آنرا در رجه و م  
 و محمد نوز کربا گفت که و عمل موی و عمل کرم است لیکن از  
 نمک لطیف تر و قوی تر است اینها که و لرو جان را ببرد  
 و غذای غلیظ را لطیف کرد آنده و کرمی زیاده کرد



و تشنگی آرد: و موی جو نیز کمر میست و خستک است هال  
 یا غم لزج کند: و قوای بکشد: و زخمی کند: و در  
 زانو رانک باشد: و خورد: و جگر کند: و جگر کند  
 و صافی گرداند: و روده چاقی را: و بعراف موی را  
 ماهی ششوط گیرند: و از این فعلها نماند: و اینها  
 براند: و بخرم بود: و درود کون بسته رانک باشد: و اینها  
 ناز گیرند: و آنکه از خرما گیرند: و فعلش هر روز میگوید  
 و هم کرم و خستک بود: و کبر و مزو انوا همیشه و هم  
 گرمیست و خستک اندرد: و رجه روم: و خوشبو و بیست  
 تجلیل کند: و لطیف گرداند: با چینه ال: و معده و جگر را  
 که اندک مایه پسرماید: و رسیده بود قوی گرداند: و کوار  
 برد: و منشر کرد: او فی بنشاند: و جنسی از و کوی کمتر  
 کند: و تجلیل و لطیف بیشتر: و میروم: و چو از روی



جنم بدست لطیف میرزا دادها بنشانند و نفخ یزد و روضه کانی  
 قوی کردانند و عیالهای بحر میبرد و آنکه بود هو جو زانند و  
 نبراه انکارند و صافی کردانند و خورند همه عیالهای  
 کی ایستاق را بود از پیروی میبود دارند و خود را اندر ششم  
 نکه بازند و میزد و نکشاید و تری از هجره بخیند و از  
 خفقان کی از بطوطه بود میبرد و او کرم میست اندر درجه  
 سیمر و خشک اندر در درجه دوم و مقعده زیار کند  
 و اصلا جگر کثیر و است و در تریب تریب نووی تر است و از  
 شریقت همه در میسنند و در میرو و بیج معای و لیدی  
 پیوند کند و عیالند و در عیال را دانند و خود را بدست  
 خاصه کی با حق شایسته بود و در عیال و در عیال  
 همه بر یاز کرده و او خواجه را میبرد و در عیال  
 و اندر شریک شده و بر او نهند و در عیال و در عیال



و او کرم پست اند در درجه اول و خشک اند را اول درجه  
 اول و در طویق و غلایغ اید دارد و کاور یوزمانه  
 انوا عینت کرم پست اند را خود درجه و سبب خشک اند دریم  
 و اند را و تیوی و قیضه و بهترش از بود که بوی کسر  
 بزرگ و تنک بود و اما آنک بزرگ تر خورد و سبب طریقه  
 تا تنک و در از میان جید بود بد باشد و قوتش جز قوت  
 شیره است بل قوی تر از و کی اسهال عینت کند و مایل  
 که معده از خورد و در صلاح مایل تا آنکه کی قوتش نستاند  
 و کبریه اصلاح خورد و عین و اسهال و عمو و کبریه  
 انکیزد و خاصیتش اسهال بلغم و سودا و آب زرد  
 است و اصلاحش از پست کی در روزانه در سوله و تقیف  
 اغانه و هر روز از سر که بیرون هم رفت و نو باز  
 هم کند چه راه هر روز و بهر از انجای سرد ارتج

او  
 کرم



و آب در سایه خوشا شد بپسره خرد بگویند و بر و غزل  
 یا بر و غزل باد ام یا سفته یا رو غشویه یا بر آوار بھراب  
 زرد خورند یا او بخ سوسن اسما از خور یا باید بود یا تو بال  
 میسر و اسرار و سبک بلخ و نمک هدی و هلیله و زرد و خ  
 کوفیر و سمن و مصلح از هر یک چند از کی بکار بانه  
 و آب زرد و آب زرد بانه خوشا شد و صافی کرد اند  
 او را با اسرار و ها بیا میبرد و خورند و جوار بھوا  
 بلغم و سوده آباید بترند و او سوز و هلیله و هدی و کل  
 و زبوره کرمانی و نمک هدی و سوسن و اسرار و بعد از آن  
 بصلح او برد باشند بعد از او ها که کف سمر ارد از شاد و  
 دانک و ویشتون تا نیمه دم است و کس را حق فوہ صحت  
 یا خند او نه ناز و اسرار بود او را باشد خورند و او را  
 شاید داد کے فوہ قوی دارد و ریج سسار کشت و نه بتر



نه پیری غلط بود چون چالاز با و برز جاز اندر در حاکار  
 معتمد بسودی و جوی و تنهای معتمد له و نوختا گوشت  
 کی ماز روز کرم و تنوشت و بوقوه آب رانده و بر جریان کند  
 و چون بگوید و بانک منو پیر شدند و بهر از ریشهای پاک کنند  
 و خشک ریشها را بکنند و خوش صیاد از ماهی را یکار آیند  
 کی چون خوشتر آید راب افشانند به ماهی که از خورد در جای مسیت  
 کردند و خوشتر میشود و بر سر آب افتند و و شیر مار از روزگار  
 بر موی زنده موی بنواشد و کرم جبهه با رطلا کشته بر جانی  
 کی موی نباید که بود و اصل موی بلور و د کور و بند و هم  
 جیوار رخ و توتی با ببرد و گوشت زیاده نخورد و و شیرین  
 و کبر و ریشهای چتر را ببرد و و کرم جبهه آرکای ریشها را از  
 سختی که از خورد ناسور در نود ببرد **مخلاب**  
 کرم جبهه و خشک آید در رجیه یا اول و آید را و جلا لطیفست

جبهه دانه را  
 اندر ریشها را  
 جوی ببرد

لحم



هو لیسرا بود کند و عصب نرم گرداند و از صرغ  
 معطر شده بود و مسند را بترکانه و اندازد و قلی  
 و جالی قویست کاف پود جوز را و طاکه کوفته  
 و جری و حبه القز را یک شده و و شده و لیسرا و رطوبه از  
 همه براق کند و مسند ک مسند کرمیست و خشک  
 اندر درجه و نیم کرمی د از راز و د شیرید و حانه و  
 حانه ای سرور زائد و شیرینک بود و قوه دل و اندامها  
 کند و کرمی با زافله شد با ریحون و کافور ضد آغ  
 کی از سرور و قوی بود و بود و قوه پود و معر شود را  
 قوت دهد و سرور مراح را صغیری اندام قوی گرداند و ی  
 مومهای مومهای کرمیست و خشک اندر درجه دوم  
 خلیل کند و کرمیست و کرمیست و کوفته را مسند  
 کند و جوز را ز راز کرمیست و کرمیست از سرور و بود



صغیر قویله

جوز بارو غوزنیق بی بازا فکته مفاثت مفاثت کیم  
 و فرمیت اندرد رجہ ردوم و جوز طلا کنته برانہ املاو  
 از رده نیک بود و فخر و ووجع المفاصل و عجز النساء  
 و دزد کونیننه و کوفتنه را بسود داره و جوز طلا کنته  
 مسامی زهره مای و عجز کرمیت و خشک اندرد رجہ  
 لیم اسعال بطوبی های علیط کنته و لیس و ووجع المفاصل  
 و عجز النساء را بخورد و کونیننه را نیک بسود  
 و مای را میست کرد اندرد و بر سواب اکتنه جوز در آب  
 افتشاند و او خورده می شود و بویخ میو بویخ کرمیت  
 و خشک اندرد رجہ و لیم بسوزند و آبست کوراکتند  
 و شش بویک شند و دالتعلب و دالحیة بیوز و طوطی  
 مصطی بخایتد و بطوبی های علیط را از مغز بیک کنته  
 و کور خورده و خورده و از لیم بخورده و بویخ



گفته اند خاصه شرفا لها و بصورتی که نیست و مصون  
 بهر جهت و اصلا جگر عاقر فرج است و بهر جهت است  
 مشرقی از دیگر جهت و سپهر السبالی میگوید البالی را جگر  
 خور میخوانند و در هر جمعه و بیرون زامده افشاند باز جای برود  
مرا را — موارد جمع زهره بود و هم در هر باب باید  
 اندر چشم هم آید سود کند خوراند در چشم کشند از زهره یکی  
 خاص بود بالی را زیاده و بیهوش و قوی تر زهره و جانور از  
 چهار بایان چشم و شوکت و زهره و کاه و نرست بکند و از  
 پسر او زهره و گفتار پسر زهره و خورشید پسر زهره و خورشید و از  
 پسر او زهره و نرست و از زهره و کاه و نرست و از پسر او زهره  
 خوک اما زهره و مرغ از همه کرم و لاله است و قوی  
 و زهره و خورشید و راج و کنگ قوی تر است و اندر عکاس  
 جگر بهتر کار آید اما زهره و کاه و از پسر لاله است







لا بعد انکه شکر بلک کرده بود و بخورده و کپس را بے  
 طبع و کرمی بود تا به جی روزه اندر چشم کشد و همه  
 روزه کرم و چشم است اندر درجه و سیم: بعضی اندر اولش  
 و بعضی اندر میان و بعضی اندر آخر و همه است کی اندر درجه  
 معلوم شود: و آخر طبع همه است کی تاریک چشم کشد  
 منجیم مرمه سخت هار انوم کرده اند و طبعش را بپزد

## باب علی حیورق و الف و ن

فتر نو و هرج تر است بسرد و تر است و باغمران بود و وار  
 کی چشم است آن هال را بپزد و صفر است کد و سعال را  
 بد است و بستن هم جگر و بوی را به روحانده و نرم  
 کرد اند و اما هر کرم تاشان و بپزد خورد و هم خد و  
 و اندر او بعضی است کله در روی بپزد و اصل موی فرو







نهوخته کوهه و خورید ز حیر باز کبیرد و جوزیا  
 حنار و موی کوهه خورید و عیار از ترغیر کنند و کربلونه  
 و مانک و سره کنند نه چهارم را میبرد و کربلونه و کربلونه  
 عقیق حکانه درد بلبلانده و کربلونه اندر حکر و معده  
 بفرانده و اصله چشمه عکسیت و بهتر شکر و کربلونه  
 بود و بهتر عیار و کربلونه و بهتر عیار و کربلونه  
 بلبل و سره و ترغیر اندر درجه زد و م و جواب آرد و درد  
 سوبلبلانده که از کربلونه و حکر کی بود و طبع اصل او بی  
 حکر و مصلحت و بیو و باز کربلونه و اصغر کرد اند و بیو  
 و عقیق و طلاع حیر و خورید و شکر اصغر و کربلونه  
 کی با خ شکر و کربلونه و بهتر عیار و کربلونه و کربلونه  
 اما کربلونه و کربلونه و کربلونه و کربلونه و کربلونه  
 و ازاد و سره هم ریزند کربلونه و کربلونه و کربلونه



[illegible]



معنی است و حرمی که وار و عروس و سوز دارد به حرام را  
 هم دارد و وجه الفروع را یک سده حور دارد و چهارده سده  
 حور و بیست و یک سده و خود که در دهه را یک سده و مژده را بیست  
 کشته و ده و کلف را سوز دارد و حور بیست و یک سده  
 در کامی که از سوز و بود بیست یک سده را و جلیلی قویست  
 تمام کرم است و خشک اندر درجه و دوم و او  
 و او و ده و غیر این که با سده حور بیست و یک سده  
 کشته و خاصه حور و او اول طبع است جلیل کشته سده  
 در کوب کشاید و در حور سوز را یک سده حور خورد با  
 حور و ده و کوان تمام را سوز که بیست و ده و عرک را ده دار  
 بیست که کشته و بیست و ده بیست و ده و حور را  
 نکه دارد که بوقت شورید در سوز و ده دار حور و ده  
 و سوز را ده رکلی و حایه خورد یک سده بیست و ده



گرم و خشک است اندر درجه دوم؛ بتواند و موطنها و  
 شاید روز و عشرت های عصر را به یک نوع با یک  
 نارم است که گرم است و خشک اندر درجه و شب و صبح  
 کند، معدوم و دیگر میزد را کرم کرد اند؛ و قوتش قوت  
 سفل مانند سپید را که گرم و بولبله بود و او  
 گرم است و خشک اندر درجه دوم؛ عصر و شرم  
 است و نارم که بود خون یا حیار خورند و در آنها  
 بهر آرد و خاصه بواند ام سخت بود؛ خون یا قوت یا مینو  
 و شب و خوابد کند م و خون از زیر باز گیرد و او ام  
 بنشانند خون صمد کند؛ و بوی و را که موانند  
 موی را قوی کند اند نوره نوره گرم است و خشک در  
 درجه چهارم؛ گوشه زیاده را بخورد؛ و خون از زیر باز  
 گیرد و خون می شود و سوجده و انشورانی که بوی



و کوه شک دارد و سینه خفیف ریشها کند و نوری  
 نقره زرد و در کرم است و خشک اندر درجه دوم  
 قطع کند و لطیف کرد اندر حلقه های عظیم از حلقه و جلا  
 کند و بیا که خورد اندر هوا و حسی است از نور  
 نو و در کرم است و خشک اندر درجه دوم و لطیف  
 لهار و اخور فرود آمد باشد باز جای نور حوز منجمه اندر  
 دمنده و حوائی نور استود دارد و سینه از چشم استود  
 خیر خایر سوخته از روی و از نوبال خایر و روح  
 تیک بود و بیا همیشه رنگ طار و سر زد که تر بود و  
 حاضی است و اشغال بلغم است و آب در و از روی شری  
 نامنقالی و نامنقالی و بسم است با عکس الطیر و او معده و قوی  
 کرد اندر درجه و از انسانی منع کند و حوز از سینه و دمنده  
 خاصه که سینه بود و کی حوز سینه باشد حواصط بهم دارد



و مو و سباه کرد آید و پندای تو کرد آید **نقطه**  
 نقطه کرمه و خشتک آید را خورد رجه و پند و پند  
 لغوه و فالج و وجه المفاصل را نیک تو خورد از مفاصل آید  
 خون طراکند و خون خورند باد ملو علیط بالزهر و  
 و خون نیز تو کبرند کوفه کوزه از مفاصل آید  
 و کرم را کم کرد آید و ریو و مچال را یک از سر و  
 پیوند دارد خون باب کرم باز خورند و خون را می آید  
 و زنده و زهر تو کبرند کرم خرد را یک آید و زنده  
 بکشد و صدها آید و اصلاح آورد و غریبه اخیره  
 خون سیمه تو خورند و شورش از و سیمه و سیمه کبرند

**باب علی زرف الوام**  
 و زرد و رد کاست و کله سرخ ماری بخت و زنده و آید



و قوت های بسیار است لیکن بسوزد و میسوزد و آند در  
 اوقاف صفت و لطافت و خوش روی آند ام با کثرت قوی کنند  
 و خون بوی کنند حرارت مغزینشان و حراره معده نیز  
 بسیار گرد آند و نیکی که از کرمی بود و خیر و خاصیت  
 است که زکام آرد و عطسه و سعال آرد و چهار  
 بود و سینه دلشاید و جاک کند و شوائی که از آب  
 پزید اینها صفت کنند و کربا مورد و کبد بر ضمه  
 کنند معده را بویشتها سود آرد و حرارت را از کبد  
 ابله و دهاز و قلاع را منفعه کند به خاصه که با کبد پیوسته  
 و کافور و خمر قاصص قلاع را شاید خون بکشد  
 و آند در دهاز کبد و خون روغن شوی کبود شود است  
 از روغن و لطیفه صدام کرم را سود بود خون بکشد  
 یا مزه و سوز که و خون بویشتها کسد حار و سوزان



بوختا گوید روغن گل مروغن بنفشه نود یکم است لیکن  
 اندر روغن گل قبضه است و بیشتر و کثرت نور آن در ظاهر  
 و داخل تر از آن می شود کند و چون بیشتر اند را قوارصای  
 فروود می شود بسته مایه کرده و آج و جگر می کشد  
 و خشک اند را خرد رجه زد و مع آرد را بول از دهن و نیز  
 می دهد جگر را شایند باد های غلیظ اند را شکم و روده کانی  
 براند و پلشای تلخ کند چون بکشد و اند را چشم کشد  
 و فالج و لقوه و همه علتهای میوه را میوه دارد و در کجوم  
 و قوی کرده اند و کبرانی از زبان برده و مواد های غلیظ  
 لطیف کرده اند و علتهای که اند را طبعه و قوی چشم  
 افتاد بود از مواد های غلیظ میوه میوه کند و بصیر  
 تلخ کرده اند و عصه قوی کند و قوی چشم میانه  
 قوه ایسار و نیمه و میوه اند در کاهان است



و لکن یسوز را بنشانند و جلالت های سرور را که اندر جسم  
نموده اند و او استحقاقی لایم و لایک بود و جو را در وی  
هفت مثقال خرد گرفته باب اندر خوردن اسهال بالغ  
و پیود اکند و خاصیتش اسهال بالغ و پیود است  
و ادرا بر بول و حیض و کوفه از شکم پیور از در و اصلاح  
وی و صلاکی است و بهشتی و سرخ است و شیرین و سرد و  
در میان است و بر پیور و سرطانیست و کباب افند اندر  
بادیه و رنگ سر زرد باشد و طریق زبان کرد جامه بدو  
رنگ کنند و اندر او ای که قیاس است و کرم است  
و خشک اندر درجه دوم و کف و برش و منشر و خارش  
و چغندر و شنبه را نیک بود و در طریقی کشد و او مانده  
و در میان است و در ع و در ع را هیچ نیست  
و در ع و در ع کرم اندر با عتد ال و خلیل



گند و جواهرها را برسانند و و شیخ که بر اندام کهنه  
 خیال خیره بخاورد کسی گرفتار اما سیر ستار و نور و شیخ  
 گوشت و جواهرها را نیز بپزند و و شیخ سده را بر دم حوله اند  
 و و شیخ که شوا را از اجناس و برهها است چنانکه بیشتر گفته

## باب علی حرف الف

هستند چنانکه با بیاری کسی است و او بکاه و  
 نزد یکشت و لیکن سردی و رطوبت و کثرت و غدا کثیر  
 و اند را و تلخ است و سده و جگر و سوز و کفایت و آب  
 یوقاز را شک بود و خاصه باب را زیاده و آب او دور را  
 خیال شست و خورد اما آبها را که اند را قزار و شست و خورد  
 و کبر از طرز طاکشته با صندل اما آبهای گرم باشد  
 و کبری جگر را شک بود و و تلخ و مرده را که تلخ و مرده



وانکساند در میشتان رویه غریب و سیرت نرو و از کے اندر  
 نایب عار وید اند کی کبری و خشکی د آرد و خوشتر بکری  
 و سیردی معده است و طبعش تلخ است و هویتش را  
 کی مردم از کرم ما با نیت است و مواد می کے معده هم  
 ریزد و نشانده و یک شرجاز کرم را بسود کند خاصه از  
 کسی و کسی کے نامش طور شوق است و کراش را آرد و  
 بر معده و همد خفقان را بکشد و همد اما به های کرم را  
 نیک است **علی بن سوز** هلیوز کرم است اند در رجه و اول  
 و معده است و او را مار جو به خوانند و طبیعت نرم کرد اند  
 ادرا در بول آرد و او را به ساه بقواند و همد د جگر و سوز و کی  
 نکساند و دزد دند از بکشد خاصه یک شرجوز  
 دند آرد همد و همد بزرگ تر شود هلیوز به شب منسو  
 کرد آورد و یو و حنا کو به معده دل غذا ایست کرم و نرم



و بیهوشانی تریه باشد که دشتی و عذای شریک شریک و شریک  
جام نکشاید و اندر می بقواند و ادرار بول اوزد و  
عذای شریک است و اندر او بعضی جلاست و عذای جلاست  
و کلی نکشاید و تازه خورند و بگوشت خسته و بوی  
و موی خسته نبرد و ادرار جلاست و ادرار جلاست و ادرار جلاست  
کو می است و ادرار بول اوزد و بوی شریک شریک و بوی  
خورند یا بول و طلا کنند و بوی شریک و ادرار و بوی  
خورند ادرار بول و ادرار جلاست و بوی شریک و ادرار  
با جله بیامیزند و بوی شریک و بوی شریک و بوی شریک  
و صریح را سود کند و در جراحت را بوی شریک و بوی شریک  
زیاده از بول خرب بود و بوی شریک و بوی شریک  
فضولهای که اندر او بود بوی شریک و بوی شریک  
و خشک اندر در جبهه و بوی شریک و بوی شریک



داند و کوفه است و او کرم است و خشک اندرد درجه ی  
 دوم بطریق دیگر اندر اربوب و درضوا زده در کوفه نشسته  
 خشک اند و جرقه ای بسیار و کفایا ک بکند و درجه و جرقه  
 و ریش های تر خشک کند و چون بشو آب نبوید حراحت های  
 عظیم هوا را آورد و فصول های صفرای و سودای بسیار  
 و شکم نرم کرد اند و انتوس و خسته را نیک باشد نبو  
 های **هال کرم است و خشک اندرد درجه دوم** و او  
 معده و جگر و همه اندام های عضلانی را قوی کرد اند  
 و نبوی درها را خوش کند و رگوار بود و بادها را نند و سنگ  
 بکند از **موم الحبوب** و موم الحبوب کرم است و خشک  
 اندرد درجه دوم و جمع المفاصل و اندر اربوب و درضوا  
 را نیک تواند و در ضعیفی بلیغ کند و در **موم الحبوب**  
 خشک غیفل کرم است و خشک اندرد درجه دوم و نفوس



و وجع المفاصل را نیک بود هکسوس و تره و شرباط طعم  
 هر جوز طبع هفت هفت است هکسوس و تره و شرباط طعم  
 در و غرس طبع یک را نیک و او و آنه و است از بلوط کینه  
 بوی شربوی چو دشت است و آن که در دزدی دارد و جلا کند  
 معده قوی کرد آن سو بگو و آرد و بوی هفت و شرباط طعم  
 گرم است آن در درجه دوم معده است بوی و خستگی

## باب علم حرف الام الف

لاد در کرم است آن در درجه و هفت است آن در  
 درجه اول لطیف است و هفت است آن در درجه اول  
 غلیظ بود و خلیل افکنده با جنته ال اما به هفت است  
 مونی را که هفت است آن در درجه و هفت است آن در  
 قوی کرد آن در درجه و هفت است آن در درجه و هفت است



معده و جگر و قیاس کرد آن خور از سردی و وضعی رسیه  
 باشد که روزی که از روزی است حال شود کند و مال بخور  
 شود گند و جو زرد و آید و جگر کشنده مژه را  
 بر و باند و آید و آید و آید و آید و آید و آید و آید  
 و او که میشت اندرد درجه دوم و خشک اندرد درجه اول  
 لاغی و لاغی و یاد پی جگر است و او که میشت  
 از اجناس و سوخت و میشت و میشت و میشت و میشت  
 قوی جگر و طبع شیرین و از روزی که از روزی که از روزی که

## باب علی خرف السان

بنا بر سیرت و یا سیرت و میشت و خشک اندرد درجه دوم  
 دیکه سیرت و یا سیرت و میشت و خشک اندرد درجه دوم  
 و میشت و یا سیرت و میشت و خشک اندرد درجه دوم



نیک بود و هر که را مغز فرساید و قوتش در دستش کند  
 و کلف ببرد؛ خون خشک کرد. بسیار از عسل و گلاب  
 باب همور و غش که ماست و لطیف؛ پیوسته خورد چرمها  
 و بیماریهای سرد را پیوسته دارد و بسیار از اینها را هم  
 خنجر بپزد و عسل و بوی را با این پیوسته است و عسل  
 خنجر گرفته که هست کونه است همه کرم و خشک مینماید  
 و فی او رو بخورد و او را زرد بپزد و عسل و دانه  
 و لاغیه و عسل بپزد و شیر آن بپزد و قویا و نهطی و دیگر  
 ما هو دانه و عسل بپزد و عسل بپزد و نامشور و دانه  
 او را اندر باب بپزد و عسل بپزد و عسل بپزد و دانه  
 چنجه است و عسل و نهطی و عسل و دانه و عسل  
 و نهطی را از اینها بپزد و عسل بپزد و عسل بپزد  
 عسل را عسل و عسل بپزد و عسل بپزد و عسل بپزد



آنکه از روی آن در ششوات کتند از آنکه لخت میسوزند  
 و بر آید از روی کتند که هر جای که درد کند طالاکند  
 درد بنشانند و کبر از و بسیار دی خورند یک شده و او  
 میخورد و خورد و خشت و خشت و خشت و خشت و خشت  
 افتد از با قوت و خورند و خورند و خورند و خورند  
 و او هر هاست خاصه زمانی از روی و بنوشند و بنوشند  
 و میانه تو شوارز و خورند و خاصه این همه نوعها شوارز  
 که نشانی بنشانند و اگر بگویند و خورد و بنوشند  
 و هر هاست داده دهند و خورد دارد و خورد و خورد و خورد  
 از روی هیچ خورد و خورد و خاصه شوارز که دل را  
 خرم دارد و کرم پسند که با قوت دارد که خرم بود  
 خرم می هم آورد و خورد و خورد و خورد و خورد  
 و از آن کوره اب هم خورد و خورد و خورد و خورد



وعلامت آنکه بقدر اینست که توانست کی همیشه بهر خود  
و هر کس که در آن بوده و او را کار کرده و از آن  
زیان نکرده و حرجی نباشد  
روزها آنرا را نکرده و به هم چیز  
بر او کار نکرده الا این  
مقی

والحمد لله رب العالمین و صلواته علی نبیه محمد و آل الطاهرین  
و حسنینا اله  
و نعم الوکیل

و کتاب علی بن احمد لایحه و الطوس و الشاجز و شهرش و آل  
نومینه یسبع و اربع و اربع مائه لاجز فی الف و علی  
حسنه باد  
فرخنده داور

سید الدین الکریمی  
بایستی

*[Handwritten signature in red ink]*



DA

37,147,341

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**CENTRAL LIBRARY  
THE UNIVERSITY OF KASHMIR**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.



Call No.....

Date...

Account No.....

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last day of the month.  
An overdue charge of 6 nP. will be levied for each day  
kept beyond that day.



DA

37,147,341

Call No. \_\_\_\_\_

Date \_\_\_\_\_

Acc. No. \_\_\_\_\_

**CENTRAL LIBRARY  
THE UNIVERSITY OF KASHMIR**

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of 10 Paise will be levied for each day, if the book is kept beyond that date.



Call No.....

Date...

Account No.....

**J. & K. UNIVERSITY LIBRARY**

This book should be returned on or before the last day of the month.  
An overdue charge of 6 nP. will be levied for each day kept beyond that day.